

الحمد لله والمنة

کتاب فیض انتساب من تالیفات محمد دارا شکوه بادشاه نقی الله ثراه وجعل الجنة مثواه

موسوم



بسفینة الاولیا

که مشتمل بر تذکره تولد و وفات حضرت رسالت پناه صلعم و اصحاب کرام و اولیای عظام است

حسب فرمایش شاه محمد محسن صاحب متوطن قصبه لهرپور کهیری ملک شاه اوده بکمال صحت

بوساطت مولوی محمد نادر علی صاحب وکیل عدالت دیوانی صدر اگره

باهتمام مستر بل صاحب بمطبع مدرسه اگره در سنه ۱۸۵۳ع حلیه طبع پوشید



فهرست کتاب سفینة الاولیا

سلسلہ علیہ قادریہ

سلسلہ کبرویہ رحمہما

سلسلہ سہروردیہ

متفرقہ

ذکر نساء العارفات رض

ازواج مطہرات

الحمد لله والمنة

که کتاب فیض انتساب من تالیفات محمد دارا شکوه بادشاه نقی الله ثراه وجعل الجنة مثواه

موسوم



که مشتمل بر تذکره تولد و وفات حضرت رسالت پناه صلعم و اصحاب کرام و اولیای عظام است

حسب فرمایش شاه محمد محسن صاحب متوطن قصبه بهرپور کهیری ملک شاه اوده بکفالت

و وساطت مولوی محمد نادر علی صاحب وکیل عدالت دیوانی صدر اگره

باهتمام مستر بیل صاحب بمطبع مدرسه اگره در سنه ۱۸۵۳ع حلیه طبع پوشید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی محمد سید المرسلین و علی آله و اصحابه
اجمعین الطیبین الطاهرین اما بعد اگرچه احوال و معجزات حضرت سید انام
و مناقب اصحاب و دوازده امام و مقامات اولیای عظام اظهر من الشمس
است و متقدمین و متاخرین در اکثر کتب معتبره عربی و فارسی مثبت گردانیده
اند لیکن چون بعضی خصوصیات آن در کتب متفرقه مندرج است و بعد از
تجسس و تفحص بسیار یافته و دانسته میشود و خالی از اشکالی نبود بنابران این
فقیر حقیر محمد داراشکوه حنفی قادری خواست که اسامی و
تاریخ تولد و وفات و محل قبور حضرت سرور کائنات بهترین موجودات

صلی الله علیه وسلم و چهار یار بزرگوار که چهار رکن رکین دین قویم و چهار برج
حصن حصین ملت مستقیم اند و دوستی و دشمنی ایشان دوستی و دشمنی خدا و رسول
است با یازده امام دیگر که هر یک ثمره شجره اصطفا و قره باصره اجتبا و وارثان
علم حضرت سید الانبیا اند و ایمه اربعه که چهار دیوار خانه اسلام و مقتدای
فرقه انام و بعضی از اولیای کرام که حدیث صحیح نبوی در باب ایشان
وارد است علمای امتی کانبیای بنی اسرائیل و اینجا مراد علما اولیاست
که علم ظاهری و باطنی آنسرور صلعم بایشان رسیده و احوال ایشان
انچه از کتب معتبره بنظر در آمده بود بیرون آورده سلسله سلسله قلمی نماید
و جماعتی که ترتیب سلسله ایشان معلوم نشد ذکر اینها را در فصل علیحده
مندرج سازد تا طالب آن باسانی بر مطلب خویش فایز گردد و نیز
چون این فقیر را کمال اخلاص و بندگی باین طایفه علیه بوده روز و شب
جز ذکر ایشان فکری نداشت و خود را از مشتاق و معتقدان ایشان
میدانست دارینجهة بجمع شمه از احوال سعادت اشتمال ایشان مشغول
شد زیراکه اگر کسی را وصل دوست میسر نباشد خاطر را بجست و جوی
گفتگوی او خوش میدارد و سید انام علیه الصلوة والسلام فرموده اند

اگر کسی مائده نهد که بران فنا یده رحمت بارد تواند بود که او را ازان مائده
بیفائده نگردانند ونیز آنسرور صلعم فرمودند مَن اَحبّ قوماً فهو منهم
یعنی کسیکه دوست میدارد جماعه پس او ازانهاست والحمد لله والمنه
که توفیق جمع ساختن این کتاب یافت وموسوم بسفینة الاولیا گردانید
تمهید بدانکه مخلوقات الهی بعد از انبیا علیهم السلام اولیا اند قدس الله
ارواحهم که ایشان بموجب آیه کریمه یحبهم ویحبونه عاشقان ومعشوقان
خدای ومحبان ومحبوبان اویند واینطایفه علیه همیشه بودند وهستند
وخواهند بود ودنیا ازبرکت وجود مبارک ایشان قایم ومستقیم است
پس چنانچه حضرت پیر علی هجویری در کشف المحجوب نوشته اند که خداوند
هرگز زمین را بی حجت ندارد وهرگز این امت را بی ولی ندارد وسند از
رسول صلعم آورده اند که پیغمبر فرموده اند هرگز امت من خالی نباشد
از طایفه که بر خیر باشند وهمه چهل تن از امت من برخوی ابراهیم علیه
السلام باشند پس بعد از انبیا هیچکس بزرگتر از ایشان نیست بخدای
عز وجل وهیچکس بزرگتر از ایشان نیست وهیچکس محرم تر از ایشان نیست
وهیچکس کریمتر از ایشان نیست وهیچکس عالی همت تر از ایشان نیست

وہیچکس بی نیاز تر از ایشان نیست وہیچکس فاضلتر وکاملتر از ایشان نیست
وہیچکس عالمتر وعالمتر از ایشان نیست وہیچکس حلیمتر وخلیقتر از ایشان نیست
وہیچکس شجاع تر وسخی تر از ایشان نیست چنانچه از شیخ ابو عبد الله سالمی
رحمه الله پرسیدند که اولیای الله را بچه چیز شناسند درمیان خلق گفتند
بلطافت زبان وحسن خلق وتازه روئی وسنجای نفس وقلت اعتراض
وپذیرفتن عذر وشفقت تام بر همه خلق پس دوستی ایشان دوستی حق است
ونزدیکی ایشان نزدیکی او وجستن ایشان جستن اوست پیوستن با ایشان
پیوستن با دوست وادب ایشان ادب اوست چنانچه شیخ الاسلام
حضرت خواجه عبد الله انصاری قدس الله سره فرموده اند الهی
این چیست که دوستان خود را کردی هرکه ایشانرا جست ترا یافت
وتا ترا ندید ایشانرا نشناخت وشیخ ابو الخیر حبشی رحمه الله گفته اند
جوانمرد باید که تا جوانمرد ببیند هرکه جوانمرد را دید نه او را دیده که حق را دید
د طریقه این طائفه شریفه بر یک نهج نیست هر یکی را مشربی است جدا بعضی
پنهانند وبعضی آشکار بعضی بامر الهی کرامات ظاهر کنند وبرین تقدیر
ظاهر ساختن کرامات لازم باشد وگرنه مطلب ایشان عالی تر از کرامات

کرامات است و بعضی از جهت عجب نفس خود اظهار کرامات نکنند و در
اخفای آن کوشند و بعضی مامور نیستند یا بمعنی هرچه از ایشان صادر شود بالهام
ایزدیست نکنند تا مامور نشوند و نگویند تا نگویانند نخورند تا نخورانند و نپوشند
تا نپوشانند و طریقه بعضی ترک و تجرید کمال است چنانچه گفته اند بیت
شرط اول در طریق عاشقی دانی که چیست ٭ ترک کردن هر دو عالم را
و پشت پا زدن ٭ و بموجب آیه کریمه قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون
عمل میکنند و میگویند تا ترک بکمال نیست خاطر فارغ از ملال نیست و بعضی
باسباب ظاهری دنیا می پردازند و طریقه ایشان خلوت در انجمن است
و گویند بیت چیست دنیا از خدا غافل شدن ٭ نی لباس و
نقره و فرزند و زن ٭ و بموجب آیه کریمه رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن
ذکر الله و اقام الصلوة عمل نمایند پس اعتراض و انکار ایشان بر ظاهر
کار و گفتار بر اسرار این گروه والا شکوه نباید کرد شیخ الاسلام فرمودند در
سوال سایل از انکار است برین کار آنکس که ازین کار بوی و ازو اثر یا حوال
چه کار انکار مکن که آن کار شوم است هر که انکار کند ازین کار محروم است
قومی مشغول اند ازین کار و قومی برین کار با انکار و قومی خود در سر این کار

آنکه بدین کار با انکار است نه دور است و آنکه بر سر این کار است غرقه نور حضرت
شاد و بنوری فرموده اند هر که بر دوستی از دوستان حق انکار کند کمینه
عقوبت او آنست که او را داخل دوستان خود نگردانند زیرا که حق تعالی
فرموده است اولیای تحت قبابی لا یعرفهم غیری اولیا از من پنهانند
که نمی شناسند ایشانرا غیر از من مگر بنماید من پس در کس بنظر حقارت
نباید نگریست که دوستان خدا از چشم غیر پوشیده باشند و تا بصیرت و
فراست صادق نباشد در خلق تصرف نباید کرد که بر خود ستم کردن است
و بعضی در زمره ملامیته خود را مسلک دارند تا کسی ایشانرا نشناسد اما
نه بروشی که مخالف شرع باشد بلکه چنانچه حضرت سلطان العارفین
شیخ بایزید بسطامی قدس الله بعد از آنکه بکمال رسیده اند و مشهور آفاق
گشتند از سفر به بسطام آمدند اکابر و اشراف و اهالی آنجا بجهت استقبال
ایشان برآمده و ملازمت نموده باعتقاد تمام بشهر آوردند و سلطان العارفین
چون هجوم عام دیدند و آفت را دانستند برای آنکه خلق پراگنده شوند و منکر
گردند با آنکه ماه رمضان بود نانی از بازار بر داشته خوردند چون این معنی را
مشاهده کردند منکر گشته متفرق شدند تا در بسطام بودند بایشان رجوع نکردند.

نکردند اگرچه ظاهر که مثل ایشان بزرگی با وجود رمضان روزه خون خورد
امّا خلاف شرع نکردند چراکه مسافر بودند و در سفر افطار رواست و این
رجوع خلق را نخواستند کسی را اگر رجوع بایی باشد رجوع غیر را نخواهد و طائفه
ملامتیه انست که این قسم ملامتی که مخالف شرع نباشد قبای خود سازند
پس اعتراض برکار این طایفه نباید کرد که بر حقیقت کار ایشان کسی مطلع
نیست حضرت شیخ ذو النون مصری و ابوتراب نخشبی رحمهما الله فرموده
اند که الله تعالی از بنده که اعتراض فرماید زبان او بطعن و رود انکار اولیاء
الله دراز شود و حمدون قصار گفته اند که ملامت ترک سلامت است
و ابراهیم قصار گفته اند که بسنده است ترا از دنیا دو چیز صحبت فقری و خدمت
دوستی از دوستان خدا و ابو العباس عطا گفته اند که اگر نتوانی که دست
در دامن دوستان او زنی اگر در درجه ایشان نرسی ترا شفیع باشند
و محمد بن سماک قدس سره در وقت رحلت مناجات میکردند که بار خدایا
بر تو ظاهر است که در وقت معصیت کردن اهل طاعت ترا دوست میداشتم
اکنون دوستی ایشان کفارت گناهان من گردان و رسیدن باینجماعه
و ملازمت ایشانرا از جمله واجبات و حصول سعادات باید دانست و در هر جا

که باشند ملازمت ایشان باید کرد که شیخ الاسلام فرموده اند دیدار مشایخ
را غنیمت باید شمرد که اگر دیدار پیران از دست بشود آنرا در نتوان یافت آن
همیشه بود و فات هیشه باشد و دیدار ایشان را غنیمت دان که ترک شدن آنرا
تدارک نباشد و ابو عبد الله سنجری گفته اند سود مند ترین چیزی مردمانرا
صحبت صالحانست واقتدا با ایشان در افعال و اقوال و زیارت کردن قبرها
دوستان خدا و خواجه معین الدین چشتی فرموده اند صحبت نیکان به از کار نیک
و صحبت بدان بد از کار بد حضرت سلطان ابراهیم ادهم فرموده اند شبی در
خواب دیدم که فرشته طوماری بدست داشت و چیزی می نوشت پرسیدم
چه مینویسی گفت نام دوستان خدای گفتم نام من نوشتی گفت نی گفتم
من نه از ایشانم لیکن دوست دوستان ادیم ایشانرا دوست دارم درین
بودم که در رسید و گفت طومار از سر گیر و نام ابراهیم را مقدم بر همه نویس که
دوست دوستان ماست و سید الطایفه حضرت شیخ جنید بغدادی فرموده
اند که اگر کسی را بیند که ایمان دارد با این طایفه و سخنان ایشانرا بپذیرد البته او را
بگویند تا مرا بدعا یاد آرد و هم سید الطائفه شیخ شبلی را میفرمودند که اگر از همه
عالم بیابی که از انچه میگوئی در یک کلمه موافق تو بود دامنش را بگیر و حسین

وحسین ابن منصور حلاج رحمه الله گفته اند هرکه بسخنان اولیا ایمان آرد وازان
چاشنی دارد او را از من سلام گویید وشیخ شروانی گفته اند که اگر پای دارید
بخراسان روید بزیارت شخصی که ما را دوست دارد ونیز باصحاب خود گفته
اند که وصیت میکنم شما را به نیکوئی باکسی که اینطائفه را دوست دارد وملاقات
ایشان نه بجهت آزمایش یا سوال یا طلب کرامت باید کرد باعتقاد واخلاص
باید آمد که سهیل بن عبدالله تستری رحمه الله گفته اند از نشانهای بدبختی است
که دیدار وصحبت اولیا دست دهد وتوفیق قبول نیابد ودر دل انکار آرد
وابوعبدالله مغربی قدس سره گفته اند که درویشان امینان خدائی اند
بربندگان وبرکت ایشان بلا از خلق منقطع شود واستاد اولیا محبوب
سبحانی حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه فرموده اند اینجماعه پادشاه دنیا
وآخرت اند وشیخ ابوالحسن نوری گفته اند اولیاء الله والیان عالم اند از
آسمان باران برکت اقدام ایشان می بارد واز زمین نباتات بصفای
احوال ایشان میروید واز کتب مشایخ تحقیق نموده شده که چهار هزار
اولیاء الله اند که ایشانرا مکتومان گویند وایشان مر یکدیگر را نشناسند
ودجمال حال خود ندانند وسه صد تن دیگر از سرهنگان درگاه حق اند

که ایشانرا اخیار گویند و چهل تن دیگر را رجبیون نامند و چهل تن دیگر
را ابدال خوانند و هفت تن دیگر را ابرار گویند و چهار تن دیگر را اوتاد
نامند و سه دیگر را نقبا خوانند و دو دیگر را امامان گویند و امامان
در یمین و یسار قطب باشند و یکی را از ینطائفه قطب و غوث نامند
و این جمله یکدیگر را بشناسند و باهم محتاج باشند و جماعه دیگر را مفردان
گویند که ایشان از همه ممتاز و بی نیاز و عدد ایشان بر طاق باشد
و مرتبه ایشان مابین نبوت و صدیقیت باشد و این فقیر نیز امیدوار
است که الله تعالی ببرکت این طائفه در دنیا و آخرت توفیق عمل
نیک و نجات و رستگاری بخشد و از کمترین دوستان خود شمارد
و در زمرهٔ ایشان برانگیزد و از توجه ایشان ایمان نصیب گرداند

بیت از عمل خویش ندارم امید ❁ بر کرم تست مرا اعتماد ❁

بیان نسب اطهر و تاریخ ولادت باسعادت و ابتدای نزول وحی و معراج و هجرت از مکه و وصول بمدینه و وفات حضرت رسالت پناه

بدانکه حضرت رسول صلی الله علیه و علی آله و اصحابه وسلم بهترین

بهترین ما سوی الله از اعیان و اشراف قبیله قریش اند هم از جانب
پدر و هم از جانب مادر اما از جانب پدر محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن
لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانه بن خزیمه
بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان تا اینجا
میان ارباب سیر و تواریخ و اصحاب علم انساب اتفاق است
و از عدنان تا اسماعیل و از اسماعیل تا آدم علیهما السلام اختلاف
بسیار است ولیکن جمهور اهل سیر و تواریخ متفق اند بر آنکه اسمعیل
و ابراهیم و نوح و شیث علیه السلام از اجداد کرام آنحضرت اند
اما از جانب مادر آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهره
بن کلاب الی آخر نسبه صلی الله علیه وسلم و اسمای گرامی آنحضرت
بسیار است و از الجمله نود و نه مشهور است و نام نامی آنسرور علیه
الصلواة والسلام در توریت احمد و ضحوک و قتال و در انجیل حامد
و برو ایتی فارق لیطا و در آسمان احمد و محمود است **ولادت**
باسعادت آنحضرت علیه افضل الصلواة باتفاق علما و اهل سیر بعد از

طلوع صبح صادق و پیش از طلوع آفتاب روز دوشنبه بوده لیکن
در تعیین سال و ماه و تاریخ آن اختلاف است عامه اهل سیر و
تاریخ بر آنند که آنسرور صلی الله علیه وسلم در سال فیل متولد شده
بعد از پنجاه و پنج یا چهل روز و قولی انکه هر دو قضیه در یکروز واقع شده
و برعم بعضی ولادت انحضرت بعد از سی سال از واقعه فیل و بگمان
جمعی بعد از چهل سال روی داد و قول اول صحیح است و عقیده جمهور علما
آنست که تولد آنسرور علیه الصلوٰة والسلام در ماه ربیع الاول بوده
و برعم طائفه انکه در ماه رمضان واقع شده و مشهور آنست که دوازدهم
ماه ربیع الاول واقع شد و دویم و هشتم نیز گفته اند و بقول بعضی اول
دوشنبی که از ماه مذکور بوده و گویند که آنسرور در عهد نوشیروان
تولد نموده اند بعد از انکه چهل و دو سال از حکومت او گذشته بود و
صاحب جامع الاصول وغیره آورده اند هشتصد و هفتاد و دو سال از وفات
سکندر رومی گذشته و بروایتی ابن عباس از زمان حضرت عیسی
تا ولادت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم ششصد سال بوده **و ابتدا**
نزول وحی بر آنسرور علیه الصلوٰة والسلام بقول اکثر اصحاب حدیث

حدیث و اہل سیر روز دوشنبه سیم یا ہشتم ماه ربیع الاول سال فیل دیگر از
ولادت آنسرور صلعم بود نزد جمعی کثیر از ائمه سیر و تواریخ در ماه مبارک رمضان
بوده **ومعجزاتی** که از آنسرور صلعم بظهور رسیده مثل نزول قرآن و شق قمر
و سخن کردن طفل از اہل یمامه که ہمان روز متولد شده بود و سخن کردن آہو و گواہی
دادن سوسمار بر نبوت آنحضرت و تسبیح گفتن سنگریزها در دست مبارک آنحضرت
و آمدن درخت و شاخ خرما پیش آنحضرت و روان شدن سنگ بر روی
آب بطلب آنسرور و اثر نکردن آتش بر برده ای که دست مبارک بآن رسیده
بود و روان شدن آب از انگشتان مبارک و رستن درخت خرما از کوہلان
شتر و بارور شدن آن و سخن کردن بزغاله بریان زہر آلوده و سوای این بسیار
است و یک ہزار و جمعی نقل کرده اند که از آنسرور سه ہزار معجزه بظهور آمده
آنقدر معجزاتی که از آنحضرت شده اند کی از ان ہیچ پیغمبری روی نموده

معراج آنحضرت صلعم بقول اکثر علما در ماه ربیع الاول سال دوازدہم
از نبوت و گویند در شوال سال یازدہم و بقولی شب بیست و ہفتم ماه رجب
و این قول مشهور است و بقولی در بیست و ہشتم ماه ربیع الآخر و بعضی در ہفدہم
ماه رمضان سال دوازدہم از بعثت واقع شده و جماعتی بر آنند که بعد از

بعثت به پنج سال آنصورت رو نموده و گویند در شب دوشنبه بود و هجرت
آنسرور علیه الصلوٰة والسلام با صدیق رضی الله عنه در شب بیست و هفتم صفر
یا غره ربیع الاول سال سیزدهم یا چهاردهم از بعثت واقع شده و اکثر
اهل سیر بر انند که بیرون رفتن ایشان ازانکه دوشنبه بود و بعضی بر انند که
پنجشنبه بوده است و وجه جمع آنست که خروج از خانه ابوبکر رضی الله عنه پنجشنبه
و خروج از غار و توجه نمودن بمدینه دوشنبه یا بالعکس بوده باشد والله اعلم
و باتفاق اهل سیر آنروز که حضرت پیغمبر صلعم داخل مدینه منوره شدند روز
دوشنبه بوده از ماه ربیع الاول و درانکه چندم ماه بود در اختلاف است بعضی
بر انند که اول ماه و بقولی دویم و بقولی دوازدهم و بقولی سیزدهم بوده

واقعه ثالثه وفات آنحضرت صلعم

نزد جمهور ارباب سیر هنگام چاشت روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول سال
یازدهم از هجرت و بقولی دویم ماه مذکور واقع شده و شب چهارشنبه نیم شب
یا سحر و بقول بعضی روز سه شنبه در مدینه معظمه در حجره حضرت عائشه صدیقه
رضی الله دران مکان قبض روح مقدس واقع شد آنحضرت را صلی الله علیه
وسلم دفن کردند و سن شریف شصت و سه سال و بقولی شصت و پنج و بقولی

و بقولی شصت و بقولی شصت و دو و نیم سال بوده و بعضی علما در وجه جمع میان
این اقوال گفته اند که قول اول بنا برآنست که سال ولادت و سال وفات
نشمرده اند و قول دوم بنا بر اعتبار سال ولادت و وفات است و آنکس
که شصت گفته ما فوق عشرات را نشمرده و قول چهارم مبنی بر آن حدیث
که عمر هر پیغمبری نصف عمر آن پیغمبر است که پیش از او بوده و عمر عیسی علیه السلام
یکصد و بیست و پنج سال بوده و این حدیث خالی از ضعفی نیست الله اعلم بالصواب

حضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه

کنیت آن افضل البشر بعد الانبیا ابوبکر است و لقب ایشان صدیق اکبر
و عتیق و نام شریف ایشان عبد الله و هو ابن ابی قحافه بن عثمان بن عامر
بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره و نام مادر ایشان ام الخیر سلمی
بنت صخر بن عامر بن عمرو بن کعب و نسب حضرت صدیق از جانب پدر
و مادر که پسر عم و دختر یکدیگر بودند در مره که جد هفتم سرور کائنات است
و جد ششم ایشان است به نسب اشرف در میرسد و ولادت صدیق اکبر بعد از
واقعه فیل به دو سال و چهار ماه بوده و اول کسی که از پیران بی طلب
معجزه به پیغمبر صلعم ایمان آورد ایشان بودند و در روز وفات حضرت رسالت

پناه بر مسند خلافت نشستند و مدت خلافت ایشان دو سال و سه ماه
بوده و وفات ایشان در سال سیزدهم از هجرت آخر روز دوشنبه
و بروایت اصح شب سه شنبه و بقولی جمعه بیست دویم یا بیست و سوم
ماه جمادی الآخر است و مدت عمر شریف ایشان شصت و سه سال
بوده و بقولی شصت و پنج سال و نقش نگین ایشان نعم القادر الله بود
و قبر ایشان متصل قبر حضرت رسالت پناه صلعم است چنانچه گویند
صدیق اکبر رضی الله عنه وصیت کرده بودند که تابوت مرا بدر روضه رسول
علیه السلام برید و بگوئید که السلام علیک یا رسول الله این ابوبکر است با شما
تو آمده اگر چنانچه اجازت شود در کشاده گردد در آئید و الا به بقیع برید راوی
میگوید که چون بموجب وصیت ابوبکر رضی الله عنه عمل کردند هنوز آن کلمات
تمام نشده بود که پرده دور شد و آواز در برآمد و ندائی بگوشها رسید که
در آرید حبیب را بسوی حبیب اگرچه در شان خلفای راشدین احادیث
صحیحه بسیار وارد شده لیکن بجهت اختصار دو حدیث در فضیلت ایشان نوشته
میشوند قال رسول الله صلعم ما طلعت الشمس ولا غربت علی احد افضل من
ابی بکر الا ان یکون نبیا یعنی طلوع نکرده است آفتاب و غروب نا[illegible]

نکرده است بر هیچ یکی بهتر از ابوبکر انکه باشد پیغمبری و عن عائشه رضی الله
قالت قال رسول الله صلعم فی مرضه ادعی لی ابابکر اباک و اخاک حتی
اکتب کتابا فانی اخاف ان یتمنی متمن و یقول قایل انا اولی و یابی الله
والمومنون رواه مسلم مرویست از عائشه که گفت مرا رسول الله صلعم
در مرض موت خود بطلب ابابکر پدر خود را و عبد الرحمن برادر خود را
تا بنویسم مکتوبی را بجهت انکه میترسم که دیگری آرزوی خلافت نکند و بگوید که
مستحق خلافت منم نه دیگر حال انکه ابا میکند خدا تعالی و مومنان خلافت
غیر ابابکر را ؛ **امیر المومنین حضرت عمر فاروق** رضی الله عنه
کنیت ایشان ابوحفص است و لقب فاروق اعظم و نام شریف عمر
و هو ابن الخطاب بن نفیل بن عبد العزی بن رباح بن عبد الله بن قرط
بن رزاح بن عدی بن کعب بن لوی بن غالب القرشی و نام مادر ایشان
حنتمه بنت هاشم بن مغیره و قیل بنت هشام بن المغیره بن عبد الله بن عمر
بن مخزوم است بنا بر قول اول دختر عم ابوجهل و بقول ثانی خواهر ابوجهل
میشود و نسب فاروق اعظم از جانب پدر به نسب سرور کائنات در کعب
که جد هشتم آنحضرت و جد نهم ایشان است میرسد ولادت ایشان

بعد از واقعه فیل سیزدهم سال بوده و در ششم سال از بعثت آنسرور صلعم ایمان
آورده اند چهل کس اند از جماعه که بشرف اسلام مشرف گشته بودند و بهمان روز
این آیه کریمه در شان نازل گشته که یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المومنین
در روز سه شنبه بیست وسوم جمادی الاخر سال سیزدهم هجری بر مسند خلافت
نشستند و شهادت ایشان سال بیست وسوم هجری شب یکشنبه غره ماه محرم
بوده و بروایتی روز چهارشنبه بیست و هفتم ذی حجه سنه بیست و سه زخم رسیده
و روز پنجشنبه بیست و هشتم ماه مذکور قضیه وفات روی داد و مدت عمر
شریف ایشان نزد جمهور شصت و سه سال و بقولی پنجاه و هشت سال و بقولی
پنجاه و چهار سال و بقولی پنجاه و پنجسال بوده و نقش نگین ایشان کفی بالموت
واعظا یا عمر بوده و قبر ایشان متصل قبر حضرت صدیق اکبر است رضی الله عنه
چنانچه حکیم خاقانی گفته است بیت بنی حرم محمدی را : چو لانگه ستر سدره را
جوز البکبار شمس خفته : پیشش دو خلیفه رخ نهفته : چون یک الف و دو لام
الله : برشده هم نهاد و همراه : و گویند که عیسی را علیه السلام متصل قبر فاروق
اعظم دفن خواهند کرد واین دو یار بزرگوار در میان دو پیغمبر نامدار مبعوث خواهند
شد قال رسول الله صلعم لو کان بعدی نبی لکان عمر ابن الخطاب مشکوة یعنی

بوده و در خلافت ایشان ده سال و شش ماه بوده و لقب ایشان فاروق

یعنی گفت پیغمبر صلعم اگر می بود بعد از من پیغمبری میبود عمر ابن الخطاب وقال رسول الله صلعم عمر سراج اہل الجنة صواعق یعنے گفت رسول الله صلعم عمر

حضرت امیر المومنین عثمان ذو النورین رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عمرو یا ابو لیلی یا ابو عبد الله است ولقب ذو النورین بجهته آن گویند که دو دختر حضرت پیغمبر صلعم در نکاح ایشان بوده وگفته اند که هیچکس از آدمیان این دولت دست نداده است که دو دختر پیغمبر در نکاح وی درآمده باشد مگر ایشان وآنسرور فرموده که اگر چهل دختر میداشتم یکی را بعد از دیگری بعثمان میدادم ونام شریف عثمان وهو ابن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد الشمس بن عبد مناف ونام مادر ایشان بیضا عمه آنسرور است صلعم که با عبد الله توامان بوده ونسب ایشان از جانب پدر ومادر به نسب پیغمبر صلعم در عبد مناف که جد چهارم آنحضرت وجد پنجم ایشان بوده میرسد ولادت ایشان بعد از گذشتن شش سال از عام فیل واقع شده ودر سال اول بعثت بدلالت صدیق اکبر است ایمان آورده اند غره محرم سال بیست وچهارم هجری بر مسند خلافت نشستند ومدت خلافت ایشان دوازده

سال بوده دوازده روز کم و یازده سال و یازده ماه و بیست و دو روز نیز
گفته اند و مدت عمر شریف ایشان هشتاد و هشت سال بوده و بعضی گویند
نود سال و هفتاد و پنج سال و هشتاد و دو و هشتاد و شش نیز گفته اند
و در سال سی و پنجم و یا سی و ششم از هجرت روز جمعه سیزدهم یا هژدهم ذی حجه
در مدینه منوره شربت شهادت چشیده اند و نقش نگین ایشان لتصبرن
او لتندمن بوده و قبر ایشان در بقیع است قال رسول الله صلعم لکل
نبی رفیق و رفیقی فی الجنة عثمان یعنی گفت پیغمبر صلعم هر پیغمبر را رفیقی است
و رفیق من در بهشت عثمان است و قال رسول الله صلعم لیدخلن بشفاعة
عثمان سبعون الفا کلهم قد استوجبت النار یعنی گفت رسول الله صلعم
هر آئینه داخل میشوند هفتاد هزار کس که همه مستحق عذاب دوزخ شده باشند
در بهشت **حضرت امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه**
کنیت ایشان ابو الحسن و ابو تراب است و لقب مرتضی و اسد الله
و نام شریف ایشان علی است و هو ابن ابی طالب ابن عبد المطلب
بن هاشم بن عبد مناف و نام مادر ایشان فاطمه بنت اسد بن هاشم
بن عبد مناف است و ولادت ایشان در مکه معظمه بوده است در درون

دردرون خانه مبارک روز جمعه سیزدهم رجب بعد از واقعه فیل بسی سال و بعضی
گفته اند که ولادت ایشان در خانه کعبه بوده در سال بعثت رسالت پناه صلعم
یازده ساله بوده اند بعضی سیزده ساله گفته اند و اول کسیکه از صبیان ایمان آورد
ایشان بودند در سال سی و پنجم یا سی و ششم از هجرت بر مسند خلافت نشستند
و مدت خلافت ایشان پنجسال در سه ماه بوده و بقولی چهار و نه ماه بوده وفات
ایشان شب دوشنبه بیست و یکم ماه رمضان سال چهلم هجری و بقولی روز جمعه
هفدهم ماه مذکور روی نموده و بعضی بیست و سوم گفته اند و مدت عمر شریف ایشان
شصت و سه سال یا شصت و پنج سال بوده و نقش نگین حضرت الملک
لله بوده گویند که حق سبحانه و تعالی برای حضرت امیر کرم الله وجهه دو بار رد شمس
کرد و آفتاب را از مغرب باز گردانید یکی در عهد رسول الله صلعم و یکبار بعد از
وفات آنحضرت و قبر ایشان در نجف است چنانچه در شواهد النبوت مسطور است
که امیر المومنین علی امام حسن و حسین را رضی الله عنهما وصیت کرده بودند که چون
بمیرم مرا بر سریری بنهید و بیرون برید و بغزنین که الحال بنجف شهرت دارد
برسانید و آنجا سنگی سفید خواهید یافت که ازان نور درخشان است آنرا
بکنید و آنجا کشادگی خواهید یافت مرا در آنجا دفن کنید ملا عبد الغفور لاری

رحمه الله آورده اند که قبر حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه در بلخ است
موضعی که باستانه امیر مشهور است و درینباب جهتها آورده اند والله اعلم
قال رسول الله صلعم انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی
متفق علیه مشکوة گفت رسول الله صلعم مر علی را که نسبت تو بمن همچو نسبت هارون
است بموسی غیر اینکه بعد از من پیغمبری و قال رسول الله صلعم من کنت مولاه
فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه صواعق یعنی گفت رسول
صلعم روز غدیر خم هر کس را هستم من مولای او پس علی مولای اوست
خدایا دوست دار کسی را که دوست دارد علی و دشمن دار کسی را که دشمن
دارد او را حضرت امیر امام اول اند از ایمه اثنا عشر رضی الله عنهم و سلسله
جمیع اولیا بایشان منتهی میشود و ترتیب فضیلت چهار یار حضرت سید ابرار
به ترتیب خلافت چنانچه در کلام الله در آخر سوره فتح اشاره بآن شده
محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تراهم رکعا سجدا
یبتغون فضلا من الله ورضوانا باید دانست و هر چهار یار را بهترین جمیع خلق
خدا بعد از انبیا باید شناخت که علماء اسلام برین متفق اند و این حقیر
در خواب بسعادت ملاقات خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین مشرف گشته

گشته چنانچه شبی در خواب می بیند که چهار کس بلباس سفید بزرگانه متعاقب
یکدیگر میروند فقیر از شخصی پرسیدم که اینها چه کسانند گفت چهار یار پیغمبر صلعم
فقیر از عقب ایشان روان گشت ایشان از دریای گذشته بر کوهی که بسیار
بلند بود بر آمدند و برابر هم ایستادند فقیر پیشتر رفته اول بخدمت صدیق اکبر
رسیده گفت السلام علیکم یا صدیق اکبر در جواب فرمودند علیکم السلام
گفتم التماس فاتحه دارم فاتحه خواندند و بعد ازان بهمین روش بخدمت
حضرت فاروق اعظم رفتم و سلام گفته فاتحه التماس نمودم ایشان نیز
خواندند و باز بهمین طور بخدمت ذوالنورین و حضرت امیر المومنین علی
رضی الله عنهم سلام گفته و جواب شنیده التماس فاتحه کردم ایشان
نیز درباره این فقیر جدا جدا فاتحه خواندند و فرمودند بجهت یادگاری
مامور شده ایم و فقیر را با عنایت خاصی رخصت فرمودند و این خواب
را از بیداری بخت و سعادتمندی کونین خود دیده اند که بچنین عطیه عظمی
مشرف گشته الحمد لله علی ذلک حضرت امیر المومنین
حسن رضی الله عنه کنیت ایشان ابو محمد است و لقب تقی
و سید نام حسن و هو ابن علی بن ابی طالب رضی الله عنهما و ایشان

امام دویم از ایمه اثنا عشر ولادت ایشان بمدینه منوره است در نیمه رمضان
سال سوم از هجرت و جبرئیل علیه السلام نام ایشانرا بهدیه پیش رسول صلعم
بر قطعه حریر نوشته آورده گویند که ایشان شبیه ترین مردمان بودند برسول
صلعم از سینه تا بفرق سر و مدت عمر شریف ایشان چهل و هشت سال
بوده و مدت خلافت ششماه و وفات ایشان در یازدهم ربیع الاول
سال پنجاه هجری بوده و مشهور آنست که ایشانرا خاتون ایشان زهر داده و قبر ایشان در بقیع است

[illegible] خاتون [illegible] داده است [illegible]

امیر المومنین حسین رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عبد الله و لقب شهید و سید و نام حسین و هو ابن علی
بن ابی طالب رضی الله عنهما و ایشان امام سوم و ابو الایمه اند ولادت
ایشان در مدینه بود روز شنبه چهارم شعبان سال چهارم از هجرت
و گویند مدت حمل ایشان ششماه بوده است و هیچ فرزندی ششماه نمانده
است مگر ایشان و حضرت یحیی بن زکریا علیه السلام و میان ولادت امیر
المومنین حسن رضی الله عنه و علوق حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها با امام
حسین رضی الله عنه پنجاه روز بوده است و رسول صلعم ایشانرا حسین
نام نهاده اند و ایشانرا جمالی بوده که چون در تاریکی می نشستند از نور جبین

از نور جبین مبین و درخشنده رخساره بدلیشان راه می بروند و گویند حسن
و حسین رضی الله عنهما پیش رسول صلعم کشتی میگرفتند رسول صلعم حسن را
فرمودند که بگیر حسین را حضرت فاطمه رضی الله عنها گفتند یا رسول الله
بزرگ را میگوئی که خورد را بگیر رسول علیه السلام فرمودند که اینک جبرئیل ع
حسین را میگوید که حسن را بگیر و مدت عمر شریف ایشان پنجاه و هفت
سال و پنج ماه بوده و شهادت ایشان در کربلا روز شنبه عاشورا وقت
نماز پیشین و بقولی روز جمعه وقت نماز جمعه سال شصت و یک هجری روی
داده آورده اند روز قتل امام حسین رضی الله در بیت المقدس هیچ سنگی را
برنداشتند که در زیر آن خون تازه نیافتند و بعضی گویند دا[سه] روز خون از آسمان بارید و قبر آنجناب در کربلا

حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو محمد ست و ابو الحسن و ابو بکر نیز گفته اند و لقب سجاد و زین العابدین
و نام علی و هو ابن حسین بن علی مرتضی رضی الله عنهم ایشان امام چهارم
اند و ولادت ایشان بمدینه منوره بوده است در سال سی و سه از هجرت
و بقولی سی و هشت و بقولی سی و شش و نام مادر ایشان شهربانو است
دختر یزدجرد که از اولاد نوشیروان عادل بود با چار مه غزاله نام و مدت

عمر شریف ایشان شصت ویکسال یا شصت و دو سال و بقولی پنجاه
وشش سال و وفات ایشان در شب بیست دهم محرم سال نود و چهار هجری
یا نود و پنج روی نموده گفته اند که هرگاه ایشان وضو میساختند گونه مبارک
ایشان زرد میشد و لرزه بر اندام ایشان می افتاد چون ایشانرا از ان
پرسیدند فرمودند پیش که خواهیم ایستاد و قبر ایشان نزدیک بقبر حضرت امام حسن رضی الله عنه

امیر المومنین امام محمد باقر رضی الله عنه

کنیت ایشان ابوجعفر است ولقب باقر ونام محمد و هو ابن علی بن حسین رضی
الله عنهم و ایشان امام پنجم اند ولادت ایشان در مدینه مطهره پیش از
قتل امیر المومنین حسین رضی الله عنه سه سال بوده روز جمعه سوم ماه صفر
سال پنجاه و هفت هجری و نام مادر ایشان فاطمه بود بنت امیر المومنین
حسن بن علی المرتضی رضی الله عنهم و پیغمبر صلعم بایشان سلام رسانیده اند
چنانچه گویند جابر رضی الله عنه گفت روزی با رسول صلعم بودم مرا فرمود
که ای جابر شاید که تو بمانی تا آنوقت که ملاقات کنی با یکی از فرزندان
من که ویرا محمد بن علی بن حسین گویند خدا تعالی ویرا نور و حکمت خواهد داد
ویرا از من سلام رسان و مدت عمر شریف ایشان پنجاه و هفت سالی

سال و بقولی شصت و سه و بقول واقدی هفتاد و سه و در تاریخ بخاری
از امام جعفر صادق منقولست که عمر شریف ایشان پنجاه و هشت سال
بود وفات ایشان در سال یکصد و چهارده هجری بود و بقول یحیی بن
معین در سال یکصد و هیژده و بقول مدای یکصد و هفده بود و قبر ایشان
در بقیع است نزدیک قبر امام زین العابدین رضی الله عنه

امام جعفر صادق رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عبد الله ست یا ابو اسمعیل و لقب صادق جعفر نام
و هو ابن محمد بن علی بن حسین بن علی مرتضی رضی الله عنهم ایشان امام
ششم اند و نام مادر ایشان فروه بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق
رضی الله عنهم و مادر ام فروه اسما بنت عبد الرحمن بن ابی بکر الصدیق
است رضی الله عنه و نسبت خرقه حضرت امام جعفر صادق رضی الله
از دو جانب است یکی از جانب حضرت امام محمد باقر بحضرت امیر المومنین
علی کرم الله وجهه میرسد دوم از پدر والده خود قاسم بن محمد بن ابی بکر
است و ایشانرا از سلمان فارسی و ایشانرا از صدیق اکبر رضی الله
ولادت ایشان بمدینه در سال هشتاد از هجرت و بقولی هشتاد و سه

در روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول بوده است و مدت عمر شریف
ایشان شصت و هشت سال و بقولی شصت و پنج سال بوده وفات
ایشان نیز در مدینه بوده است روز دوشنبه پانزدهم شهر رجب سال
یکصد و چهل و هشت هجری و قبر ایشان در بقیع است و آن گنبدیست
که دران امام محمد باقر و امام زین العابدین و امام حسن نیز آسوده اند
رضی الله عنهم و در کشف المحجوب آورده اند که امام جعفر صادق رضی
الله عنه روزی با موالی خویش نشسته بودند و میگفتند بیائید تا بیعت
کنیم و عهد گیریم که هر که از میان ما رستگاری یابد اندر قیامت همه را
شفاعت کند گفتند یا ابن رسول الله صلعم ترا بشفاعت ما چه حاجت که جد تو شفیع
جمله خلایقست ایشان فرمودند که با این افعال خود شرم میدارم که اندر قیامت بروی جد خود نگرم

حضرت امام موسی کاظم رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو الحسن است و ابو ابراهیم و لقب کاظم نام موسی و هو ابن
جعفر الصادق رضی الله عنهما و ایشان امام هفتم اند از ائمه اثنا عشر
و ولادت ایشان به ابوا بوده میان مکه و مدینه روز یکشنبه هفتم صفر
در سال یکصد و بیست و هفت هجری و مادر ایشان ام ولد بوده.

بوده حمیده بربریه نام که امام محمد باقر رضی الله عنه ویرا خریده بامام جعفر صادق
او را داده بودند و از وی خیر اهل الارض امام موسی بن امام جعفر
رضی الله عنهما متولد شدند و مدت عمر شریف ایشان پنجاه و چهار سال
و بقولی پنجاه و پنج سال بوده و وفات ایشان روز جمعه ششم و بقولے
هفتم و بقولی در نصف رجب سال یکصد و هشتاد و سه هجری در حبس
هارون الرشید جزاء الله واقع شد و قبر ایشان در بغداد است در
مقبره که مشهور است بمقبره قریش

امام موسی علی رضا رضی الله عنه

کنیت ایشان ابوالحسن است چون کنیت پدر و از امام موسی کاظم
رضی الله عنه آرند که فرموده اند ویرا اعطا کردم کنیت خود و لقب رضا است
و نام علی و هو ابن موسی بن جعفر رضی الله عنهم و ایشان امام هشتم اند
ولادت ایشان بمدینه بوده روز پنجشنبه یازدهم ربیع الآخر در سال یکصد
و پنجاه و سه هجری بوده بعد از وفات جد ایشان حضرت امام جعفر صادق
رضی الله عنه به پنج سال و بقولی هشتم شوال و بقولی هفتم و بقولی ششم در
سال مذکور و نزد بعضی در سال یکصد و پنجاه و شش هجری بوده و مادر

ایشان ام ولد بوده اند نکتم نام وار و سی و نجمه و شمانه و ام البنین نیز گفته
اند و ایشان کنیزک حضرت حمیده مادر امام موسی کاظم بوده اند
رضی الله عنه و آورده اند که شبی حمیده حضرت پیغمبر صلعم را در خواب دید
که فرمودند نجمه را به موسی پسر خود بخش و زود باشد پسری بوجود
آید که بهترین اهل زمین باشد و از امام رضا رضی الله عنهما روایت کنند
که گفت چون برضا حامله شدم هرگز در خود ثقل حمل نیافتم و در خواب
از شکم خود آواز تسبیح و تهلیل میشنیدم در زمانی که بوجود آمد دستها
بر زمین نهاد و روی بر آسمان کرد و لبهای مبارک می جنبانید چنانکه
کسی سخن گوید و مناجات کند؛ و مدت عمر شریف ایشان چهل
و نه سال بوده بقولی چهل و چهار و بقولی چهل و پنج و بقولی پنجاه سال
است وفات ایشان در ولایت طوس واقع شده در قریه سناباد
از روستاق نوقان روز جمعه بیست و یکم یا نهم ماه رمضان سال
دو صد و هشت هجری گویند مامون ولد هارون رحمه الله ایشانرا طلب داشت
و پیش وی طبقهای میوه نهاده بودند خوشه انگور در دست داشت و میخورد
چون ایشانرا دید از جای برجست و با ایشان معانقه کرد و ایشانرا بنشاند

بنشاندند و آن خوشه انگور را بایشان داد و گفت یا ابن رسول الله
ازین انگور خوبتر دیده ایشان فرمودند که انگورهای نیکو از بهشت باشد پس مامون
گفت ازین انگور بخور رضا رضی الله عنه فرمودند مرا معاف دار مامون
مبالغه کرد و گفت مانع چیست مگر مارا متهم میداری و از دست امام آن
خوشه را بگرفت و بعضی را از آن انگور بخورد و دیگربار انگور برضا رضی الله عنه
داد و ایشان دو سه دانه بخوردند و بیند اختند و برخاستند مامون
گفت بکجا میروی گفت بدانجا که فرمودی و چیزی برسر مبارک خود کشیده
بیرون آمدند و بفرمودند تا در سرای به بندند و بر فراش خود بخفتند
و در آنوقت امام محمد تقی فرزند ایشان از مدینه بطریق طی ارض در
یکساعت نزدیک پدر حاضر شدند رضا رضی الله عنه ایشانرا بسینه مبارک
خود کشیده میان دو چشم ایشانرا بوسیدند و بر بستر خود بردند
و ایشان نیز روی برروی پدر خود نهادند و با ایشان سخنان پنهان
گفتند و بهمانوقت رحلت فرمودند و قبر ایشان در قبه قبر
هارون الرشید است به قبه که در سرای حمید بن قحطبه
الطائی است و آن قریه امروز معموره کلانی است و بمشهد اشتهار دارد

حضرت امام محمد نقی رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو جعفر ست ایشانرا ابو جعفر ثانی نیز گفته اند و لقب
نقی و جواد و نام محمد و هو ابن علی بن موسی بن جعفر صادق رض
ایشان امام نهم اند ولادت ایشان بمدینه بوده روز جمعه دهم رجب
در سال یکصد و نود و پنج هجری بوده و نام مادر ایشان خیزران مارنجان
دام ولد بوده و بعضی گویند که از اهل ماریه قبطیه است و مدت عمر شریف
بیست و پنجسال بوده وفات ایشان روز سه شنبه ششم ذی حجه سال
دو صد و بیست هجری در ایام خلافت معتصم روی داده و قبر ایشان
در بغداد است در قفای قبر جد ایشان امام موسی کاظم رضی الله عنه
گویند امام محمد نقی در سن یازده سالگی در بعضی از کوچهای بغداد
با جمعی از کودکان ایستاده بودند اتفاقا مامون بقصد شکار بیرون
رفت گذر وی بر آنجا افتاد همه کودکان از سر راه بگریختند و جواد
رضی الله عنه بر جای ایستاده بودند چون مامون نزدیک رسید
ایشانرا دید و ایشانرا خدای تعالی در دلها قبولی عظیم داده بود اسب
خود را نگاه داشت پرسید که ای کودک تو چرا با دیگر کودکان از سر راه

راه نرفتی فی الفور جواب دادند که ای امیر المومنین راه تنگ نیست که بر تن
آن راه بر تو کشاده گردانم و مرا جریمه نبود که از ترس بگریزم و حسن ظن
بتو است که بی جریمه آزار بمجلس نرسانی مامون را الکلم و صورت ایشان
بغایت خوش آمد پرسید که نام تو چیست فرمود که محمد پرسید که فرزند
کیستی فرمودند رضا رضی الله عنه و امام الفضل دختر خود را بنکاح ایشان درآورد

حضرت امام محمد تقی رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو الحسن است و ایشانرا ابی الحسن ثالث گفتندے
و لقب هادی و زکی و عسکری و به نقی مشهور اند و نام علی ابن محمد بن
موسی بن جعفر صادق رضی الله عنه و ایشان امام دهم اند ولادت
ایشان در مدینه بوده سیزدهم ماه رجب و بقولی روز عرفه در سال
دو صد و چهار هجری و بقولی دو صد و سیزده و مادر ایشان ام ولده
بوده شمانه نام و بقولی ام الفضل بنت مامون و مدت عمر شریف ایشان
چهل یا چهل و یکسال بوده است وفات ایشان در سر من رائے
که از نواحی بغداد بسامره مشهور است روی داده روز دوشنبه آخر ماه
جمادی الاولی و بقولے سیزدهم جمادی الآخر دو صد و پنجاه و چهار هجری

در زمان خلافت مستنصر بالله واقع شده و قبر ایشان هم در سرای
ایشان است که در سرمن رای داشتند گویند که متوکل را خانه بود و در وی
مرغان بسیار که هر کس بآنجا در آمدی اختلاف آوازها و شور آنها نه سخن
کسی را توانستی شنود و نه کس سخن وی هر وقت که هادی رضی الله عنه
بآنخانه در آمدی همه مرغان خاموش گشتندی و چون بیرون شدی
آواز و شور آغاز کردندی

امام حسن عسکری رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو محمد است و لقب زکی و خالص و سراج و بعسکری
مشهور اند و نام حسن و هو بن علی بن محمد بن علی رضا رضی الله عنه
و ایشان امام یازدهم از ائمه اثنا عشر ولادت ایشان بمدینه بود در سال
دو صد و سی و یک و بقولی دو صد سی و دو هجری و مادر ایشان
ام ولد بوده سوسن نام و بقولی هادی رضی الله عنه ویرا حدیث نام
نهادند و مدت عمر شریف ایشان بیست و نه سال و بقولی بیست و شش
سال بوده وفات ایشان روز جمعه ششم یا هشتم ربیع الاول
سال دو صد و شصت در سرمن رای اتفاق افتاد و قبر ایشان

ایشان متصل قبر پدر ایشان است در سرمن رای شخصی گفته که در زندان
بودم از تنگی زندان و گرانی قید بزرگی رضی الله عنه شکایتی نوشتم و میخواستم
که از تنگدستی چیزی بنویسم اما شرم داشتم و ننوشتم در جواب من نوشت
که امروز نماز پیشین را در خانه خود خواهی گذارد نماز پیشین مرا از زندان
بیرون آوردند و نماز در خانه خود گذاردم ناگاه دیدم که قاصدی آمد و برای
من صد دینار آورد و همراه آن کتابتی و در ان نوشته که هر وقت
ترا حاجتی باشد آنرا طلب و شرم مدار که انچه طلب کنی بآن خواهی رسید

حضرت امام محمد رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو القاسم است و نام محمد و هو ابن حسن بن علی بن
محمد بن علی الرضا رضی الله عنهم و ایشان امام دوازدهم از ائمه اثنا عشر
بقول اهل سنت و جماعت ولادت ایشان در سرمن رای بود در شب
در بیست و سوم رمضان سال دو صد و پنجاه هشت هجری و مادر ایشان
ام ولد بوده صقیل و بقولی سوسن و بقولی نرگس در روایت کرده اند
که چون ایشان متولد شدند بدو زانو درآمده انگشت سبابه بجانب
آسمان برداشتند پس عطسه زده گفتند الحمد لله رب العالمین سال

دو صد و شصت و پنج و بقولی دو صد و شصت و شش که این را ابتدای
تاریخ اختفای ایشان میدانند و اهل سنت و جماعت همین را تاریخ
وفات میشمارند و میگویند که امام مهدی آخر الزمان بعد ازین نزدیک
به نزول حضرت عیسی علیه السلام متولد خواهند شد و مذهب
اهل حق این است واله اعلم بالصواب به آنکه اگرچه کرامات و فضیلت
و خوارق عادات ایمه اثنا عشر رضی اله عنهم زیاده ازان ست که بقید
تحریر در آید هر یک ازایشان را حالات و مقامات عالیه بوده چنانچه
تفصیل آن در بعضی کتب مندرج است و سلسله اکثر مشایخ کبار به بعضی
ازایشان میرسد لیکن بجهت اختصار مجملی ازان مثبت گردانید
و ازایمه اثنا عشر رضی اله عنهم بس بزرگ و فرزندان خلف رسول
الله صلعم باید دانست در رضای سرور کائنات صلعم و نجات خویش
را در دوستی و محبت اهل بیت باید شناخت اما فضیلت و کمال و ولایت
و کرامات اهل البیت منحصر درین دوازده تن ندانی اگرچه ایشان بمزید فضیلت و
کمال اختصاص اشتهار یافته اند زیراکه اهل فضیلت و کمال ازاهل بیت
بسیار بوده اند چه در طبقات ایمه اثنا عشر و چه متاخر ازایشان

حضرت سلمان فارسی رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابو عبد اللہ است و ایشان را سلمان بن اسلام میگفتند از کبار صحابہ اند و پیغمبر صلعم در شان ایشان فرمودند کہ سلمان منا اہل البیت یعنی سلمان از اہل بیت ماست و انتساب ایشان در علم باطن بصدیق اکبر است رضی اللہ عنہ و وفات ایشان بمداین بوده در سال سی و سہ ہجری و مدت عمر شریف ایشان بقولے یک ہزار و پانصد و بقولی سیصد و پنجاه و بقولے دو صد و پنجاه سال ست و این قول صحیح است

حضرت اویس قرنی رضی اللہ عنہ

نام شریف ایشان اویس ست از اہل نجد بوده اند قرن قبیلہ ایست کہ ایشان منسوب اند بدان حضرت رسول صلعم ایشان را خیر التابعین ستایش فرمودند و ایشان در زمان پیغمبر علیہ السلام بوده اند لیکن از دو سبب ملازمت آنحضور صلعم میسر نشد یکی بسبب خدمت مادر پیری کہ داشتند و دیگر از کمال غلبہ حال و ایشان شتربانی کرده مزد آنرا بنفقات خود و والده صرف مینمودند بجہتہ موافقت آنحضور صلعم کہ در جنگ دندان مبارک شہید شده بود چون معلوم نبود کہ کدام دندان شہید شده

دندانهای خود را تمام شکسته بودند چون پیغمبر صلعم وصیت کرده بودند که
خرقه مرا باویس رسانند بگویید که امت مرا دعا کند امیر المومنین عمر در ایام
خلافت با امیر المومنین علی رضی الله عنهما خرقه مبارک را نزد اویس برده و درخواست
دعا بجهة امت نمودند گویند که بدعای ایشان حق تعالے بعدد موی گوسفندان
قبیله ربیعه ومضر که در عرب هیچ قبیله آنقدر گوسفندان نداشت از امت
پیغمبر صلعم بخشید کیفیت وفات ایشان در شواهد النبوه چنین مسطور است
که در آذربایجان که بغزا رفته بود رحلت نمود اصحاب وی خواستند که
قبر بکنند بسنگے رسیدند که قبر وی در ان کنده بودند و لحد مهیا ساخته خواستند
که کفن سازند در جامه دان وی جامها یافتند که دست باف بنی آدم
نبود ویرا ازان کفن ساخته دران قبر دفن کردند و صاحب کشف المحجوب
و تذکرة الاولیا چنین آورده اند که اویس نزد امیر المومنین علی رضی الله عنه
آمد بموافقت ایشان در صفین حرب میکرد تا شهید شد و تاریخ وفات
ایشان بقول اول در سیوم رجب سال بیست و دو هجری و بقول ثانی
درسال سی و هفت هجری بود و امام عبد الله یافعی
رحمه الله در روضة الریاحین هردو قول را مذکور ساخته

حضرت حسن بصری رحمه الله

کنیت ایشان ابو سعید است ایشان گوهر فروش بودند و ازین جهت حسن لولوی نیز گفتند و از کبار تابعین اند امیر المومنین عمر را با صد و سی کس از صحابه رضی الله دیده اند گویند مادر ایشان از موالی ام سلمه بوده رضی الله عنه نقلست که از ایشان سوال کردند که مسلمانی چیست و مسلمان کیست گفتند مسلمانی در کتاب است و مسلمانان در زیر خاک دیگر پرسیدند که ای شیخ دلهای ما خفته است که سخن تو در آنها اثر نمیکند چه کنیم فرمودند کاشکی خفته بودی که چون خفته را بجنبانی بیدار شود دلهای شما مرده است که هر چند بجنبانید بیدار نمیشود ولادت ایشان در سال بیست و یک هجری بود. و مدت عمر شریف ایشان هشتاد و نه سال وفات در پنجم رجب سال یکصد و ده هجری و قبر ایشان در بصره که سابق آباد بود نزدیک به بصره که الحال آباد است واقع شده

قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی الله عنهم

از کبار تابعین اند و یکی از فقهای سبعه مدینه و در خانه عمه خویش حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها ترتیب یافته اند یحیی بن سعاد فرموده اند

که در مدینه هیچ یکی را افضل‌تر از قاسم ندیدم و از زیاد مرویست که هیچ یکی را
عالم‌تر از وی ندیدم و از عمر عبد العزیز رحمه الله منقولست که اگر مرا باختیار خلافت
باختیار من می بود بقاسم میگذاشتم وفات ایشان در سال یکصد و هفت
هجری بوده و بقولی یکصد و هشت و بقولی یکصد و دوازده و صد و دو نیز گفته اند

حضرت امام اعظم ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو حنیفه است و لقب امام اعظم و نام نعمان و هو ابن ثابت
و ایشان از تابعین اند و امام اول اند از ایمه اربعه و با امام جعفر صادق
رضی الله عنه صحبت داشتند و هفت کس را از صحابه کبار دیده اند و از
ایشان حدیث روایت کرده اند انس بن مالک جابر ابن عبد الله
عبد الله بن انس عبد الله بن ابی اوفی عبد الله بن حرث بن حرر بندی
معقل بن یسار واثله بن اسقع رضی الله عنهم و استاد علم فضیل و عیاض
و ابراهیم ادهم و بشر حافی و داود طائی بوده رحمهم الله و صاحبین نیز
شاگرد ایشانند که امام ابو یوسف و امام محمد باشند صاحب کشف المحجوب
در تعریف ایشان امام اماما ن و مقتدای سنیان شرف فقها و عز علما
نوشته اند گویند هرگاه بطواف روضه رسول صلعم میرفتند می گفتند

می گفتند السّلام علیک یا سید المرسلین جواب می آمد وعلیک السلام یا امام
المسلمین و یحیی ابن معاذ رازی رحمه الله گوید که پیغمبر صلعم را بخواب دیدم
گفتم یا رسول الله این اطلبک یعنی کجا جویم ترا قال عند علم ابو حنیفه فرمود
که نزد علم ابو حنیفه و خواجه محمد پارسا در فصول سته نوشته اند که وجود
امام اعظم رضی الله عنه بزرگترین معجزات پیغمبر ماست صلعم بعد از قرآن
مجید مذهب او مذهبی است که عیسی علیه السّلام بعد از نزول چهل سال
موافق آن مذهب حکم خواهند کرد وگویند که در آخر بار بطواف خانهٔ کعبه
رفتند شبی برپای ایستاده نصف قرآن را بر یک پای و نصف دیگر
را بر پای دیگر ختم نمودند و گفتند که ما عرفناک حق معرفتک ولکن
عبدناک حق عبادتک ناتفی آواز داد که ای ابو حنیفه شناختی مرا انچه
حق شناختن بود و عبادت کردی مرا انچه حق عبادت کردن بود
پس آمرزیدم ترا با تابعان تو آورده اند که رسول صلعم آب دهن مبارک
خود را بانس بن مالک بامانت سپرده بودند که این را با بو حنیفه
خواهی رساند و آن در لب انس رضی الله عنه آبله شده بود تا در
ایام طفولیت با مام اعظم رضی الله عنه رسانیدند نقل است که امام سفیان

رضی الله عنه هر شب هزار رکعت نماز میگذاردند و تا سی سال نماز بامداد
را بطهارت نماز خفتن گذارده بودند آورده اند که تا امام اعظم رضی الله عنه
در حالت حیات بودند با آنکه مدت حمل حضرت امام شافعی رضی الله
تعالی چهار سال گذشته بود و از مادر متولد نشدند و در همان شب که
حضرت امام شافعی تولد نمودند ولادت حضرت امام اعظم رضی الله
عنه در سال هشتاد هجری و مدت عمر شریف هفتاد سال بوده
و قبر ایشان متصل شهر بغداد کهنه است ؛ ؛

حضرت امام مالک رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عبد الله است و نام مالک و هو بن انس بن مالک
رضی الله عنه و ایشان در جمیع علوم دینی امام دویم از ائمه اربعه و
استاد امام شافعی اند رحمهم الله ولادت ایشان در سال نود و پنج
و بقولی نود و چهار و بقولی نود و هفت هجری بوده و وفات
در ربیع الآخر سال یکصد و هفتاد و نه هجری روی داده و قبر
ایشان در بقیع غرقد است ؛ ؛

حضرت امام شافعی رضی الله عنه

[illegible]

کنیت ایشان ابوعبدالله است ولقب شافعی ونام محمد و هو ابن ادریس از قبیله قریش اند ونسب ایشان بهشت واسطه از جانب پدر بعبدالمطلب بن هاشم که جد رسول صلعم اند میرسد ونام مادر امام شافعی ام الحسن است و هی بنت حمزه بن القاسم بن زید بن حسن بن علی ابن ابی طالب وایشان قرشی هاشمی علوی فاطمی اند وامام سوم اند از ایمه اربعه تا در مدینه بودند پیش امام مالک کسب علوم منمودند بعد ازانکه بعراق آمدند با امام محمد بن حسن شاگرد امام اعظم صحبت داشتند استفاده نمودند ولادت ایشان بغزه وبقولی درعسقلان وبقولی درمنا سال یکصد وپنجاه هجری واقع شده ووفات روز جمعه سلخ ماه رجب سال دوصد وچهار روی داده وقبر ایشان در قرافه مصر است گویند در هفت سالگی حفظ قران نمودند ودر پانزده سالگی فتوی میدادند سفیان ثوری رحمه الله فرمودند که اگر عقل شافعی وزن کردندی با عقل یک نیمه خلق عقل او راجح آمدی

حضرت امام احمد حنبل رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو محمد یا ابو عبدالله است ونام محمد و هو ابن محمد بن حنبل امام چهارم اند از ایمه اربعه وشاگرد امام شافعی اند وولادت ایشان

به بغداد است در سال یکصد و شصت و چهار هجری و مدت عمر هفتاد
و نه سال وفات هم به بغداد وقت چاشت روز جمعه دوازدهم ربیع الاول
در سال دو صد و چهل و یک هجری روی داده و قبر ایشان نیز
در بغداد است گویند چون در بغداد معتزله غلبه نمودند و امام را بکار شطط
تکلیف کردند که قرآن را مخلوق گوید پس به سرای خلیفه بردند و سرهنگی
بر در سرای خلیفه بود گفت ای امام زنهار که مردانه باشی که وقتی من
دزدی کردم هزار چوبم زدند اقرار نه نمودم تا عاقبت رهائی یافتم
منکه در باطل چنین صبر کردم تو که بر حقی اولیتر باشی امام احمد فرمودند
که این سخن یاری بود مرا ایشان را با وجود کبر سن بعقابین کشیدند هزار
تازیانه زدند که قرآن را مخلوق بگوی نگفتند و دران میان بند ازار از
ایشان کشاده شد و دستهای ایشان بسته بودند و دو دست از
غیب بدید آمد و ببست چون این برهان بدیدند رها کردند و هم ازان آزار
برحمت حق پیوستند در حالت نزع بدست اشاره میکردند و بزبان
می گفتند که نه هنوز نه هنوز پسر ایشان گفت پدرا این چه حالت است فرمودند
وقتی با خطرست چه جای سوال ست بدعا مدد کن که از حاضرانی که بر

که بربالین اندکی ابلیس است که در برابر ایستاده و خاک ادبار بر سر میزند و میگوید
که ای احمد جان و ایمان بردی از دست من و من میگویم نه هنوز نه هنوز تا یکنفس مانده
است جای خطر است نه جای امن و چون وفات کردند جنازه ایشان را برگرفتند
مرغان می آمدند و خود را بر جنازه میزدند تا چهل هزار گبر و جهود و ترسا مسلمان
شدند و زنار می انداختند و نعره میزدند و لا اله الا الله محمد الرسول الله میگفتند

حضرت امام ابو یوسف قدس الله

نام ایشان یعقوب بن ابراهیم اصل ایشان از کوفه است شاگرد امام المسلمین
حضرت ابو حنیفه کوفی اند رضی الله عنه و حضرت امام اعظم ایشانرا استاد ایشان
میفرمودند اول کسی را قاضی القضاة خواندند با وجود آنکه بقضا اشتغال
داشتند هر روز دو صد رکعت نماز نافله میگذاردند منقول است که در وقت رحلت
میفرمودند که هرچه فتوی دارم برگشتم الا آنچه موافق کتاب و سنت رسول الله است
صلی الله علیه وسلم وفات ایشان در بیست و هفتم رجب سال یکصد و هشتاد
و دو هجری و مدت عمر هفتاد سال و قبر در بغداد است ۵

حضرت امام محمد شیبانی قدس سره

نام پدر ایشان حسن است از ولایت شام بعراق آمدند و در واسط متوطن

نشستند و درانجا امام محمد متولد شدند و در کوفه نشو و نما یافته اند پدر ایشان
از امرا بود و حضرت امام محمد شاگرد رشید حضرت امام اعظم اند رضی الله عنه
و علم حضرت امام اعظم را ایشان در عالم منتشر کردند امام ابو یوسف و ایشانرا
صاحبین و امامین میگویند صاحب تصانیف معتبره بودند امام شافعی رحمة الله
شاگرد ایشانند سلطان المشایخ در ملفوظ حضرت گنج شکر مینویسند که امام
شافعی در کتاب امام محمد میرفتند و می گفتند که اگر بگویم قران بلغت محمد بن حسن
نازل شده است رواست هر آئینه می توانم گفت بواسطه فصاحت وی
وفات ایشان چهاردهم جمادی الآخر در سال یکصد و هشتاد و نه هجری بود
و قبر در ری است چون ذکر ائمه اربعه رضی الله عنهم که بمنزلهٔ چهار عنصر دین اند
و استقامت مذهب حق اهل سنت و جماعت بسبب وجود شریف ایشانست
و ذکر امامین تمام شد شروع در ذکر اولیای کبار کرد اگرچه در نفحات الانس
و کشف المحجوب و تذکرة الاولیاء دیگر کتب احوال ایشان بتفصیل مذکور است
لیکن سلسله سلسله ظاهر نمیشد بنابران این فقیر هر سلسله را جدا جدا بیان می نماید
و بعضی از مشایخ متقدمین که سلسله ایشان مسموع نشد در فصل علیحده ذکر
خواهد نمود انتساب مریدان بمشایخ بسه طریق است یکی بخرقه دویم بخالین

بنعالین سوم بصحبت و خدمت و تادب بآن و خرقه دو است خرقه ارادت
وآنرا جز یک شیخ روا نباشد و دوم خرقه تبرک وآن از مشایخ بسیار بجهت
برکت گرفتن روا باشد

بیان سلسلهٔ متبرکه علیه عالیه قادریه که منسوبست بحضرت غوث الثقلین شاه عبد القادر رض

واین سلسلهٔ علیه را بعد از حضرت قادریه می نامند و بالاتر از ایشان
تا حضرت سید الطائفه جنیدیه می خوانند

حضرت شیخ معروف کرخی قدس سره

کنیت ایشان ابو محفوظ است و نام پدر ایشان فیروز و بقولی فیروزان
و بعضی گفته اند معروف ابن علی الکرخی و با والدین در دین ترسا بوده اند بردست
امام علی بن موسی الرضا رضی الله عنه مسلمان شده اند در مذهب امام اعظم بوده
اند و حضرت امام علی بن موسی را با ایشان کمال عنایت و محبت بوده
و آنچه یافته اند از ترتیب و برکت خدمت امام رضی الله عنه بوده دربانی
امام میکرده اند صاحب تذکرة الاولیا گوید اگر عارف نبودی معروف نبودی
و با داود طائی که در علم شاگرد ابو حنیفه رضی الله عنه و در طریقت مرید

حبیب راعی است صحبت داشته اند و حبیب راعی مرید سلمان فارسی رضی الله
عنهم نقلست که یکروز طهارت ایشان شکست در حال تیمم کردند گفتند اینک
دجله تیمم چرا میکنید فرمودند که تواند بود که تا آنجا برسم بی وضو بمیرم گویند
بر در امام رضا رضی الله عنه روزی مردم از دحام کردند و پهلوی معروف
قدس سره شکستند بیمار شدند سری سقطی گفت مرا وصیتی کن گفتند
پیش از انکه بمیرم پیراهن مرا بصدقه ده که میخواهم از دنیا بیرون روم برهنه
چنانکه آمده بودم لاجرم در تجرید بیهمتا نداشتند صاحب کشف المحجوب گفته اند
که معروف را مناقب و فضایل بسیار است و اندر فنون علم مقتدای قوم بوده است
و حضرت شیخ معروف فرمودند علامت جوانمردان سه چیز بود یکی وفای بیخلاف
دیگر ستایش بیجود و دیگر عطای بی سوال وفات ایشان دوم محرم سال دوصد
هجری بوده و قبر در بغداد است بدعا کردن و زیارت بدانجا روند مجربست
هر که دعا کند مستجاب شود **حضرت شیخ سری بن المغلس السقطی**
قدس سره کنیت ایشان ابوالحسن است و مرید حضرت شیخ معروف
کرخی و مقتدای زمان و شیخ وقت و امام اهل تصرف و در اصناف علم
کامل بوده اند ایشان فرمودند مرد آنست که در میان بازار بحق مشغول باشد

باشد و خرید و فروخت نماید و یک لحظه از الله تعالی غافل نباشد و نیز فرمودند
قوی ترین تو تبا آنست که بر نفس خود غالب آئی و فرمودند ادب ترجمان
دل است . فرمودند هر که عاجز آید از ادب نفس خویش از ادب غیر عاجز تر
بود و فرمودند که پنج چیز است که قرار نگیرد در دل اگر در آن چیز دیگر بود خوف
خدای و رجا بخدای و دوستی بخدای و حیا از خدای و انس بخدای
و فرموده اند که خلق آنست که خلق را نرنجانی و نیز فرمودند که هر روز چند
بار در آئینه می نگرم از بیم آنکه مبادا از شومی گناه رویم سیاه شده باشد
سید الطایفه شیخ جنید فرمودند که هیچکس را در عبادت کامل تر از سری
سقطی ندیدم که نود و هشت سال بگذشت و پهلو بر زمین نه نهاد مگر در بیماری
مرگ و هم فرموده اند که وقت رحلت گفتم مرا وصیتی کن فرمود ای جنید
مشغول مشو بسبب خلق از صحبت خدا تعالی گفتم این سخن اگر بیشتر
میگفتی با تو صحبت نمیداشتم وفات ایشان بامداد سه شنبه سوم ماه
رمضان سال دو صد و پنجاه هجری بوده و قبر در شونیزیه بغداد است

حضرت شاه سید الطایفه شیخ جنید بغدادی رحمه الله

کنیت ایشان ابو القاسم است و لقب سید الطایفه و طاوس العلماء و

قواریری وزجاج وخزاز و قواریری وزجاج ازان گویند که پدر ایشان محمد
بن جنید باشد آبگینه فروختی والد سید الطایفه از نهاوند بوده اند ومولد
ومنشاء سید الطایفه به بغداد بوده مذهب سفیان ثوری داشتند
مرید کامل وخواهرزاده شیخ سری سقطی اند مرجع مشایخ کبار مطلع
سعادات وانوار بحر حقایق واسرار سلطان طریقت پیشوای اهل حقیقت
مقتدای زمان اوتاد جهان واز ائمه وسادات این قوم بوده اند وبا
حارث محاسبی محمد قصاب صحبت داشتند ورویم وابوالحسن نوری
وشبلی وخراز وغیره ومشایخ جمع سلسلها نسبت با ایشان درست
کنند ومنسوبان ایشانرا جنیدیه خوانند وازینجهت ایشانرا سید الطایفه
وامام ائمه گویند سخن ایشان در طریقت حجت وهیچکس از مشایخ متقدمین
ومتاخرین بر ظاهر وباطن ایشان انگشت نتوانست نهاد ومقبول همه بودند
بنای طریقه ایشان بر صحو است ومعنی صحو وسکر را صاحب کشف المحجوب بتفصیل
بیان کرده اند روزی از سری سقطی پرسیدند که هیچ مریدرا درجه بلندتر از پیر
باشد گفتند بلی برهان این ظاهر است جنیدرا درجه فوق درجه من است
خلیفه بغداد رویم را گفت ای بی ادب رویم گفت من بی ادب نباشم که

که بیمرد زبا جنید صحبت داشته باشد از وی ادبی بیاید و شیخ ابوجعفر حداد
گفته اند اگر عقل مردی بودی بصورت جنید بودی گویند که حضرت جنید
سی سال نماز خفتن گذارده بر پای باستادی و تا صبح الله گفتی پس هم
بدان وضو نماز بامداد بگذاردی منقولست فرمودند خدا تعالی سی سال بزبان جنید
با جنید سخن گفت و جنید درمیان نه و خلق را خبر نه و نیز میفرمودند که یک روز
دلم شده بود گفتم الهی دلم باز ده ندای شنیدم که یا جنید ما دل ازان
ربوده ایم تا بما بمانی تو باز میخواهی تا با غیر ما بمانی نقلست که یکی از بزرگان
رسول صلعم را بخواب دید نشسته و شیخ جنید حاضر شخصی فتوی در آورد
رسول صلعم فرمودند بجنید فتوی ده گفت یا رسول الله تو حاضری فتوی
بدیگری چون بدهم فرمودند که چندانکه انبیا را همه است خود مباهات
بود مرا با جنید مباهات است حضرت شیخ سماع وجد هرگز نمی فرمودند
و بظاهر و باطن بشرع شریف آراسته بودند نقلست که روزی سخن
می گفتند مریدی نعره بزد او را ازان منع کردند و برنجانیدند و فرمودند
اگر بار دیگر نعره زنی ترا مهجور گردانم پس ایشان باز بسخن شدند و آن
جوان خود را نگاه میداشت تا حال بجایی رسید که طاقتش نماند هلاک شد

چون رفته او را دیدند میان خلق خاکستر شده بود نقلست که در بغداد
روزی دزدی را آویخته بودند دیدند و برفتند و پای دزد را بوسیدند
مردم ازین سوال کردند گفتند هزار رحمت بروی باد که در کار خود مرد
بوده است و چنان آن کار را بکمال رسانید که سر در سر آن کار کرد نقلست
که در مجلس حضرت شیخ یکی برخاست و گفت دل کدام وقت خوش
بود فرمودند آنوقت که او در دل بود و هم حضرت شیخ جنید فرمودند
که مرد بسیرت مرد آید و نه بصورت و هم فرموده اند که هر که نشناخت خدا را
هرگز شاد نبود و فرموده اند که وقت چون فوت شود آنرا هرگز
نتوان یافت هیچ چیز عزیزتر از وقت نیست و فرموده اند جوانمردی آنست
که بار خویش بر خلق ننهی و هر چه داری بدهی و فرمودند خلق چهار چیز
است سخاوت و الفت و نصیحت و شفقت شفقت آنست که بطوع ایشان
دهی و انچه طلب میکنند و منت بر ایشان ننهی که ایشان طاقت آن ندارند
و سخنی نگوئی که ایشان آن ندانند از حضرت شیخ پرسیدند که صحبت با که داریم فرمودند
با کسی که هر نیکوئی که با تو کرده باشند بروی فراموش بود و پرسیدند هیچ چیز هست
فاضلتر از زیستن فرمودند گریستن بر گریستن پرسیدند بنده کیست

کیست فرمودند آنکه از بندگی کسان آزاد بود پرسیدند راه بخدای چگونه است
فرمودند دنیا را ترک گیری یافتی و خلاف کردی حق پوستی نقلست
که فرمودند شبی بنماز مشغول بودم هرچند جهد کردم نفس من مرا در یک
سجده موافقت نمیکرد و هیچ تفکر دیگر نتوانستم کرد دل تنگ شدم خواستم
از خانه بیرون آیم چون در بگشادم جوانی دیدم خود را در گلیم پیچیده و بر در سرا
سر در کشیده چون مرا بدید گفت تا ازین زمان در انتظار تو بودم گفتم تو بودی
که مرا بیقرار ساختی گفت آری مسئله مرا جواب ده چگونه درد نفس که
هرگز درد او را دارو می گردد یا نه گفتم آری چون مخالفت هوای خود کند
درد او دوای او گردد چون این بگفتم سر بگریبان برد و گفت ای
نفس چندین بار از من همین جواب شنیدی اکنون از جنید بشنو برخاست
و برفت من ندانستم که از کجا آمد و کجا رفت وفات ایشان روز شنبه
بیست و هفتم رجب سال دو صد و نود و هفت هجری بوده و در تاریخ
یافعی دو صد و نود و هفت نوشته و بقولی دو صد و نود و نه بوده و قول
اول اصح است گویند چون وقت وفات ایشان نزدیک رسید
تسبیح می گفتند و بانگشت عقد میگرفتند با چهار انگشت عقد بستند

و انگشت سبحه را وا گذاشتند وگفتند بسم الله الرحمن الرحیم و چشم
پوشیده برحمت حق بپوستند چون غسال بوقت غسل خواست که آبی
بچشم ایشان رساند هاتفی آواز داد که دست از دیده دوست ما بدار که
چشمی که بنام ما بسته شود جز بلقای ما نکشاید پس خواست که انگشت که عقد
کرده بودند بکشاید آواز آمد که انگشتی که بنام ما بسته شده است جز بفرمان ما
کشاده نگردد چون جنازه برگرفتند کبوتری سفید بر جنازه نشست هر چند که
آنرا میراندند نیرفت تا آواز داد که خود را و مرا مرنجانید که چنگ من بمسمار عشق
بر گوشه این جنازه دوخته اند و امروز قالب جنید نصیب کروبیان است
که اگر غوغای شما نبودی کالبد او چون باز سفید در هوا با ما پریدے
و قبر ایشان در بغداد است ﴿

حضرت شیخ ابوبکر شبلی قدس الله سره

کنیت ایشان ابوبکر است و نام جعفر و هو ابن یونس و بقولی دلف
بن جحدر مرید خاص شیخ جنید اند و خرقه از ایشان دارند چنانچه شیخ معروف بودند
که هر قومی را تاجی هست و تاج این قوم شبلی است و مالکی المذهب بودند بقولی
اصل ایشان از موضع شبلیه خراسان است و در طبقات سلمی مذکور است

است که خراسانی الاصل بغدادی المولد و المنشا اند و بقولی مولد ایشان
سامره و اصل از سروشنه که از توابع فرغانه است بوده و در ابتدا حاجب مجلس
خلیفه بوده اند وفات ایشان در شب جمعه بیست و هفتم ماه ذی حجه سال سیصد
و سی و چهار هجری بوده و مدت عمر ایشان هشتاد و هشت سال و قبر در
بغداد است و بر آن نوشته اند جعفر بن یونس آورده اند در اواخر
سال حضرت شیخ شبلی متصل الله گفتندی و کلمه لا اله الا الله بر زبان
نیاوردندی بنابران مشایخ وقت را در شان ایشان گمانها شد و عوام
بطعن برخاستند اما از آنجا که هیبت و جلالت شان داشتند هیچ کس
جرات از سوال بر موجب آن حال نتوانستی کرد روزی جوانی در مجلس
ایشان رسید و صبر و شکیبائی از دست داده گفت ای پیر طریقت
و حقیقت این معامله را تا موجب هدایت جمعی گردد فرمودند این طائفه را
لازم است که هر نفس را نفس آخر شمارند و باتفاق در نفس آخر مشغول
بلفظ الله افضل است از تلفظ بکلمه لا اله الا الله چرا که تواند بود که در نفی
و پیش از تلفظ بلفظ الله نفس منقطع شود جوان گفت ارید اعلی من هذا
یعنی وجهی ازین بهتر میخواهم فرمودند که لا از برای نفی غیر است و من غیری

نمی بینم ما تقی کنم چون گفت ارید اعلی من ہذا فرمودند که درین طریق
متابعت صدیق اکبر کرده ام رضی الله چنانچه گویند که رسول صلعم بجنبه غدا
سه مرتبه اصحاب را دادن اموال امر فرمودند و صدیق رضی الله عنه در هر مرتبه
جمیع اموال خود را در راه حق داد رسول صلعم در هر باری بر سیدند که چه
گذاشتی برای عیال خود صدیق رضی الله عنه در مرتبه اول گفت اولاد
من از دو حال بیرون نیست صالح اند یا طالح اگر صالح اند حق تعالی
بنده های صالح را ضایع نخواهد گذاشت و اگر طالح اند مرا با ایشان چه کار
و در مرتبه دویم گفت گذاشتم برای ایشان سوره واقعه را که بعد از مغرب
بخوانند و در مرتبه سوم گفت عمر رضی الله عنه اگر ... بر ابوبکر سبقت
توانم کرد امروز خواهد بود و در انروز عمر مالدار بود و ابوبکر رضی الله عنه
فقیر عمر رضی الله عنه نصف اموال خود را داد و صدیق رضی الله عنه تمام
را چنانچه گویند که آنحضرت صلعم در انروز جبرئیل را بصورت شخصی دیدند
که لیف خرما پوشیده بود چون از سبب آن پرسیدند گفت یا رسول الله صلعم
امروز جمیع ملایکه بمتابعت ابوبکر صدیق لیف خرما پوشیدند ناگهان
دیدند که ابوبکر رضی الله عنه پیدا شد جامه لیف خرما پوشیده بود بالکمینه

کهنه دوستاهی و پیراهنی که در برش بود بر سر برداشته می آید و در اندرون غیر ازین در بساط صدیق چیزی نبود در رسول صلعم پرسیدند یا ابوبکر برای عیال چه گذاشتی درین بار که مرتبه آخر بود گفت الله جوان گفت ارید اعلی من هذا حضرت شیخ شبلی گفتند ای جوان و جهای خوب گفتم اما همت تو بس عالی است بهتر ازین بگویم فرمود که اختیار این طریق بموجب امر الهی است که در قرآن مجید آمده قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون یعنی بگوای محمد الله پس بگذار آنها را در شغل آنها که بازی میکرده باشند جوان گفت حسبی حسبی یعنی بس است بس است مرا و نعره بزد و جان بداد و مدعیان از مشاهده انحال شبلی دعوی خون نمودند شیخ شبلی گفتند روحی کشش کرد پس بنالید و مشتاق شد و فریاد کرد خوانده شد پس اجابت کرد پس جنیت گناه من مدعیان از دعوی گذشتند و ایشان را معذور داشتند نقلست که حضرت شیخ پرسیدند که اکرم الاکرمین که بود فرمودند آن بود که وقتی گناه کسی را اگر بدید باشد هرگز کسی را بآن گناه عذاب نکند که کنایت کرمن فلان دوست و بنده خود را

شیخ عبد الواحد تمیمی قدس الله سره

کنیت ایشان ابو الفضل است و نام پدر ایشان عبد العزیز بن حرث بن
اسد از بزرگان این طائفه علیه و اکمل مریدان حضرت شیخ ابو بکر شبلی اند
قدس الله تعالی سره وفات ایشان در جمادی الآخر سال چهارصد
و بیست و پنج هجری بوده و قبر ایشان در مقبره حضرت امام حنبل است رحمة الله

شیخ ابو الفرح طرسوسی قدس الله سره

اصل ایشان از طرسوس است مرید شیخ عبد الواحد تمیمی اند و قدوه اولیای
زمان و زبده مشایخ جهان و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند بوده اند

حضرت شیخ ابو الحسن هنکاری قدس سره

نام ایشان علی بن محمد بن جعفر القرشی الهنکاری است مرید شیخ ابو الفرح
طرسوسی اند و از بزرگان مشایخ وقت و مقتدای اهل زمان و صاحب خوارق
و کرامات بوده اند وفات ایشان در محرم سال چهارصد و هشتاد و شش واقع شده

حضرت شیخ ابو سعید مبارک قدس سره

نام ایشان مبارک بن علی بن حسین المخزومی است سلطان الاولیاء و برهان
الاتقیا و قدوه عارفان و قبله سالکان سر طریقت و واقف اسرار
حقیقت جامع علوم ظاهر و باطن و صحبت دار حضر علیه السلام و حنبلی

المذہب و مرید شیخ ابوالحسن ہنکاری و پیر خرقہ حضرت قطب ربانی
محبوب سبحانی شاہ محی الدین عبد القادر جیلانی اند رضی اللہ عنہ از
حضرت غوث الثقلین منقول ست کہ در ابتدای حال با خدا تعالی عہد
کردہ بودم کہ نخورم تا نخورانند و نیاشامم تا نیاشامانند چون چہل روز بگذشت
شخصی آمد و قدری طعام بگذاشت و برفت نزدیک بود کہ نفس از گرسنگی
بالای طعام افتد گفتم واللہ از عہدی کہ با خدای خود بستم برنگردم
ناگاہ از باطن خود آوازی شنیدم کہ کسی بہ آواز بلند میگفت الجوع
الجوع حضرت شیخ ابوسعید مخزومی بر من بگذشت آن آواز بشنیدہ گفت
عبد القادر این چیست گفتم این اضطراب نفس ست اما روح بر قرار خود است
در مشاہدہ خداوند خود گفت بخانہ ما بیا و برفت من گفتم بیرون
نخواہم رفت ناگاہ ابو العباس خضر علیہ السلام درآمد گفت برخیز
و پیش ابوسعید رو رفتم دیدم کہ ابوسعید بر در خانہ خود ایستادہ انتظار
من می کشید گفت ای شاہ عبد القادر آنچہ من ترا گفتم بس نبود
کہ خضر را نیز بایستی گفت پس مرا بخانہ درآورد و طعامی کہ مہیا کردہ بود
بلقمہ لقمہ در دہان من می نہاد تا سیر شدم و بعد از آن مرا خرقہ

پوشانید و صحبت او را لازم گرفتم بنای مدرسه باب الازج که بحضرت غوث الثقلین است ایشان کرده اند در حیات حضرت غوث اعظم داده بودند چنانچه قبر مبارک حضرت غوث اعظم در میان مدرسه است وفات حضرت شیخ ابوسعید المخزومی در ماه سال پانصد و سیزده هجری

حضرت شیخ حماد دباس قدس سره

کنیت ایشان ابوعبد الله است و نام حماد بن مسلم دباس دوشاب فروش را گویند پیر صحبت حضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر رضی الله عنه از مشایخ کبار و عارف اسرار و مقتدای وقت و صاحب کرامات عالیه بوده اند و با وجود آنکه امی اند حق تعالی علم لدنی را بایشان کرامت فرموده بودند دوازده هزار مرید کامل داشتند بهتر و مهتر همه مرید شیخ عبد القادر جیلی اند رضی الله عنه نقلست که روزی شیخ حماد میفرمودند مرا دوازده هزار مرید است و هر شب ایشانرا یاد میکنم و حاجات ایشانرا از خدای تعالی میخواهم و هر که از ایشان بگناهی مبتلاست درخواست میکنم یا دران ماه توفیق توبه دهد یا از جهان بیرون برد تا دیری در گناه نماند حضرت شیخ عبد القادر رضی الله عنه در انجا حاضر بودند

بود گفتند اگر حق سبحانه و تعالی مرا منزلتی دهد از و درخواست کنم که مریدان
من تا قیام قیامت بی توبه نمیرند و من بدین ضمان ایشان باشم شیخ
حماد گفتند که حق سبحانه و تعالی مرا مشاهده نمود آنچه او از خداوند خود
خواست حق تعالی قبول کرد نقلست که حضرت غوث اعظم جوان بودند
و در صحبت حضرت شیخ حماد میرفتند روزی با ادب تمام در مجلس شیخ
نشسته بودند چون برخاسته بیرون رفتند شیخ حماد فرمودند
این عجمی را قدمی است که در وقت او بر گردن همه اولیا خواهد بود و هر آینه
مامور شود بآنکه بگوید قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله هر آینه آنرا
بگوید و همه اولیا گردن نهند وفات شیخ حماد در ماه رمضان پانصد
و بیست و پنج هجری ه

حضرت غوث الثقلین شاه محی الدین سید عبد القادر الحسنی الحسینی رضی الله عنه

کنیت آن بادشاه مشایخ اندر طریقت و امام ائمه اندر شریعت
و محبوب ربانی ابو محمد است و نام شریف آن پیر زمانه سرور عارفان
یگانه شرف زناد فخر عباد قطب صمدانی عبد القادر و هو ابن ابی صالح

موسی جنگی دوست بن ابی عبدالله بن یحیی زاهد بن محمد بن داود بن
موسی الجون بن عبد الله محض بن حسن مثنی بن حسن بن
علی مرتضی رضی الله عنهم و حسنی حسینی ازان جهت گویند که پدر عبدالله محض
حسن مثنی بن حسن بن علی مرتضی است رضی الله عنهم و مادر عبدالله
محض فاطمه بنت حسین بن علی مرتضی است رضی الله عنهم دیگر آنکه والده
ما جده آنحضرت نیز حسینی بوده اند و لقب محی الدین است سبب تلقب
آنحضرت بمحی الدین آنست که فرموده اند روز جمعه از بعضی سیاحات
ببغداد می آمدم ناگاه به بیماری نحیف البدن متغیر اللون بگذشتم مرا گفت
السلام علیک یا عبد القادر جواب سلام باز دادم گفت نزدیک من
آی نزدیک او رفتم گفت مرا بنشان او را بنشاندم جسد او تازه شد
و صورت او خوب گشت و رنگ او صاف گردید از و بترسیدم گفت
مرا میشناسی گفتم نه گفت من دین جد توام ضعیف شده بودم چنانکه
دیدی مرا خدایتعالی بتو زنده گردانید انت محی الدین او را بگذاشتم و بمسجد
جامع رفتم شخصی نعلین پیش پای من نهاد و گفت یا شیخ محی الدین چون
نماز بگذاردم خلق از هر طرف بر من هجوم کردند و دست و پای مرا می بوسیدند

بوسعید ندمی گفتند یا محی الدین ولقب آنحضرت در آسمان باز اشهب است
چنانچه فرمودند **شعر** انا بلبل الافراح املاء دوحها طربا وفی العلیاء باز اشهب ؛ وغوث الثقلین میگویند که تصرف
آنحضرت برجن وانس بوده چنانچه آدمیان در مجلس آن غوث اعظم
حاضر می شدند واسلام می آوردند وتایب می گشتند وافاده می گرفتند
جنیان نیز صف صف در مجلس حاضر میگشتند واسلام می آوردند
وفایده ها حاصل مینمودند وآنحضرت می فرمودند که مرانس را مشایخ
است ومرجن را مشایخ است ومرملک را ومن شیخ کلم شیخ ابوسعید
عبدالله بغدادی رحمه الله گفته اند که عاجزه داشتم فاطمه نام شانزده
ساله بالای بام برآمده بود غایب شد بخدمت حضرت غوث الثقلین
رفتم وآن قضیه را گفتم فرمودند امشب در خرابه کرخ که محله ایست
از بغداد برو برزمین دایره بکش ووقت کشیدن دایره بگوی

بسم الله علی نیت عبد القادر ودران نشین چون شب تاریک شود
طوایف جن برتو خواهند گذشت بصور مختلفه هیچ خوف نکنی ووقت سحر
بادشاه ایشان بالشکر باید داز تو پرسد بگوی شیخ عبد القادر مرا بر تو

فرستاده است و قضیه دختر با وبگوی رادی گوید چنان کردم جنیان
صف صف بصور مختلفه میگذشتند و هیچ یکی نمیتوانست که نزدیک دائره
آید تا آنکه بادشاه ایشان بر اسپی سوار با جماعه از جنیان پیدا شد
و مقابل دائره بایستاد و مرا پرسید که حاجت تو چیست گفتم شیخ مرا
بر تو فرستاده است در حال از اسپ فرود آمد و زمین بوسید و بیرون
دائره بنشست و گفت چرا فرستاده است خبر غایب شدن دختر
با و گفتم فرمود تا آن دیو که دختر را برده بود حاضر کنند در حال آن
دیو را با دختر حاضر کردند گفتند از دیوان چین است آن دیو را گفت
ترا چه باعث شد که این دختر را از کاب غوث ربودی گفت مرا
خوش آمد و در دل من جای کرد فرمود آنرا گردن زنند دختر را
بمن داد گفتم مثل تو فرمان بردار شیخ را ندیدم گفت ما چگونه مطیع او
نباشیم که چون او از خانه بجمیع اجنه اقصای عالم نظر میکند از هیبت
او همه در فرار میشوند و چون حق تعالی اقامت قطبت میکند او را متمکن
میگرداند بر جن و انس و جیلی آنحضرت را بجهت آن گویند که اصل آن
غوث آفاق از ولایت جیل است و ولادت با سعادت آن نیز در انجا

در انجا واقع شده وآن ملکی ست ورای طبرستان که آنرا جیلان وگیلان
وگیل نیز گویند وبعضی گفته اند جیل موضعی ست برکنار دجله یکروزه راه از
بغداد بطرف واسط ونیز موضعی ست جیل نام نزدیک مداین بحسب نسبت
این دو موضع هم گیلی وگیلانی وجیلانی میگویند اما جماعه که نسبت آنحضرت
باین دو موضع کرده اند صاحب روضه النواظر که از اکابر وقت بودند
وقول ایشان سند است نوشته اند که قول آنها غلط است وگفته اند
سهو اند بوده که آنحضرت درین موضع چند روز اقامت نموده باشند چنانچه
در برج عجمی اما اصل آنحضرت از ولایت گیلانست وصاحب معجم البلدان
آنحضرت را بموضع بشتیر که از مضافات ولایت گیلان ست نسبت کرده
نسبت ارادت آنحضرت بدانکه ترتیب حضرت غوث الثقلین بواسطه
از روحانیت حضرت رسالت پناه محمدی صلعم است وبه خرقه آنحضرت
شیخ ابو سعید مخزومی واز شیخ ابو سعید اسامی که بالا به ترتیب مذکور شده
نسبت خرقه بشیخ معروف کرخی رسیده بحضرت امام رضا رضی الله
عنه میرسد واز انجا از ابای کرام حضرت گذشته بسید انام صلعم میرسد
ونیز صحبت آنحضرت شیخ حماد دباس اند رحمه الله وبا خضر علیه السلام

بسیار صحبت داشته اند و حنبلی مذهب بوده اند و فتوی بر مذهب
امام شافعی و امام احمد حنبل میداد ند شیخ بقای بن بطو گفته اند
روزی حضرت غوث اعظم بزیارت قبر امام احمد حنبل رفتند پس دیدم
که امام از قبر خود بیرون آمد و آنحضرت را در کنار گرفت و گفت ای
شیخ عبد القادر محتاجم من بتو در علم شریعت و علم حقیقت و علم طریقت
کنیت والده مکرمه معظمه آنحضرت ام الخیر و لقب و نام امة الجبار فاطمه
بنت شیخ عبد الله صومعی است که از کبار مشایخ گیلان و مقتدای اولیای
زمان و مستجاب الدعوات بوده اند حضرت مولانا عبد الرحمن جامی
نوشته اند که شیخ عبد الله صومعی از زوسا و زهاد بوده و مراد را احوال
عالی و کرامات ظاهر بوده وقتیکه در غضب شدی حق سبحانه و تعالی از برای
وی زود انتقام کشیدی و هر چه خواستی خدا تعالی چنان کردی و هر چیز
که پیش از وقوع آن خبر کردی چنان واقع شدی و والده ماجده
حضرت غوث الثقلین را بهره وافر بود از خیر و صلاح شیخ عبد الرزاق
ولد حضرت غوث اعظم فرمودند وقتی که غوث صمدانی از صلب شریف
پدر برحم لطیف مادر حلول نمودند والده مکرمه معظمه ایشان در سن شصت

شصت سالگی که زمان یاس است بوده اند و این کرامات آنحضرت است والده آنحضرت از کبار نساء عارفات صالحات و اصلات و صاحب مکاشفات بوده اند و ولادت باسعادت غوث اعظم در جیلان اول شب ماه رمضان سال چهار صد و هفتاد و بقولی هفتاد و یک هجری بوده والده آنحضرت فرموده اند که چون فرزندم عبد القادر متولد شد هرگز در ماه رمضان روز پستان نگرفتی و شیر نخوردی یکبار هلال رمضان بجهت ابر پوشیده شده بود و مردم از من پرسیدند گفتم فرزندم امروز شیر نخورده است آخر معلوم شد که آنروز از ماه رمضان بوده است و آنحضرت فرمودند که در اوایل جوانی چون چشم من بخواب گرم شدی آوازی می شنیدم که ای عبد القادر ترا برای خواب نیافریدم و چون بمکتب میرسیدم آواز ملایکه میشنیدم که می گفتند برخیزید و جای دهید ولی خدا را و آنحضرت هژده ساله بودند که از جیلان ببغداد آمدند و در سال چهار صد و هشتاد و هشت به بغداد رسیده به تحصیل علوم مشغول گشتند اول بقرات قران بعد از ین بفقه و حدیث و دیگر علوم دینی و در اندک زمانی بر اقران خود فایق شده

و از همه ممتاز گشتند و در همین سفر اول شصت کس از قطاع الطریق بر دست
آنحضرت توبه کرده مرید شدند و در سال پانصد و بیست و یک بفرموده پیغمبر
و حضرت علی کرم الله وجهه که آب دهن مبارک در دهن آنحضرت انداختند
بر منبر برآمده مجلس وعظ نهادند و تا چهل سال در جمیع علوم دینی تکلم می
فرمودند وقت وعظ میفرمودند که ای اهل آسمان و زمین بیایید و بشنوید سخن
مرا و از من چیزی بیاموزید که نایب و وارث پیغمبرم صلعم در زمین و درین
مجلس خلعتها عطا میشود و حق تعالی بر دل من تجلی میکند و قریب هفتاد
هزار نفر در مجلس وعظ آنحضرت حاضر می شدند و چهار صد نفر کلام
آنحضرت را می نوشتند و هر گاه مجلس میشد از اثر آن کلام حقیقت
انتظام وجد و ذوق دو سه کس می مردند و شیخ ابوسعید قیلوی رحمه الله
گفته اند که در مجلس شیخ عبد القادر بارها پیغمبر صلعم و پیغمبران دیگر را صلوات
الله علیهم و ملائکه و اجنیان را صف صف مشاهده میکردم کتاب غنیة الطالبین
و فتوح الغیب تصنیف آنحضرت است حلیه مبارک آنحضرت را در کتب
معتبره چنین نوشته اند نحیف البدن میانه بالا عریض الصدر کشاده
پیشانی گندم گون پیوسته ابرو و آواز آنحضرت بلند بوده و لباس

و لباس بطریق علماء می پوشیدند گاهی طیلسان و گاهی جامه در بر میکردند
که قیمت یک گز آن بیک دینار بود و یک جبه زیاده میفرمودند که نمی پوشم تا
نمی پوشانند و نمیخورم تا نمیخورانند و نمیگویم تا نمیگویانند و اگر کسی هدیه بخدمت
آنحضرت می آورد قبول می نمودند اما غیر از سلاطین و همان لحظه بحاضران
مجلس قسمت می فرمودند روزی امام المستنجد بالله خلیفه بغداد بخدمت
آنحضرت آمد و ده بدره زر پیش نهاد فرمودند حاجت نیست الحاح بسیار
نمود آنحضرت یک بدره را بدست راست و یکی را بدست چپ برداشته
باهم بفشلیدند از آن خون روان شد فرمودند ای ابو المظفر از خدا
شرم نداری که خونهای مردم میخوری و بر خود گرد میکنی و بدان با من برابر
می شوی در حال خلیفه بیهوش شد فرمودند بعزت معبود اگر حرمت
اتصال او به پیغمبر صلعم نبودی میگذاشتم که آن خون تا خانه او برسفتی
و حضرت غوث اعظم هرگز بهیچ یکی از خلفاء و صاحب حشمتی نرفته اند
و بر بساط آنها نه نشسته اند و بجهت ایشان تعظیم نفرمودند و چون خلیفه
بخانه آنحضرت آمدی اندرون میرفتند و باز می آمدند تا قیام از برای او نباشد
در تکلم بخلیفه مبالغه بسیار می نمودند و خلیفه دست می بوسید و باد اب

می نشست و می گفت هرچه شیخ فرمایند بسر و چشم ما و چون رقم می نوشتند باین
طریق که عبد القادر بتو چنین سفره نماید و فرمان او بر تو نافذ است و حکم او
مر ترا سودمند و بر تو حجت چون رقم بر خلیفه رسیدی بوسیدی و بر سر
گذاشتی گویند که مجلس خوش خلق و شرمگین و کریم و مهربان تر آنحضرت نبود
چنانچه هر یکی از همنشینان آنحضرت گمان بردی که از و نزد آنحضرت عزیزتری
نیست و هیچگاه جواب سایل را رد نفرمودی و هر بیماری که اطبا از علاج او
عاجز می آمدند او را بخدمت آنحضرت می آوردند و بمجرد رسیدن دست
مبارک شفا می یافت نقلست که دزدی بخانه آنحضرت درآمد نابینا شد
و هیچ نتوانست برد درین اثنا خضر علیه السلام دررسید و گفت یا ولی الله
یکی از ابدال فوت شده بهر که حکم فرمایند بجای او نصب کرده شود فرمودند
که در خانه ما شخصی بشکستگی افتاده است برو و او را بیرون آر و بجای آن
ابدال نصب کن خضر علیه السلام آمد و از آن خانه پیش آن یگانه عصر آورد
و بیک نظر کیمیا اثر آنحضرت بینا گردید بمرتبه ابدالیت رسید چون در آن
بقعه شریف بغیر از معرفت و محبت الهی چیزی دیگر نبود پس در حقیقت
آنشخص بدزدی این متاع آمده بود ازین بود که آنحضرت او را بمطلب

بمطلب رسانیده اند و محروم نساخته اند و بمرتبه ابدالیت فایز گردانید گویند که
عزل نصب اقطاب و ابدال و اوتاد و سلب حال اولیا بدست ایشان بود
هر کرا میخواستند عزل می نموده بجای او دیگر را نصب میفرمودند چنانچه از ابدال
وفات یافته بود کافری را از قسطنطینیه آورده سوی بروت او را گرفته محمد نام
گذاشتند و طاقی مبارک خود را بر سر او نهاده داخل الجماعه نمودند در روزی
یکی از مردان غیب در هوا سیر فت چون بر سمت الراس بغداد رسید در دل
گذرانید که در شهر بغداد هیچ مردی نیست حضرت غوث اعظم دریافته حال او را از و سلب
نمودند و آن جوان از هوا بدرگاه آنحضرت افتاد و با التماس شیخ علی هیتی از تقصیر
او درگذشتند توبه کرد باز در هوا پرواز نموده برفت و طریقه آنحضرت تمام شرع
بوده و اگر کسی را میدیدند که بر خلاف شرع شریف عمل میکند حال او را سلب
میکردند و میفرمودند که ای مردم اگر ادب شریعت نمی بود هر آئینه خبر میکردم شما را
آنچه میخورید و ذخیره میکنید شما پیش من همچو شیشه اید می بینم آنچه در ظاهر و باطن شما
است یکی از اکابر بخضر علیه السلام در باب حضرت غوث اعظم سوال نمود فرمود
که حق تعالی هیچ ولی را بمقامی نرسانید مگر آنکه شیخ را بمقامی برتر از آن داد و کاسه
محبت خود بخشانید هیچکس را مگر آنکه شیخ را بهتر و گوارا تر از آن داد و عطا فرمود

دیگر شیخ عبد القادر فرد احباب است و غوث و قطب اولیای زمان خویش
و گویند که آن غوث صمدانی روزی در رباط خویش مجلس فرموده بودند و جمعی
مشایخ قریب صد تن حاضر بودند از انجمله شیخ علی هیتی بود شیخ بقای بن بطو
و شیخ ابو سعید قیلوی و شیخ ابو النجیب سهروردی عم شیخ شهاب الدین سهروردی
و شیخ جاکیر و قضیب البان موصلی و شیخ ابو المسعود و شیخ عزاز بطایحی و شیخ
منصور بطایحی و شیخ حماد بن مسلم دباس و خواجه یوسف بن ایوب همدانی
که سر سلسله خواجگان نقشبند اند و شیخ عقیل بن منبجی و شیخ ابو بغزاو مغربی
و شیخ عدی بن مسافر و شیخ علی بن وهب سنجاری و شیخ موسی بن ماهین
زولی و شیخ احمد بن ابو الحسن رفاعی و شیخ عبد الرحمن طفسونجی و شیخ
علی سطربا و شیخ ماجد کردی و شیخ ابو محمد قاسم بن عبد منصور بصری و شیخ
ابو عمرو عثمان بن مرزوق و شیخ سوید سنجاری و شیخ حیات بن قیس حرانی
و شیخ مرسلان دمشقی و شیخ عبد الکریم الاکبر المعمر و شیخ ابو العباس الجوسقی
الصرصری و شیخ ابو حکیم ابراهیم بن دینار و شیخ مکارم الکبری و شیخ صدقه
بغدادی و شیخ یحیی دوری مرتعش و شیخ ضیاء الدین ابراهیم بن ابی عبد الله
بن علی جوینی و شیخ ابو عبد الله و شیخ ابو بکر الحمامی المزین و شیخ جمیل و شیخ

وشیخ ابومحمد عبدالحق حریمی وشیخ ابوعمر الکیمامی وشیخ ابوحفص عمر بن ابی
النصر الغزال وشیخ مظفر الجمال محمد بن درمانی القزوینی وشیخ ابوالعباس
احمد یمانی وشیخ ابوالعباس احمد بن العربی وشیخ ابوعبدالله محمد المعروف
الخاص وشیخ ابوعمرو عثمان بن احمد شوکی که از رجال الغیب بوده اند
وشیخ سلطان بن احمد المزین وشیخ ابوبکر بن عبدالحمید شیبانی وشیخ
ابوالعباس احمد بن الاستاد وشیخ ابومحمد احمد بن عیسی المعروف بالکوهی
وشیخ مبارک بن علی الحلی وشیخ ابوالبرکات بن سعدان العراقی وشیخ
عبدالقادر بن حسن بغدادی وشیخ ابوالسعود احمد بن ابی بکر عطار وشیخ
ابوعبدالله محمد الاوانی وشیخ ابوالعسلی وشیخ شهاب الدین سهروردی
وشیخ ابوالقاسم عمر بن مسعود البزاز وشیخ ابوالمنار محمود بن عثمان
البقال وشیخ عباد البواب وشیخ عبدالرحیم نتادی مغربی وشیخ ابوعمرو
عثمان بن مرزوق وشیخ مکارم نهر خالصی وشیخ خلیفه بن موسی نهر
ملکی وشیخ ابوالحسن جوسقی وشیخ عبدالله قرشی وشیخ ابوالبرکات
بن صحراسوی وشیخ ابواسحق ابراهیم بن علی اغلب وشیخ غوث
رضی الله عنهم اجمعین و غیر ایشان نیز جمعی از مشایخ کبار در آنجا بوده اند

و آنحضرت بالای منبر سخن میگفت در اثنای سخن فرمودند قدمی هذه علی رقبة کل
ولی الله شیخ علی هیتی بر منبر برآمده و قدم مبارک آنحضرت را گرفته بر گردن
نهاد و بزیر دامن آنحضرت درآمد و سایر اولیا گردنها در پیش داشتند شیخ
ابوسعید قیلوی گفته اند که چون حضرت شیخ عبدالقادر فرمود که قدمی هذه
علی رقبة کل ولی الله حضرت حق سبحانه و تعالی بر دل آنحضرت تجلی کرد و رسول
صلعم بر دست طایفه از ملایکه مقربین بمحضر اولیای متقدمین و متاخرین که در آنجا
حاضر بودند احیا با جساد خود و اموات بارواح خود خلعتی در آنحضرت پوشانیدند
و ملایکه و رجال الغیب مجلس آنحضرت را درمیان گرفته بودند و صفها در هوا
ایستاده و بر روی زمین هیچ ولی نماند مگر که گردن خود را پست کرد و گویند
که یک کس از عجم تواضع نکرد حال وی را سلب نمودند و ظاهرست که این قسم
دعوی از کمال عنایت بی نهایت اله و فرزندی و حمایت حضرت رسالت
پناه صلعم که همه اولیاء الله تواضع نمودند و فرمان ایشانرا قبول کردند
و هیچ ولی باین مقام نرسیده ذالک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذوالفضل
العظیم ۞ و در اوایل حال آن غوث اعظم بعضی از مشایخ گفته اند که این جوان
عجمی را قدمی هست که بر گردن جمیع اولیاء الله خواهد بود و از مشایخ کبار اکثری

اکبری صد سال بیشتر نیز از احوال آنحضرت خبر داده بودند چنانچه شیخ ابوبکر
بن مرار البطائحی قدس الله سره که از کبار متقدمان مشایخ عراق اند و صاحب
کرامات ظاهره و مقامات فاخره بوده اند و در خواب مرید حضرت صدیق
اکبر شده بی واسطه خرقه از حضرت صدیق رضی الله گرفته اند و فرموده اند که
از حق سبحانه و تعالی عهد گرفتم که جسدی که در روضهٔ من در آید آتش آنرا
نسوزد و قبر ایشان در بطائح است و گوشت یا ماهی که از نزدیک قبر ایشان
می بردند هرگز پخته نمی شد شنیده اند که اوتاد عراق هفت کس اند معروف کرخی
و امام حنبل و بشر حافی و منصور بن عمار و جنید بغدادی و سهیل
بن عبد الله تستری و شیخ عبد القادر جیلانی قدس اسرارهم از ایشان
پرسیدند که شیخ عبد القادر کیست فرمودند عجمی است شریف که در بغداد
خواهد بود ظهور او در قرن پنجم است و شیخ ابو محمد البستکی که مرید شیخ ابوبکر
بطائحی و از اعیان مشایخ عراق و صاحب خوارق بلند و مقامات
ارجمند بوده اند و قبر ایشان در صدا به است که از دیهای بطائح است
می فرمودند که شیخ عبد القادر کسی است که اقتدا کرده شود بافعال او و اقوال
او و حق تعالی جمع کثیر را ببرکت او بمرتبهای عالی رساند و مباهات کند

روز قیامت با ستهای سابق و حضرت غوث الثقلین میفرمودند که هر ولی
بر قدم نبی میباشد و من بر قدم جد خودم صلعم و هر قدمی که جد من برداشت
و من بر آنجا نهادم مگر در قدم نبوت که راه نیست دران غیر نبی را و این اشارت
بر کمال مرتبه ولایت و متابعت و پیروی آنسرور است صلعم نقلست از شیخ
شریف بن خضر حسن موصلی که گفت شنیدم از پدر خود که می گفت سیزده
سال خدمت حضرت شیخ عبد القادر رضی الله عنه کردم هرگز ندیدم که
مگس بر ایشان نشسته باشد یا خلط و خوی بیرون انداخته باشند
جمیع مشایخ وقت از روی ارادت با آنحضرت بوده و امام یافعی گفته اند
که اکثری از مشایخ یمن بحضرت غوث اعظم نسبت درست کرده اند خواجه
معین الدین چشتی و شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سرهما
بملازمت آنحضرت رسیده فیض و جمعیت باطن حاصل نموده اند نقل است
که پیش شیخ عقیل ذکر کردند که جوان عجمی عبد القادر نام در بغداد مشهور
شده است فرمودند او در آسمان مشهورتر است از آنکه در زمین از شیخ
ابو بغزای مغربی که از اجله مشایخ مغرب بوده اند بعضی از اصحاب
گفتند به بغداد میرویم فرمودند چون آنجا برسید زنهار که ترک ملازمت شیخ

شیخ عبد القادر نه نماید بخدا سوگند که در تمام عجم مثل او آفریده نشده
و در عراق مثل او دیده نشده و مشرق زمین مباهات میکند باو و بر مغرب
و علم و کمال او برتر است از علم و کمالات اولیای دیگر و چون ایشان را
به بینند سلام من برسانید و بگویید که مرا فراموش نکنند گویند که حضرت
فرموده اند که بیست و پنج سال در بیابانهای بقدم تجرید در سیاحت بودم
و چهل سال بوضوی عشا نماز بامداد گذارده ام و پانزده سال بعد
از ادای نماز عشا بیکپای ایستاده ختم قرآن میکردم تا سحر شبی نفس
من آرزوی خواب کرد و گفت چه شود اگر یک ساعتی بخسپی گفته
او نشنیدم و همانجا بیکپای ایستاده ختم قرآن کردم و خواب بصورتی
پیش من متشکل شده می آمد و من بغضب بانگ بروی میزدم دفع
میشد و میفرمودند چهل چهل روز روزه میداشتم در بیابان عراق یازده
سال در برج عجمی اقامت میکردم و بسبب اقامت من آنرا برج عجمی
میگویند نقلست از شیخ عبد الرزاق فرزند آنحضرت که غوث اعظم
میفرموده اند که مرا بدست کاغذی داده شد بمقدار درازی انتهای
نظر دیدم که نام اصحاب و مریدان من که تا قیام قیامت نسبت خود

بمن دست خواهند کرد در اینجا ثبت نموده اند و حکم شد که اینها را هم
بخشیدیم نقلست که آنحضرت میفرمودند که قسم بعزت و جلالت او که
قدم بر ندارم از پیش پروردگار خود تا روان نکند مریدان مرا با من بسوی
بهشت و آنحضرت فرموده اند که اگر مرید من در مشرق باشد و من در
مغرب باشم و برهنه شود عورت او را هر آئینه بپوشم از مغرب در مشرق
او را نقلست از شیخ عمران که وقتی بآنحضرت عرض کردم که اگر شخصی
خود را مرید حضرت بگویاند و دست بیعت بشما نداده باشد و خرقه از شما
نپوشیده باشد ما او را از اصحاب حضرت شماریم یا نه فرمودند بلی
هر که خود را بمن نسبت کند قبول کند او را حضرت حق سبحانه و تعالی
و بیامرزد گناهان او را و او از جمله اصحاب من است نقلست که شیخ
عمر بزاز که آنحضرت می فرمودند که نه مرید حسین بن منصور حلاج کسی نبود
در زمان او که دستگیری او کند اگر من می بودم دستگیری او
میکردم هر کسیکه از مریدان من باشد و بلغزد مرکب او را تا قیام قیامت
دستگیری کنم بشارت باد بر کسانیکه پیر ایشان شیخ عبدالقادر و امام
ایشان ابو حنیفه و پیغمبر ایشان محمد الرسول الله صلعم و خوشا حال

حال آن سعادتمندان ونیک بختانی که باین سعادت عظمی مشرف
شده اند ودرین درگاه نسبت ارادت وبندگی را درست کرده اند
امید که این مفتقر نیز ازکمترین بندگان ونیازمندان این درگاه است
بتوجه آنحضرت پیر دستگیر در دنیا وآخرت نجات یابد وداخل منسوبان
آن درگاه والا جاه باشد نقلست که آنحضرت میفرموده اند بر مسلمانی
که بر مدرسه من گذشته است یا ردی مرا دیده است عذاب گور وقیامت
ازو تخفیف کرده شود راوی گوید که مردی از همدان بر آنحضرت آمد وگفت
پدر من وفات یافته است اورا در خواب دیدم گفت مرا در گور عذاب
میکنند بخدمت شیخ عبد القادر برو والتماس دعا کن شیخ گفت
او وقتی بمدرسه من گذشته است گفت آری شیخ ساکت شدند
روز دیگر آمد وبیامد وگفت پدر خود را در خواب دیدم بغایت خوش
وخورم وخلعت سبزی دربر پوشیده میگفت که عذاب ازمن برداشتند
واین خلعت ببرکت شیخ عبد القادر بمن دادند بر تو باد که همیشه در
خدمت حضرت شیخ باشی سعادتمند چشمیکه آن جمال را دیده باشد
ودولتمند آن گوش که آن آواز شنیده باشد وطالع مند شخصی

که بر آن مدرسه گذشته باشد شیخ علی بن هیتی گفته که هیچ خرقه
را بابرکت تر و هیچ طائفه را سرفراز خرقه و طایفه شیخ عبد القادر
ندیده ام و هیچ روز را مبارک تر از ان روز که آنجمال را میدیدم ندیدم
یکی از اهل یمن گوید که عزیمت اسلام کردم و در خاطر داشتم که بیش
بهترین اهل یمن باین سعادت مشرف کردم و در خواب دیدم که حضرت
عیسی علیه السلام می فرمودند که بغداد برو و بر دست شیخ عبد القادر
اسلام آر که بهترین اهل زمین است و شیخ ابو عمرو بن سرزوقح
گفته اند شیخ عبد القادر شیخ و امام ماست هر که درین زمان براه
الهی میرود و حالی یا مقامی باو میدهند پس شیخ عبد القادر امام
اوست و حق تعالی عهد گرفته است از اولیای وقت که امر او را
قبول کنند هر فیضی که از رسول صلعم باصحاب میرسید و درین زمان از
شیخ عبد القادر باولیای وقت میرسد و بمراتب جمیع اولیا الله
اطلاع دارد و هیچکس را بر مرتبه شیخ اطلاع نیست و در نظر هیچ یکی
را بجز خدا و رسول بر و منتی نیست و آنحضرت میفرمودند که میخواستم
در صحرا ها تنها باشم لیکن حق سبحانه و تعالی نفع خلق را بمن باز

بازبسته است و تا حال صد هزار کس بر دست من توبه کرده نقلست
از شیخ ابو محمد محلی که گفته اند روزی در بغداد بزیارت حضرت شیخ
عبد القادر رضی الله درآمدم و مدتی در خدمت ایشان ماندم چون
عزیمت مراجعت مصر کردم ازانجهت دستوری خواستم مرا وصیت
کردند که از هیچ کس چیزی نخواهی و انگشت مبارک خود را در دهن من
انداختند و فرمودند که این را بمک و بازگرد همچنان کردم از بغداد
تا بمصر بآب و طعام احتیاج نشد و قوت در زیادتی بود نقلست که
از شیخ ابو المظفر اسمعیل که وقتی شیخ علی بن هیتی بیمار شد و حضرت
غوث اعظم بعیادت شیخ رفتند و در انموضع دو درخت خرمای خشک
شده بود و ازمدت چهار سال اصلا بار در نمی شد پس غوث الثقلین
در زیر یک درخت وضو ساختند و در زیر درخت دیگر دو رکعت نماز
گذاردند و همدران هفته هردو درخت سبز شدند و بار گرفتند نقلست
که وقتی شخصی بخدمت آنقبلهٔ حاجات آمد و گفت که عورت من
حامله است و مرا آرزوی پسر است فرمودند خواهد شد چون وضع
حمل شد زن آنمرد را دختر بزاد و آنرا برداشته بخدمت آنحضرت

آورد و گفت که این دختر است فرمودند در خانه در آی و این را به پیچ و
به بین که چه میشود چون بموجب فرموده عمل کرد همان لحظه آن دختر پسر شد
نقلست از شیخ ابو السعود که حضرت غوث صمدانی میفرمودند که آفتاب
و ماهتاب بر نمی آیند تا بر من سلام نکنند و سال و ماه و هفته و روز
بر من آمده سلام میگویند و آنچه از خیر و شر در ایشان مقدر شده
خبر میدهند و شیخ سیف الدین عبد الوهاب ولد غوث اعظم فرموده اند
که هیچ ماهی از ماهها نبودی مگر که پیش از آن که نو شدی بیامدی
پیش والد من اگر چنانچه در آن ماه بدی و سختی مقدر شده بودی
در صورتی ناخوش آمدی و اگر نعمت و خیر مقدر شده بودی بصورت
نیکو بیامدی آخر روز جمعه سلخ جمادی الآخری سال پانصد و شصت
جمعی از مشایخ در صحبت آنحضرت نشسته بودند که جوانی خوب روی
در آمد و گفت السلام علیک یا ولی الله من ماه رجبم آمده ام تا ترا
تهنیت گویم در من هیچ بدی و سختی مقدر نشده است در آنماه رجب
هیچ ندیدند مردم مگر خیر و نیکوئی چون روز یکشنبه سلخ رجب شخصی کریه
المنظر آمد و گفت السلام علیک یا ولی الله من شهر شعبانم آمده ام

آمده ام که ترا تهنیت گویم مقدر شده است در من موت و فنای
خلق در بغداد و گرانی در حجاز و قتل و کشش در خراسان چون ماه
شعبان آمد هرچه هرجا گفته بود واقع شد و آنحضرت در ماه رمضان
چند روز بیمار شدند روز دوشنبه بیست و نهم رمضان جمعی از مشایخ
پیش آنحضرت حاضر بودند چون شیخ علی هیتی و شیخ نجیب الدین
سهروردی و غیرهما شخصی با بها و وقار تمام درآمد و گفت السلام علیک
یا ولی الله من ماه رمضانم آمده ام که عذر کنم از آنچه بر تو مقدر شده
بود و من وداع کنم ترا که این آخر اجتماع منست با تو پس بازگشت
و آنحضرت در ربیع الآخر سال دوم برحمت حق پیوستند در رمضان
دیگر در نیافتند وفات آنحضرت بعد از نماز عشا شب شنبه هشتم
یا نهم ماه ربیع الآخر سال پانصد و شصت و یک هجری روی داده و بعضی
یازدهم ربیع الآخر گفته اند و بقولی سیزدهم و بقولی هفدهم ماه مذکور
بوده اما اصح قول نهم ماه است و مدت عمر شریف آنحضرت
بقول اول سال ولادت نود سال و هفت ماه و نه روز است و
بقول ثانی هشتاد و نه سال و هفت ماه و نه روز بوده و عرس

آنحضرت در هندوستان یازدهم و بعضی هفدهم میکنند اما در بغداد
هفدهم است واین فقیر عرس را شب نهم میکند که صحیح ترین اقوال
قول نهم است آورده اند روز وفات آنحضرت اکثر از مشایخ حاضر بودند
شیخ عبدالوهاب ولد آنحضرت طلب وصیت نمودند فرمودند که
علیک بتقوی الله وطاعته یعنی لازم گیر پرهیزگاری را که خالص از برای
خدا تعالی باشد و لازم گیر طاعت او را ولا تخف احدا ولا ترج
یعنی بیم وامید بغیر از حق تعالی از هیچکس مدار وکل الحوایج الی الله
واطلبوا منه وسپار همه حاجت ها را بحق تعالی و بطلب حاجت ها
را ازو لا تتق باحد سوی الله واعتماد مکن بهیچکس مگر بخدای
خذ التوحید التوحید التوحید جماع الکل یعنی لازم گیر توحید را و تکرار برای
تاکید است که بر توحید اجتماع کل است و جمیع مشایخ و سادات
این قوم را بر توحید اتفاق است و بعد ازان با ولاد امجاد خود که
در گرد آنحضرت نشسته بودند میفرمودند بر خیزید وجای دهید
وادب ایشان بجا آرید که اینجا رحمت عظیم در نثار است وجا تنگ
مدارید بر ایشان و میفرمودند علیک السلام و رحمه الله و یک شبانه روز

روز این کلمات بسیار میفرمودند انا لا ابالی بشی ولا بملک الموت
یعنی من از هیچ چیز باک ندارم و از ملک الموت هم باک ندارم قبر آنحضرت
در مدرسه باب الازج واقع شده که در شهر بغداد است و شیخ ابو سعید
مخزومی در حیات خود آنحضرت داده بودند برای تبرک و حق سبحانه
و تعالی چنانچه آنحضرت را در ایام حیات بر تمام عالم تصرف داده بود بعد
از وفات در قبر نیز همان تصرف داده است چنانچه امام عبد الله یافعی
رحمه الله گفته اند کسی که صاحب حال باشد و در بغداد داخل شود و زیارت
محبوب سبحانی شاه عبد القادر گیلانی رضی الله عنه نکند حال او سلب
شود نقلست از شیخ عبد الوهاب و شیخ عبد الرزاق رحمهما الله که روزی
حضرت والد بزرگوار در مدرسه باب الازج شیر تناول میکردند شیر
خوردن ترک دادند و تا دیری غایب بودند بعد از ان فرمودند
فتح شد بر دل من هفتاد در از درهای لدنی که وسعت هر دری برابر بود وسعت
آسمان و زمین است و روزی فرمودند که شرق و غرب و بحر و بر
و جبل مرا تسلیم کردند و هیچ ولی نماند که در آن وقت مرا تسلیم نکرد و شیخ
عمر بزار رحمه الله گفته اند که غوث اعظم فرمودند هر که در کربتی بمن استغاثت

کنند دور کردانم آن کربت را ازو و هر که در شدتی بنام من نداکند خلاصی
بخشم او را ازان شدت شیخ ابو عمرو صبریفی و شیخ ابو محمد عبد الحق
گفته اند که وقتی روز سه شنبه سوم ماه صفر در خدمت حضرت غوث
الثقلین در مدرسه بودیم پس آنحضرت برخاسته وضو کردند و دو رکعت
نماز گذاردند چون از نماز فارغ شدند نعره بلند با هیبت بر آورده یکی
از نعلین چوبی که در پای مبارک آنحضرت بود در هوا انداختند و آن
از نظر غایب شد و بعد ازان نعلین دیگر در هوا بینداختند آن نیز از نظر ناپدید گشت
و آنحضرت بنشستند هیچکس را مجال آن نشد که ازین معنی سوال کند بعد از
بیست و سه روز قافله از بلاد عجم بیامد و گفتند مارا نذریست برای
حضرت شیخ غوث اعظم فرمودند بستانید ایشان یکمن حریر و جامهای
از خز و مقداری زر و نعلین آنحضرت را آورده بنهادند غوث اعظم
فرمودند این نعلین را از کجا یافتید گفتند روز سه شنبه سوم ماه
صفر در راه بودیم ناگاه راهزنان پیدا آمدند و قافله ما را غارت
کردند و بعضی را بکشتند و تمام اموال را برده در یک وادی فرود آمدند
و قسمت میکردند ما گفتم حضرت شیخ عبد القادر را درینوقت یاد آریم

آریم در حال برای حضرت شیخ نذر کردیم و در همین اثنا دو نعرهٔ عظیم
شنیدیم که هیبت آن تمام وادی را درگرفت و دیدیم راه زنان
سخت مضطرب و عاجز بر ما آمدند گمان بردیم که مگر طائفه دیگر از راه
زنان بر ایشان تاختند ما را گفتند بیائید و مال خود را گرد آورید و
به بینید که بر ما چه مصیبت رسیده است رفتیم و دیدیم که هر دو سردار
ایشان مرده افتاده است و این نعلین تاب تر نزدیک ایشانست
پس مالهای ما را بما باز دادند و گفتند این واقعه بزرگست نقلست که شخصی
بخدمت حضرت غوث اعظم آمد و گفت مرا زوجه ایست که او را صرع
می آید و جمیع افسون گران در کار او درمانده اند حضرت قطب ربانی
فرمودند اگر بار دیگر بیاید در گوش او بگوی که ای جانس شیخ عبد
القادر مقیم است ببغداد و میفرماید که تو باز نیائی و اگر آمدی هلاک
کنم راوی گوید بفرمودهٔ حضرت شیخ عمل نمودم دیگر زوجه من هرگز
مصروع نگشت امام عبد الله یافعی گوید که بعد از آن هیچکس در بغداد
مصروع نشد و بعد از وفات آنحضرت مصروع میشدند روزی
عجوزه بخدمت غوث اعظم آمد و پسر خود را همراه آورد و گفت دل

فرزند خود را تعلق بسیاری می بینم باآنحضرت و من ذمه وی را از حق خود
بری کردانیدم از برای خدا تعالی آنحضرت او را قبول کردند و بمجاهده
و ریاضت امر فرمودند بعد از چند روز آن عجوزه پیش فرزند آمد دید که نان
جو میخورد زرد و لاغر شده از کم خواری و بیداری از انجا پیش حضرت
غوث اعظم رفت طبقی دید بر آن استخوانهای مرغی که آنحضرت تناول
فرموده بودند نهاده عجوزه باآنحضرت گفت یا سید ای تو گوشت مرغ
میخوری و پسر من نان جو غوث اعظم دست خود را بر استخوانها نهاده
فرمودند قومی باذن الذی یحیی العظام وهی رمیم آن مرغ زنده شد
و بانگ کردن آغاز کرد غوث اعظم باآن عجوزه گفتند وقتی فرزند تو
همچنین شود هرچه خواهد گو بخورد باید دانست که مرتبه آن آفتاب شریعت
و مقتدای طریقت محبوب سبحانی برتر از انست که در تحریر و تقریر
هزار همچو من فقیر عاجز در آید و آنچه در اینجا نوشته شده از هزار یکیست
و از بسیار اندکی و بجهت دانستن کمال آنحضرت همین یک سخن بس است
که ایشان سردار طائفه اند که خدا تعالی انها را دوست میدارد چنانچه
نقلست از شیخ جمال العارفین ابو محمد بن عبد الله بصری که وقتی با خضر

با خضر علیه السلام ملاقات نمودم گفتم حکایت عجیبی که ترا با اولیای حق
گذشته باشد بگوی گفت وقتی در کنار بحر محیط میگذشتم و انجا جای
آدمی و غیر نبود ناگاه دیدم مردی گلیم بچیده خفته است در خاطر من
گذشت که ولی خداست او را گفتم برخیز و بندگی کن گفت ای ابو العباس
برو و بنفس خود را مشغول دار گفتم مرا چگونه شناسی گفت تو خضر
بابنه آنا بگو که من کیستم مناجات کردم یارب من نقیب اولیا ام و این
را نشناسم ندای شنیدم که ای ابو العباس تو نقیب اولیا هستی و لیکن
کسانیکه پنهان مرا دوست میدارند و این ازان طائفه است که من
ایشانرا دوست میدارم آنمرد روی بمن کرد و گفت ای ابو العباس
شنیدی گفتم آری مرا دعا کن گفت از تو دعا میخواهم گفتم چاره
نیست گفت وفرک الله نصیبک منه گفتم زیاده کن در حال از
نظر من غایب شد و هیچ ولی را ممکن نبود که از نظر من غایب شود
و از انجا پیش رفتم بر توده ریگی که بغایت بلند بود و بالای آن نوری
دیدم که چشم را خیره میکرد دیدم انجا عورتی گلیمی نو بچیده خفته
است مشابه بگلیم آنمرد خواستم که بپای بیدار سازم ندا شنیدم که با د

باش با آنکسانیکه ما ایشانرا دوست میداریم پس ساعتی نشستم تا بیدار شد

گفت الحمد لله الذی احیانی بعد ما اماتنی و الیه النشور و الحمد لله الذی

السنی وا وحشنی عن خلقه بعد ازان بمن گفت یا ابو العباس اگر

هیش از منع با دب می بودی بهتر بیبود گفتم با الله علیک تو زوجه

آنمرد باشی گفت بلی در اینجا عورتی از ابدال نقل کرده بود حق تعالی

بجهت غسل و تکفین او مرا اینجا آورده چون ازان فارغ شدم اورا

برداشتند و بسوی آسمان بردند گفتم مرا دعا کن گفت ای ابو العباس

دعا از تست گفتم چاره نیست گفت وفرک الله نصیبک سنه گفتم

زیادت کن گفت ملامت نکنی اگر از نظر تو غایب شوم در حال نگاه کردم

اورا ندیدم راوی گوید از خضر علیه السلام پرسیدم مثل اینطائفه

احباب را سر قومی باشد که رجوع ایشان بدو بود گفت آری

گفتم در عهد ما کیست گفت شیخ عبد القادر رضی الله عنه و او از افراد

است درینباب این فقیر گفته **بیت** عاشق یار خویش جمله

جهان ؛ ای خوش آنکس که یار عاشق اوست + و صاحب فتوحات

میگوید که مفردان جماعتی اند که از دایرهٔ قطب خارج اند و خضر علیه السلام

السلام از ایشان ست و رسول ما صلعم پیش از بعثت از ایشان
بودند و این احوال و کرامات حضرت غوث اعظم که مرقوم گشته از
هزار یکی و از بسیار اندکیست که حضرت مولانا عبد الرحمن جامی از تاریخ
امام عبد الله یافعی در نفحات الانس نوشته اند که کرامات شیخ
عبد القادر رضی الله بیرون از حد و نهایت است و خبر کرده اند مرا
بزرگان ایمه که کرامات حضرت ایشان بتواتر یا نزدیک بتواتر رسیده
و باتفاق ثابت شده که کرامات که از ایشان بظهور رسیده از دیگر
مشایخ ظاهر نشده و اگر آنچه از آنحضرت در ایام حیات بظهور رسیده
و آنچه الحال نیز مشاهده نموده میشود و جمع کند کتاب کلانی میشد
ازینجهت بهمین قدر اختصار نمود و خوارقی که از آنحضرت ظاهر گردیده
و میگردد در حقیقت معجزه رسول است صلعم چنانچه حضرت ملا عبد الرحمن
جامی قدس سره فرموده اند **بیت** از ولی خارقی که مسموع است
معجزه آن نبی متبوع است :: اول شبی که این کمترین مریدان
شروع در نوشتن ذکر حضرت پیر دستگیر غوث اعظم نموده در واقعه
خود را ببغداد یافت در گنبد مبارک آنحضرت و بطواف حضرت امام

موسی کاظم و حضرت غوث اعظم رضی الله عنهما مشغول و از سعادت
مندی خود باین شرف عظمی مشرف گشت و بیقین این فقیر شد که
تحریر این کتاب مقبول گشت الحمد لله علی ذلک ﻫ

حضرت غوث الثقلین را ده پسر است

اول شیخ سیف الدین عبد الوهاب

قدس سره ایشان بزرگترین فرزندان حضرت غوث اعظم اند و علوم
ظاهری و باطنی از والد بزرگوار خود کسب نموده اند و از جمیع علوم بهره تام
داشتند و بعد از غوث اعظم در مدرسه آنحضرت وعظ میفرمودند
و از فیض صحبت ایشان خلق بهره مند گشتند نقلست از شیخ
عبد الوهاب که می گفتند وقتی در بلاد عجم مسافر شدم و از انواع
علوم و فنون حکم حاصل کرده ببغداد آمدم و از والد بزرگوار اذن
خواستم که در حضور ایشان وعظ گویم رخصت دادند بالای منبر آمده
انواع علوم و مواعظ بیان کردم هیچکس را در دل اثر نکرد و آب
از دیده نیامد اهل مجلس از والد درخواست کردند که وعظ فرمایند
من فرود آمدم و حضرت ایشان بر منبر برآمده فرمودند که شجاعت

که شجاعت صبر یکساعت است بمجرد استماع اینکلمه از اهل مجلس
فریاد و فغان برخاست من از معنی پرسیدم فرمودند تو متکلم هستی
بخود و من متکلم هستم بغیر ولادت ایشان در ماه شعبان سال پانصد
و دوازده بود وفات شب بست و پنجم ماه شوال سال ششصد و سه
هجری بود و قبر ایشان در بغداد است و ایشانرا دو پسر بوده
شیخ ابو منصور عبد السلام و شیخ ابو الفتح سلیمان عالم و عامل
و کامل بوده اند رحمهما الله

حضرت شیخ شرف الدین عیسی رحمه الله

کنیت ایشان ابو عبد الرحمن است فرزند حضرت غوث اعظم اند
و جمیع علوم را در خدمت والد ماجد خود کسب نموده بعد از ان
حضرت درس حدیث و فقه و وعظ میفرمودند و کتاب جواهر الاسرار
در علم صوفیه که مشتمل بر حقایق و معارف است تصنیف ایشانست
و حضرت غوث صمدانی کتاب فتوح الغیب را بجهته ایشان تصنیف
کرده اند وفات ایشان در مصر سال پانصد و هفتاد و سه هجری بود

شیخ شمس الدین عبد العزیز رحمه الله

کینت ایشان ابوبکر است فرزند حضرت غوث اعظم اند و ایشان نیز
کسب علوم ظاهر و باطنی از والد بزرگوار خود نموده اند و بسیارے
از برکت صحبت ایشان فیض حاصل کرده اند و ایشان جانب
سنجار عزیمت نموده همانجا متوطن گشت ؂

حضرت شیخ تاج الدین ابوبکر عبد الرزاق قدس سرہ

کینت ایشان عبد الرحمن و ابو الفرج است فرزند غوث اعظم اند
و ایشان نیز تحصیل علوم از خدمت والد شریف خود نموده اند و مفتی
عراق بوده اند و ایشانرا در علوم قدرت تمام بوده و رساله جلاء الخاطر
را که ملفوظ والد بزرگوار ایشان ست بخط ایشان این مرید با اخلاص دارد
و دران نوشته اند که حضرت غوث اعظم میفرمودند که طامع خالی ست چون
حروف طمع قبر ایشان در بغداد است ؂

حضرت شیخ ابو اسحق ابراهیم قدس الله سره

فرزند غوث اعظم اند قدوه اولیا و اکمل اتقیا بوده اند علوم ظاهر
و باطن را از آنحضرت بر وجه کمال کسب نموده و خلق بسیاری از فیض
و صحبت ایشان بدرجه کمال رسیده اند تفکر و سکوت بر ایشان

ایشان غالب بوده در زهد و ورع را بر مرتبه کمال داشتند و از حیای
پروردگار خودسی سال سر بالا نکردند ولادت ایشان در سال
پانصد و بیست و هشت هجری و وفات در ششم ماه شوال سال ششصد
و بیست و سه بود و قبر ایشان نزدیک قبر والد بزرگوار است و از
ایشان منقول است که روزی والد من برای نماز جمعه بیرون آمدند
و من با دو برادر در خدمت ایشان بودم ناگاه دیدم که سه بار خمر برای
سلطان می برند و از ایشان بوی بد می آید و سرهنگان همراه اند
حضرت غوث اعظم فرمودند که بایستید آنها ایستادند و دواب را
بتعجیل میراندند آنحضرت فرمودند که بایستید در حال همه فریاد برآوردند
و بر جای بماندند هرچند آن سرهنگان میزدند دواب از جای حرکت
نمیکردند در حال سرهنگان را قولنج گرفت و بر زمین افتادند و
می طپیدند پس همه فریاد برآوردند که ما توبه کردیم فی الحال قولنج
برطرف شد و خمر بسرکه مبدل گشت آنحضرت بمسجد رفتند و این
خبر بسلطان رسید و بخدمت آنحضرت آمده از جمیع محرمات توبه کرد
گویند که روزی شیخ عبد الرزاق مردان غیب را در مجلس والد ماجد

خود در ہوا دیدہ بترسیدند حضرت غوث اعظم فرمودند مردان غیب اند
مترس کہ تو نیز از جماعۂ ایشانی از پنج پسر بودہ شیخ ابو صالح نصر
شیخ ابو القاسم عبد الرحیم شیخ ابو محمد اسمٰعیل شیخ ابو المحاسن
فضل اللہ و شیخ جمال اللہ کہ ایشان در صورت با غوث صمدانی
بسیار مشابہ بودند و ہمگی در خدمت عم بزرگوار خود شیخ عبد الوہاب
کسب علوم صوری و معنوی نمودہ ہریک کامل مکمل گشتہ اند

حضرت شیخ ابو الفضل محمد قدس سرہ

ولد حضرت غوث اعظم اند و علوم ظاہر و باطن را در خدمت والد بزرگوار
خود کسب نمودند و کامل گشتہ اند وفات ایشان در بغداد بیست
و پنجم ذیقعدہ سال ششصد ہجری بودہ ھ

حضرت شیخ ابو عبد الرحمن عبد اللہ

فرزند حضرت غوث الثقلین اند و اکتساب علوم صوری و معنوی
از خدمت والد بزرگوار خود کردہ اند محدث و فقیہ گشتہ اند وفات
ایشان بیست و ہفتم ماہ صفر سال پانصد و ہشتاد و ہفت ہجری
بودہ و قبر در بغداد است ایشان را دو پسر بود شیخ ابو محمد عبد الرحمن

عبد الرحمن و شیخ ابو محمد عبد القادر که کنیت و نام ایشان موافق جد بزرگوار است جمیع علوم را از والد ماجد و عم خود شیخ عبد الرزاق کسب نموده عالم و کامل گشته بودند ۵

حضرت شیخ ابو زکریا یحیی رحمه الله

ولد حضرت قطب ربانی اند و اکتساب علوم فقه و حدیث از والد بزرگوار خود نموده اند فاضل و کامل گشته اند ولادت ایشان در ششم ربیع الاول سال پانصد و پنجاه هجری بوده و وفات در شب برات سال ششصد هجری است و مقبره ایشان در بغداد متصل قبر برادر ایشان شیخ عبد الوهاب است

حضرت شیخ ابو نصر موسی قدس سره

آخرین فرزند حضرت غوث اعظم ایشانند و تحصیل علوم در خدمت والد شریف خود نموده فقیه و محدث و عارف و کامل گشته بودند ولادت ایشان در سلخ ربیع الاول سال پانصد و سی و نه بوده و بدمشق رفته و متوطن شده و در همانجا شب غره جمادی الآخره سال ششصد و سیزده هجری بوده وفات نموده اند و قبر ایشان

نیز در دمشق است ذکر مریدان بی واسطه و با واسطه غوث اعظم اگرچه
مریدان آنحضرت زیاده از انند که در شمار آیند خصوصاً در دیار
هندوستان که مسلمانان اکثر مریدان این سلسله علیه اند و کافران
نیز معتقد چنانچه متعارف شده که مسلمانان و کافران شب جمعه نذر
آنحضرت بفقرا بخشش مے کنند ؎

حضرت شیخ علی بن هیتی

از کبار مشایخ بطایح اند و مرید شیخ تاج العارفین ابوالوفا و
ایشان مرید شیخ ابو محمد شنبکی و ایشان مرید شیخ ابوبکر بن هوار
و ایشان اویسی صدیق اکبر رضی الله پیوسته در خدمت حضرت
غوث اعظم می بودند و فائدہا میگرفتند وقتیکه آنحضرت فرمودند
قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله اول کسی بالای منبر رفت و
قدم آنحضرت را بر گردن خویش نهاد و بزیر دامن مبارک درآمده
باین سعادت مشرف شده ایشان بودند گویند روزی غوث اعظم
وعظ میفرمودند و شیخ علی هیتی در برابر آنحضرت نشسته بودند شیخ را خواب
گرفت غوث اعظم اهل مجلس را گفتند خاموش باشید و از منبر

از منبر فرود آمده در پیش شیخ با دب ایستادند و جانب وی می نگریستند
چون شیخ علی بیدار شد انحضرت گفتند که رسول صلعم را در خواب
دیدی گفت آری غوث اعظم فرمودند من برای او با دب ایستاده
بودم بچه چیز وصیت کردند ترا گفت بملازمت تو بعد ازان از شیخ
علی پرسیدند از معنی انچه غوث اعظم فرمودند که من از برای
آن با دب ایستاده بودم شیخ گفت انچه من بخواب میدیدم آن
حضرت به بیداری میدید و حضرت غوث الثقلین ایشانرا بسیار
ستایش میکردند وی فرمودند که هرکس از اولیای الهی از
عالم غیب وشهادت داخل بغداد میشود او مهمان منست ومن
مهمان شیخ علی بن هیتی و چون شیخ از زیران که محل اقامت
ایشان بود بملازمت حضرت غوث اعظم میرفتند بمریدان
خود می گفتند که غسل کنید و خود نیز غسل میکرد بانها میگفتند
که خبردار باشید و خاطرهای خود را نگاهدارید که پیش سلطان
میرویم و چون بخدمت حضرت غوث اعظم میرسیدند آنحضرت
میفرمودند برای چه ملاحظه میکنید شما از اکابر عراقید شیخ میگفتند

که پادشاه عراق توئی از تو ملاحظه میکنیم و هرگاه امان دهی این
پیشه‌ایم حضرت غوث اعظم پیغمبر مودند لا خوف علیکم منقولست
که روزی شیخ به نهر ملک سیر رفتند دیدند که میان اهل دو دیه بر سر
مرده نزاع است ایشان بر سر آن ایستاده گفتند ای بنده خدای
آنمرد برخواست وچشم کشاده بشیخ گفت چنانچه حاضران شنیدند
که فلان بن فلان مرا کشته دبیفتاد و بمرد واز کرامات شیخ علی
هیتی نقل کرده اند که اگر شیر رو بروی شخصی بیاید واو نام
ایشانرا گیرد وبرگردد وفات ایشان درسال پانصد وشصت
هجری بوده ومدت عمر صد وبیست سال وقبر در زریران است

حضرت شیخ ابو عمرو صریفینی قدس سره

نام ایشان عثمان است ومرید حضرت غوث الثقلین است گفته
اند که بدایت کار من آن بود که شبی در صریفین روی در آسمان
کرده به پشت افتاده بودم دیدم که در هوا پنج کبوتر میگذرد یکی
میگفت سبحان من عنده خزاین کل شی وما ننزله الا بقدر معلوم
ودیگری میگفت سبحان من اعطی کل شی خلقه ثم هدی ودیگری

و دیگری میگفت سبحان من لعبث الانبیاء حجة علی خلقه و فضل علیهم محمدا صلی الله و سلم و دیگرے می گفت کل ما فی الدنیا باطل الا ما کان الله و رسوله ؛ دیگرے می گفت یا اهل الغفلة عن مولاکم هو مولی ربکم رب کریم یعطی الجزیل و یغفر الذنب العظیم ؛ چون این را شنیدم بیخود شدم وقتیکه بخود آمدم دوستی دنیا را بجه در دنیاست از دل من رفته بود چون بامداد شد با خدا تعالی عهد کردم که خود را تسلیم شخصے کنم که مرا بخدا تعالے رهنمائی کند روان شدم دنی دانستم که کجا میروم ناگاه پیری نیکو دیدار با هیبت و وقار پیش آمد و گفت السلام علیک یا عثمان جواب سلام گفتم و سوگند بو دادم که تو کیستی که نام مرا دانستی گفت من خضرم پیش شیخ عبد القادر بودم گفت یا ابو العباس دوش مردی را در مصر فین جذبه رسیده و قبولی یافته و از بالای هفت آسمان و برا ندا آمده که مرحبا بک عبدی با خدای خود عهد کرده است که خود را تسلیم شخصے کند برد وی را پیش من از پس مرا گفت یا عثمان عبد القادر سید العارفین و قبلة الواقدین درین وقت پس

لازم بگیر ملازمت و خدمت و تعظیم و احترام او را من خود حاضر
نشدم مگر که خود را در بغداد دیدم و خضر علیه السلام غایب شد
پیش شیخ عبد القادر درآمدم گفت مرحبا ای عثمان زود باشد
که خدا تعالی ترا مریدی دهد نام وی عبد الغنی بن نقطه که مرتبه وی
بلندتر باشد از اولیای بسیار و خدا تعالی بوی مفاخرت کند
بر ملائکه بعد از آن طاقیه بر سر من نهاد خوشی و خنکی آن بدماغ
من رسید و از دماغ بدل و ملکوت بر من کشف گشت شنیدم
که عالم و آنچه در عالم است تسبیح حق سبحانه و تعالی میگویند با ختلاف
لغات نزدیک بود که عقل من زایل گردد و در دست حضرت شیخ
پاره پنبه بود بر من زد عقل برقرار بماند بعد از آن چند ماه در خلوت
نشانده و الله که مرا هیچ امر ظاهری و باطنی واقع نشد پیش از آنکه
من بگویم با من گفت و مرا از چیزها خبر داد که بعد از سی سال واقع شد
و میان خرقه پوشیدن من از وی و خرقه پوشیدن ابن نقطه از من
بست و پنجسال شد و ابن نقطه چنان بود که شیخ فرموده بودند

حضرت شیخ ابو سعید قیلوی قدس سره

از سادات حسنی و کبار مشایخ عراق بودند کرامات و مقامات عالیه داشتند و خرقه ارادت از حضرت غوث الثقلین شاه عبد القادر جیلانی رضی الله عنه پوشیده اند دمی فرمودند که شیخ عبد القادر نزدیکترین اہل زمین است بحق تعالی درین عصر روزی بجهت طهارت می رفتند و ابریقی پر از آب بدست یکی از مریدان ایشان بود ابریق بیفتاد و بشکست شیخ دست خود را بران ابریق کشیدند فی الحال چنان بود درست شد و پر آب شد و ازان آب طهارت کردند وفات ایشان در سال پانصد و پنجاه و هفت هجری بوده و قبر ایشان در قیلویه است

حضرت شیخ قضیب البان موصلی

کنیت ایشان ابو عبد الله است از مریدان کامل حضرت غوث الثقلین اند و خوارق و کرامات عجیب از ایشان بسیار ظاهر شده قاضی موصل را نسبت بایشان انکار تمام بود روزی دید که در یکی از کوچه های موصل از مقابل وی می آیند با خود گفت این را می باید گرفت و بحاکم سپرد تا بسیاست برسانند ناگاه دید که بصورت

کردی برآمدند چون مقداری پیش آمد بصورت اعرابی برآمدند چون
نزدیکتر شد بصورت یکی از فقها ظاهر شدند چون بقاضی رسیدند
گفتند ای قاضی کدام قضیب البان را بحاکم می بری درسیاست
میکنی از انکار خود توبه کرد و مرید شد پیش حضرت غوث اعظم
گفتند که قضیب البان نماز نمی گذارد فرمودند بگوئید که همیشه سر او در حرم
خانه کعبه در سجود است وفات ایشان درسال پانصد
و هفتاد هجری بوده وقبر در موصل است

حضرت شیخ احمد بن مبارک رحمة الله

صاحب کشف و کرامات بود و خادم حضرت قطب ربانی غوث
صمدانی سید محی الدین شاه عبد القادر گیلانی رضی الله عنه دلیل بزرگی
ایشان همین است که سعادت خدمت آنحضرت را دریافته اند گویند
چون حضرت غوث اعظم بجهت وعظ بر کرسی جلوس میفرمودند
ایشان مرقع خود را برای آنحضرت بران کرسی فرش میکردند و
وفات ایشان درسال پانصد و هفتاد و هجری بوده است

حضرت شیخ صدقه بغدادی قدس سره

کنیت ایشان ابوالفرج و نام پدر ایشان حسین است مقیم بغداد بودند
همیشه در مجلس غوث اعظم حاضر میشدند و استفاده می نمودند روزی
شیخ صدقه برباط حضرت غوث اعظم در آمدند و آنحضرت بالای منبر
رفتند و هیچ سخن نگفتند قاری را هم نفرمودند که چیزی بخواند امّا مردم
را وجدی عظیم و حالتی قوی شد و گرفت شیخ صدقه با خود گفتند
که غوث اعظم چیزی نگفتند و قاری هیچ نخوانده این وجد از چیست
حضرت غوث اعظم روی بشیخ صدقه کرده فرمودند یا هذا
یکی از مریدان من از بیت المقدس باینجا بیک گام آمده است و
بر دست من توبه کرده امروز حاضران در مهمانی اویند شیخ صدقه
با خود گفتند کسیکه از بیت المقدس بیک گام ببغداد آید ویرا از چه
توبه باید کرد و بشیخ چه حاجت دارد آنحضرت روی بایشان کرده
فرمودند یا هذا وی توبه میکند از آنکه دیگر در هوا نرود و حاجت او
بمن آنست که او را محبت حق سبحانه تعالی راه نمایم وفات
ایشان در سال پانصد و هفتاد و سه هجری بوده

حضرت شیخ بقای بن بطو رحمة الله

صاحب کرامات و مقامات عالیہ و در زہد و ورع کامل بودہ اند و مرید شیخ تاج العارفین ابو الوفا اند و دایم در مجلس حضرت غوث الثقلین حاضر می بودند و فیض می ربودند ایشان گفتہ اند کہ روزے در مجلس غوث اعظم حضرت شیخ عبد القادر حاضر بودم در اثنا ے آنکہ در پایہ اول منبر وعظ میفرمودند ناگاہ قطع سخن کردند ساعتے خاموش بودہ بزمین فرود آمدند و بعد ازان بمنبر بالا رفتند و بر پایہ دوم بنشستند پس من مشاہدہ کردم کہ پایہ اول کشادہ شد چند انکہ چشم کار میکرد و فرش ازسندس اخضر انداختند و رسول صلعم با اصحاب بر انجا نشستند و حضرت حق سبحانہ و تعالی بر دل شیخ عبد القادر تجلی کرد چنانکہ شیخ میل کردند کہ بیفتند رسول صلعم ایشانرا بگرفتند و نگاہداشتند بعد ازان خورد و لاغر شدند چون کنجشکے بعد ازان بیالیدند و بزرگ شدند بر صورتی ہایل سہمگین بعد ازان آنہمہ از من پوشیدہ شد حاضران از شیخ بقا کیفیت رویت آنحضرت رسول صلعم و اصحاب را پرسیدند گفتند خداے ایشانرا تائید کردہ است بقوتی کہ ارواح مطہرہ ایشان متشکل میشود

میشود بصور اجساد وصفات اعیان و می بیند ایشان را کسانیکه
خدا تعالی آنها را قوت رویت آن ارواح در صور اجساد وصفات
اعیان داده است و بعد از ان از سبب میل کردن و خورد شدن و
بزرگ شدن حضرت شیخ پرسید گفتند تجلی اول بصفتی بود که
بشر را قوت آن نیست مگر بتایید نبوی و لهذا نزدیک بود که شیخ
بیفتد اگر رسول صلعم ایشان را نگرفتندی و تجلی ثانی بصفت جلال
بود از نجهت بود که شیخ بگداختند و خورد شدند و تجلی ثالث بصفت
جمال بود از نجهت بود که شیخ ببالیدند و بزرگ شدند ذالک فضل الله
یوتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم ۞ وفات ایشان قریب بسال پانصد
و پنجاه و سه هجری بوده و قبر در باب نوس که از دروازهای شهر بلک ست واقع شده

شیخ محمد الاوانی المعروف بابن القاید قدس سره

از اکمل مریدان قطب ربانی محبوب سبحانی حضرت شاه عبد القادر جیلانی
اند کرامات و مقامات عالیه و از بزرگان صوفیه بوده اند در فتوحات
مکی مذکور است که غوث اعظم رضی الله عنه ایشان را معربد الحضرت
می گفتند و مشهور بوده اند که محمد بن قاید از افراد است ابن قاید فرموده اند

که همه چیز را باز پس گذاشته ام و روی بحضرت آوردم ناگاه پیش روی خود نشان پای خود دیدم مرا غیرت گرفت گفتم این نشان قدم کیست زیرا که اعتقاد داشتم که هیچکس بر من سابق نیست گفتند این نشان قدم نبی تست صلعم خاطر من تسکین یافت ؛

حضرت شیخ ابو السعود بن الشبل قدس سره

از کبار مشایخ و مقتدای زمان و صاحب کرامات جلیه و مقامات علیه بوده اند و مرید حضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی اند رضی الله عنه در فصوص مذکورست که شیخ ابو السعود با مریدان خود گفت که پانزده سال ست که خدا تعالی مرا در مملکت تصرف داده است اما من تصرف نکردم ابن قاید روزی ازوی پرسیدند که چرا تصرف نمیکنی گفت من تصرف را بحضرت حق سبحانه گذاشته ام چنانکه خواهد تصرف کند

حضرت شیخ ابو عمر قرشی قدس سره

نام ایشان عثمان بن مرزوق بن حمید بن سلامه است حنبلی المذهب بوده اند مرید و شاگرد حضرت غوث صمدانی محبوب ربانی

ربانی سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ و از کبار مشایخ مصر
و صاحب خوارق و جامع علوم ظاہر و باطن بودند سالے
رود نیل طغیان نمود اہل مصر بخدمت ایشان رفتہ کمی آب التماس
کردند شیخ برکنار رود نیل آمدہ از آب آن طہارت نمودند فی الحال آب
کم شد و در سال دیگر کمی کردہ باز بخدمت ایشان آمدہ خواہش زیادتے
آب نمودند شیخ آنجا رفتہ بآب ابریقی کہ ہمراہ داشتند وضو ساختند در
حال آب زیادہ شد و ببرکت ایشان رفعتہا بدعا بشد وفات شیخ در
سال پانصد و شصت و چہار ہجری بودہ و مدت عمر زیادہ بر ہفتاد
سال و قبر در مصر ست نزدیک قبر امام شافعی رحمۃ اللہ

حضرت شیخ موفق الدین المقدسی رحمہ اللہ

نام ایشان عبد اللہ بن محمد بن احمد بن قدامۃ الحنبلی است صاحب
تصانیف و مقامات ارجمند و جامع علوم ظاہر و باطن مرید و شاگرد
بادشاہ مشایخ حضرت غوث اعظم صمدانی سید عبد القادر جیلانی
قدس رضی اللہ عنہ وفات ایشان در سال ششصد و بست ہجری بودہ

حضرت شیخ محمد بن احمد الجوینی قدس سرہ

دریای حقایق است ولادت ایشان در مرسیه از بلاد اندلس
شب دوشنبه هفدهم رمضان سال پانصد و شصت هجری
وفات در شب جمعه بیست و دوم ربیع الآخر سال ششصد و سی و هشت در دمشق
بوده و قبر ایشان در جبل قاسون است که الحال بصالحیه شهرت دارد

حضرت شیخ صدرالدین محمد بن اسحق قونیوی رح

کنیت ایشان ابوالمعالی است و بهترین مریدان شیخ محی الدین عربی
اند مولانا قطب الدین علامه در حدیث شاگرد ایشان است
در مرتبه تصوف و تشریع هر دو بدرجه کمال داشتند و میان مولانا
جلال الدین رومی و ایشان اختصاص صحبت و محبت بسیار بوده و مولانا
جلال الدین پیشتر از ایشان وفات نموده اند وصیت نماز خود بایشان کرده اند

حضرت امام عبدالله یافعی بن سعد یافعی قدس الله سره

کنیت ایشان ابوالسعادات است و لقب عفیف الدین اصل ایشان
از یمن است و همیشه در حرمین شریفین بوده اند شافعی
مذهب و صاحب خوارق و تصانیف و جامع علوم ظاهر

ظاهر و باطن و از کبار مشایخ وقت بوده اند نسبت ارادت ایشان
بچند واسطه بحضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله
عنه میرسد در اکثر تصانیف خود مثل تاریخ یافعی و تکمله روضة
الریاحین و نشر المحاسن احوال و خوارق حضرت غوث الثقلین را
نوشته اند و کمال اخلاص و اعتقاد و ارادت بخدمت آنحضرت
داشته اند وفات ایشان در شب یکشنبه بیست و یکم جمادی الآخر
سال هفتصد و شصت هجری بوده و قبر ایشان در مزار معلا
بمکه معظمه در جوار قبر حضرت فضیل عیاض واقع است

حضرت مخدوم شیخ عبد القادر قدس سره

ایشان را شیخ عبد القادر ثانی می گفتند نسبت ایشان بهفت
واسطه بحضرت غوث آفاق سید محی الدین شیخ عبد القادر جیلانی
رضی الله عنه میرسد باینطریق که والد بزرگوار ایشان که شیخ محمد
بن سید شاه میر بن سید علی بن سید مسعود بن سید احمد
بن سید صفی الدین بن سید سیف الدین عبد الوهاب بن سید
الشفا دات سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه باشند صاحب

کرامات و خوارق علیه و جامع علوم معقول و منقول بوده اند و از
بغداد بخراسان و از انجا باچه ملتان تشریف آورده و متوطن
گشتند و سیاحت اکثر معموره عالم را بقدم تجرید پیموده بودند و قبر
ایشان در اچه است و شیخ عبد القادر ثانی از اکمل مشایخ هندستان
بوده اند و جمع کثیری از کفار و عصات بر دست ایشان بشرف
اسلام و توبه مشرف شدند شیخ ابو الحق دهلوی قادری در اخبار
الاخیار نوشته اند که شیخ عبد القادر در ولایت وارث حقیقی
حضرت غوث الثقلین بودند وفات ایشان هفدهم ربیع الاول
سال نهصد و چهل هجری بوده و مدت عمر شریف هفتاد
و هشت سال و ایشان را دو پسر بود یکی شیخ زمان شیخ عبد الرزاق
که عارف و کامل بوده اند وفات ایشان در پنجم جمادی الآخر
سال نهصد و چهل و دو هجری بوده و دوم سید زین العابد
که در حضور والد ماجد خود از عالم رفته بودند و از سید زین العابدین
پسرے ماند سید محمد نام که اولاد ایشان تا حال هست
و شیخ عبد الرزاق را پسری بود شیخ حامد نام که جانشین پدر

پدر بزرگوار خود بودند و ایشانرا پسرے بود شیخ جمال الدین ابو الحسن که باذن والد ماجد خود در حیات ایشان بر سجاده نشستند وفات شیخ جمال الدین بیست و نهم ذی قعده سال نهصد و هفتاد و هشت هجری روی داده

حضرت شیخ عبد اللہ ہیتی قدس سرہ

نام پدر ایشان سید عمر بن سید حسن جیلی ست و بدوازده واسطه نسبت ایشان بحضرت غوث الثقلین سید محی الدین عبد القادر جیلانی رضی الله عنه میرسد و خرقه را دست بدست از پدران خود پوشیده اند پانزده ساله بودند که بطلب الهی از بغداد برآمده بهندوستان آمدند و اکثر مشایخ کبار این دیار را دریافتند و در علوم ظاهری و باطنی بکمال رسیده اند و در موضع ہتہ که از توابع دهلی است سکونت ورزیده اند و جمع کثیری مرید ایشان گشتند گویند که همیشه با وضو و مستغرق مراقبه می بودند کرامات و خوارق بسیار از ایشان بظهور رسیده چنانچه گویند هرگاه دزدی میخواسته که در خانه ایشان درآید او را بیرون آن موضع نابینا و مرده می یافتند بلکه بدان دیہی

که ایشان سکونت داشتند دزد را قدرت نبود که آنجا درآید وفات
ایشان روز جمعه دهم ربیع الاول سال سی وهفت هجری بوده
ومدت عمر از صد سال زیاده بود وقبر در موضع بته است

حضرت شیخ محمد المشهور بمیان میر قدس سره

نام والد حضرت ایشان قاضی ساینده است از اولاد حضرت
امیر المومنین عمر فاروق رضی الله عنه و حضرت میان میر
پیشوای اهل زمان قطب جهان مشرف خواطر مقتدای
طریقت واقف اسرار حقیقت تارک کامل عارف واصل
و یگانه در علم ظاهر و باطن بوده اند وفضیلت ظاهری و باطنی
بمرتبه داشتند که هیچ یکی از فضلا را قدرت آن نبود که در حضور ایشان
سخن تواند کرد ولادت ایشان بقول برادر زاده ایشان که
از خویشان حضرت شیخ نویسانیده آورده بود در شهر سوستان
سال نهصد و پنجاه و هفت هجری واقع شده و والدین
و همشیره ایشان نیز صاحب حال وکشف وکرامات بودند
چنانچه از والده ماجده خود نقل میفرمودند که چون برادر کلان

کلان من متولد شد والده از کشف دریافته که این پسر عارف نخواهد شد
مناجات کردند که الهی پسری بخواهم که عارف کامل و تارک و در یاد
تو همیشه مستغرق باشد ناتفی آواز داد که پسری و دختری حق تعالی
موصوف باینصفات عطا خواهد فرمود بعد ازان ایشان متولد شدند
و خواهر ایشان نیز که درین ایام در قید حیات اند و صاحب حال و
استغراق عظیم تولد نموده اند و حضرت ایشان زیاده از شصت سال
در بلده فاخره لاهور اقامت ورزیدند و خواص و عام روی ارادت
با ایشان داشتند در سلسلهٔ علیه قادریه بودند مرید شیخ خضر ند که در
تفرید و تجرید و ترک یگانه و باصل از سوستان بوده اند و کشف عالم
ملکوت رابیش والده ماجده معظمه خود حاصل کرده بودند و اویسی
نیز بودند از روحانیت حضرت غوث الثقلین پیر دستگیر شاه محی
الدین عبد القادر جیلانی رضی الله عنه گویند هرگز نام شریف غوث
اعظم را بی وضو بر زبان نیاوردند در ترک و تجرید و فقر و فنا و توکل
و قناعت بر همه اهل زمان خود امتیاز داشته و روز و شب مستغرق
می بودند و سیفر مودند صوفی آن بود که نبود یکی از وزرا بخدمت ایشان

عرض کرد که اگر حضرت شیخ را وقتی خوش شود مرا در دل یاد آورند
و دعا کنند فرمودند خاک باد بر آن وقت که غیر او در دل گنجد و همیشه طریق
ایشان مطابق سنت و شرع بوده و در خلا و ملا هرگز ایشان سخنی
که منافی ظاهر شرع باشد واقع نشده و در طریقت جنید وقت خود
بودند و مرید کم میگرفتند و هرکسی را مرید کردند بمراد رسانیدند و خلق
بمرتبه داشتند که هرگز لفظ مرید از زبان ایشان بر نیامده میفرمودند
یاران ما را بطلبید و فتوح از ابنای ملوک قبول نمیکردند سخنان ایشان
همه نصیحت و موعظه بود اشعار مناسب بسیار میخواندند و عاشق ترک بودند
و می فرمودند تارک آنست که هیچ مرادی نداشته باشد چنانچه
اگر یکموی جنب تر نشده باشد جنابت باقیست همچنین اگر خطره از
خطرات در دل مانده باشد همان حال دارد و این بیت میخواندند

بیت شرط اول در طریق عاشقی دانی که چیست ؛ ترک کردن
هردو عالم را و پشت پا زدن ؛ و این طریقه خاصه ایشان است که
از نماز فجر با مریدان خود از شهر هر روز بجانب صحرا و باغات
سیر رفتند و در زیر درختها جدا جدا می نشستند و چون وقت نماز میرسید

می رسید همه یکجا شده نماز بجماعت میگذاردند و باز متفرق می شدند
و شب بحجره خود آمده در را می بستند گاهی دو سه از مریدان میماندند
و اکثری تنها تمام شب مشغول می بودند بعضی از اصحاب ایشان گفتند
که روزی حضرت ایشان با ملا خواجه کلان که از اکمل یاران حضرت
ایشان بودند بجانب قبرستان رفتند و مشغول گشتند ملا خواجه
کلان را کشف قبور بود گفت حضرت شیخ میشنوند که صاحب این قبر
چه میگوید فرمودند چه میگوید گفت می گوید من در آوان جوانی
از دنیا رفته ام و بسبب عملهای بد بعذاب گرفتارم امسال شما عزیزان
بر سر قبر من آمدید عجب که من معذب باشم فرمودند که بپرس از صاحب
قبر که عذاب تو از چه رفع شود ملا خواجه توجه نموده گفت که میگوید اگر هفتاد
هزار بار کلمه طیبه لا اله الا الله خوانده ثواب آنرا بمن بخشید عذاب رفع
شود حضرت ایشان بهرکدام از اصحاب گفتند که بخوانید و خود نیز خواندند
چون با تمام رسید ملا خواجه گفت که صاحب قبر میگوید ببرکت کلمه طیبه
و انفاس شما را عذاب از من برداشتند کرامات و خوارق عادات
از ایشان و از مریدان ایشان بچندان واقع شده که آنرا در تحریر

توان آورد خادم آنحضرت نقل کرد که حضرت شیخ در هواهای
گرم شبها بر پشت بام حجره خود میگذرانیده اند شبی مرا فرمودند که
کوزه آب و مروحه پیش من بنهاده بخسپ راوی گوید که مروحه را
بخدمت ایشان نهادم کوزه آب مرا فراموش شد نیم شب بیادم
آمد که کوزه نگذاشته ام برخاستم و کوزه را بالا بردم دیدم که جامه خواب
خالی است در تفحص و تجسس شدم که مبادا بحجره رفته باشند چراغ
روشن نمودم بحجره رفتم آنجا نیز نیافتم متحیر و متفکر نشستم چون وقت
نماز فجر شد حضرت ایشان از بالا آواز دادند که آب طهارت بیار
فی الحال کوزه آب بخدمت ایشان بردم و گفتم که حضرت امشب کجا
بودند اول فرمودند که خواب دیده گفتم اگر حضرت نفرمایند تا زنده
ام این خطره از خاطر من بیرون نخواهد رفت فرمودند میگویم اما
این سر را بهیچکس نگوئی اگر گفتی ترا زیان رساند فرمودند امشب
تا حال در غار حرا بودم پرسیدم غار حرا کجاست فرمودند غاریست
که پیغمبر صلعم پیش از بعثت در آنغار خدای عز و جل را عبادت میکردند
عجب دارم از حج کنندگان که حج گذارند و ساعتی در آنغار بسر نبرند

بزنند که اگر کسی را جای دیگر در دوازده سال کشایش نشده باشد
بیک شب نشستن در آنغار فتوحات روی دهد این فقیر دو بار بملازمت
ایشان رسیده بود و حضرت ایشان کمال مهربانی و عنایت خاص
بمن داشتند چنانچه در سن بیست سالگی مرا بیماری رو داد که اطبا
از معالجه او درماندند چون بادشاه بخانه ایشان دست مرا گرفته
گفتند که این پسر کلان ماست و اطبا از علاج این درمانده اند توجه
فرمایند که حق تعالی این را ببخشد ایشان کاسه آب را طلب داشته
و دعائی بران خوانده دمیدند و بفقیر دادند چون آنرا آشامیدم در آن
هفته صحت کامل یافتم و بالکل آن آزار دفع شد چون پیش ازین رساله
مسمی بسکینة الاولیا در احوال و اوضاع آنحضرت و پیر و مریدان ایشان
مفصل نوشته بود درین کتاب همین قدر اکتفا نموده شد وفات
ایشان روز سه شنبه بعد از نماز ظهر هفتم ماه ربیع الاول سال
یکهزار و چهل و پنج هجری بمعموره لاهور در محله خافی پوره واقع شده
و جمع کثیری بر جنازه ایشان نماز گذارده اند عمر شریف هشتاد
و هشت سال و قبر ایشان در موضع هاشم پور که متصل شهر لاهور است

واقع شد بزار وبترک و از مریدان ایشان که از عارفان کامل واصل ومشهور بودند و برحمت حق پیوستند حضرت حاجی نعمت الله سرهندی است و شیخ تنها و شیخ اسمعیل و ملا خواجه کلان ومیان حامد و حضرت ملا عبد الغفور دانشمند و حاجی صالح و جماعه دیگر در قید حیات اند و از اکمل مریدان ایشان اند حضرت ملا شاه است و حضرت ملا خواجه بهاری و شیخ محمد لاهوری و شیخ احمد سنامی و شیخ احمد دهلوی ختم نمودم احوال مشایخ کبار سلسله معظمه متبرکه قادریه را به بهترین مشایخ متاخرین قدس الله اسرارهم و این فقیر هیچکس مثل ایشان ندیده در همه چیز و الحال نیز در واقعه بملازمت ایشان مشرف میشود بیت تا ابد این سلسله نگسسته باد ؛ گردن ایام بدین بسته باد

سلسله شریفه خواجهای بزرگوار قدس اسرارهم احوال حضرت شیخ ابویزید بسطامی قدس سره

لقب ایشان سلطان العارفین و نام طیفور بن عیسی بن آدم بن سروشان است و جد ایشان گبر بوده بسعادت اسلام مشرف شده و اصل ایشان از بسطام است صاحب رشحات نوشته

نوشته که ایشان اویسی حضرت امام جعفر صادق اند رضی الله عنه
و صاحب تذکرة الاولیا گوید که صد و سیزده پیر را خدمت کرده
بودند یکی از انجمله امام جعفر صادق بوده اند و ابو حفص و یحیی معاذ
و شقیق بلخی را نیز دیده بودند و از مادر ایشان نقل کنند که چون لقمه
در دهان می انداختم که دران شبه بودی بایزید در شکم من طپیدی
تا آن لقمه دفع کردی سید الطایفه حضرت جنید فرموده اند که بایزید
درمیان ما چون جبرئیل ست در ملائکه و از سخنان بلندی که از ایشان
نقل میکنند شیخ الاسلام دران باب میفرماید که بر بایزید فراوان
دروغها بسته اند و از حضرت شیخ بایزید پرسیدند که سنت کدام است
و فرض کدام فرموده سنت ترک دنیا و فرض صحبت مولا گویند روزی
بدجله رسیدند دجله هر دو کنار بهم آورد فرمودند بدین غره نشوم که مرا
به نیم دانگ بگذرانند و من سی سال عمر خویش به نیم دانگ بزیان نیارم
مرا کریم می باید نه کرامت فرمودند عارف بهیچ چیز شاد نشود جز
بوصال و فرموده اند صحبت نیکان به از کار نیک و صحبت بدان بدتر
از کار بد نقلست که ایشان را بعد از فوت بخواب دیدند پرسیدند حال

تو چون نست فرموده‌اند مرا گفتند ای پیر چه آوردی گفتم درویشی که

بدرگاه ملک شود ازو نپرسند که چه آوردی گویند چه خواهی و طریقه

طیفوریه منسوب بایشان است و بنای این طریقه بر سکر و غلبه است

وفات ایشان پانزدهم شعبان سال دو صد و شصت و یک هجری

و بقولی دو صد و سی و چهار بوده و این دو قول تاریخ وفات

از اکثر کتب معتبره که در زمان قدیم نوشته‌اند نقل کرده شد و آنچه

حضرت مولانا عبد الرحمن جامی دو صد و سی و چهار نوشته‌اند

احتمال دارد از طبقاتیکه این تاریخ را نقل کرده‌اند خالی از سهوی نباشد و قبر ایشان در بسطام است

حضرت شیخ ابو الحسن خرقانی قدس سره

نام ایشان علی بن جعفر است و خرقان موضعی است نزدیک بقزوین

که ایشان از آنجا اند غوث روزگار خود بوده‌اند انتساب ایشان

در تصوف بشیخ بایزید بسطامی است و تربیت ایشان نیز در سلوک

از روحانیت شیخ بایزید بسطامی است اما ولادت ایشان

بعد از وفات شیخ بایزید بمدتی است وفات ایشان شب سه‌شنبه

عاشورا سال چهار صد و بیست و پنج هجری بوده فرموده‌اند

اند که هرگز با کسی صحبت مدارید که شما گوید خدا و او گوید چیز دیگر شیخ شبلی قدس سره
فرموده اند که آن خواهم که نخواهم ایشان گفتند اینهم خواستی است روزی با اصحاب
خود گفتند که چه چیز بهتر بود گفتند شیخا هم تو بگوی فرمودند دلی که در وی همه یاد او بود

حضرت شیخ ابو علی رودباری قدس سره

نام پدر ایشان محمد بن قاسم بن منصور است و از ابنای ملوک بوده اند و نسبت
ایشان بکسری میرسد و خال ابو عبد الله رودباری اند و مرید بواسطه سید الطائفه
حضرت شیخ جنید بغدادی اند وفات ایشان در سال سیصد و بیست و دو هجری
بوده و قبر ایشان در مصر است

حضرت شیخ ابو علی کاتب

اصل ایشان از مصر است و با اکثری از مشایخ صحبت داشتند و مرید شیخ ابو علی
رودباری اند ایشان فرموده اند که هرگاه مرا مشکلی پیش شد پیغمبر صلعم را بخواب
میدیدم و آنرا می پرسیدم و وفات ایشان در سال سیصد و چهل و شش
و بقولی سه صد و پنجاه و شش هجری بوده و قبر ایشان در مصر است

حضرت شیخ ابو عثمان مغربی قدس سره

نام ایشان سعید بن سلام است و اصل ایشان از مغرب شاگرد ابو الحسن صایغ دینوری

مرید شیخ علی کاتب بوده اند و با یعقوب نهرجوری و حبیب مغربی و ابو عمرو زجاجی
صحبت داشته اند و سالها مجاور مکه معظمه بوده اند شیخ الاسلام گوید که وی
سی سال در مکه معظمه بوده و در حرم بول نکرده جهت حرمت حرم و وفات ایشان
در نیشاپور است واقع شده در سال سه صد و هفتاد و سه هجری و قبر
ایشان نیز در نیشاپور است پهلوی ابو عثمان حیری و ابو عثمان نصیبی

حضرت شیخ ابو القاسم گرگانی رح

نام ایشان علی است و ایشان را نسبت ارادت باطن از دو جانب است یکی
از شیخ عثمان مغربی به دو واسطه به سید الطائفه شیخ جنید بغدادی میرسد و نسبت دیگر
از شیخ حسن خرقانی به واسطه شیخ بایزید بسطامی می پیوندد و صاحب کشف المحجوب
در اوایل صحبت ایشان رسیده و ایشان را قطب و مدار علیه وقت نوشته
اند با شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس سره صحبت داشته اند و وفات ایشان در سال چهار صد و پنجاه

شیخ ابو علی فارمدی قدس سره

نام ایشان فضل بن محمد است و فارمد قریه است از مضافات طوس شیخ
الشیوخ خراسان بوده اند و شاگرد استاد امام قشیری و مرید شیخ ابو القاسم
گرگانی اند و با شیخ ابو سعید ابو الخیر ملاقات نموده اند و وفات ایشان

ایشان درسال چهار صد و هفتاد و هفت هجری بوده و قبر در طوس است

حضرت خواجه یوسف بن ایوب همدانی رح

کنیت ایشان ابویعقوب و اصل ایشان از همدان است و مرید شیخ ابوعلی فارمدی اند و از شیخ ابواسحاق شیرازی کرد نیز استفاده نموده اند و بشیخ عبدالله جوینی و شیخ حسن سمنانی صحبت داشته اند و چون ببغداد رفتند حضرت غوث الثقلین را هم دریافتند و در مجلس حضرت غوث اعظم اکثر حاضر میشدند حنفی مذهب و سلسله خواجهای بزرگوار بوده اند ولادت ایشان درسال چهار صد و چهل هجری بوده وفات در راه مرو درسال پانصد و سی و پنج هجری روی داده و قبر ایشان در مرو است ایشانرا چهار خلیفه بودند خواجه عبدالله برقی خواجه حسن انداقی و خواجه احمد یسوی خواجه عبدالخالق غجدوانی رحمهم الله تعالی

حضرت خواجه حسن انداقی رح

کنیت ایشان ابومحمد است و نام حسن بن حسین و انداق موضعی است در نواحی بخارا ولادت ایشان درسال چهار صد و شصت و چند هجری و وفات کلال پانصد و پنجاه و دو و قبر ایشان در بخارا بیرون دروازه کلاباد در مزار شیخ ابوبکر اسحاق کلابادی است ٭

لقب ایشان در سلسله خواجهای بزرگوار قدست اسرارهم حضرت عزیزان نسبت
مرید و خلیفه خواجه محمود انجیر فغنوی اند ایشان را مقامات علیه و کرامات ظاهر
بسیار بوده از ایشان منقولست که میفرمودند اگر در روی زمین یکی از فرزندان
عبد الخالق غجدوانی بودی حسین بن منصور هرگز بر سر دار نرفتی و اینجا مراد از
فرزندان مریدانند ولادت ایشان در رامیتین که قصبه ایست از بخارا و وفات
در سال هفتصد و بیست و یک هجری بوده و مدت عمر یکصد و سی سال و قبر در خوارزم است

حضرت خواجه محمد بابا سماسی قدس سره

مرید و خلیفه حضرت عزیزانند و حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند را بفرزندی
قبول کرده اند و باصحاب می گفتند که این مرد بست که بوی این مرد رسیده بود
زود باشد که مقتدای روزگار شود و پس روی بامیر کلال که مرید و خلیفه
ایشان بود کردند و فرمودند که در حق فرزندم بهاء الدین شفقت دریغ مداری
و ترا بحل نکنم اگر تقصیر کنی و امیر برپای خاستند و دست بر سینه نهاده گفتند
که مرد نباشم اگر تقصیر کنم ولادت ایشان در قریه سماسی بوده است
که از جمله دیهای رامیتین ست و قبر ایشان نیز در آنجا است

حضرت سید امیر کلال قدس سره

ایشان از مریدان و خلفای خواجه محمد بابا سماسی اند و ولادت ایشان در موضع
سوخار است وفات ایشان در وقت نماز بامداد روز پنجشنبه هشتم جمادی الاول
سال هفتصد و هفتاد و دو هجری بوده و قبر ایشان در موضع سوخار است

حضرت خواجه نقشبند بهاؤالدین قدس سره

نام ایشان محمد بن محمد البخاری است و وجه تسمیه نقشبند در رساله بهائیه
که در مقامات خواجه است می نویسند که حضرت میفرمودند من و پدرم بصنعت
کمخابافی و نقشبندی مشغول میبودیم و همین نقل را بخط حضرت مولانا عبدالرحمن
جامی قدس سره نیز نوشته یافتم سر سلسله حضرت خواجهای نقشبندیه
اند ایشان را نظر قبول از فرزندی خواجه محمد بابا سماسی است و مرید سید امیر
کلال اند و اویسی نیز بوده اند از روحانیت خواجه عبدالخالق غجدوانی
قدس الله سره و از خدمت قثم شیخ و خلیل اتا که از مشایخ ترکستان بوده
اند فائده ها گرفتند غوث وقت و قبله اولیای زمان خویش بوده اند و
خاص و عام روی بایشان داشته اند طریقه ایشان تمام مطابق شرع
شریف بوده و مذهب امام اعظم رضی الله عنه داشتند و اکثر مشایخ این
سلسله حنفی بوده اند از خواجه بزرگ پرسیدند که در طریقه شما جهر و خلوت

در سماع میباشند فرمودند که نمی باشد پس گفتند که بنای طریقه شما بر چیست فرمودند
که بظاهر با خلق و بباطن با حق سبحانه و تعالی بیت از درون شو آشنا و
وز برون بیگانه باش ٭ اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان ٭ دایم
همه جا و با همه کس در کار ٭ میدار نهفته چشم و دل جانب یار ٭ گویند که حضرت
خواجه را هرگز غلام و کنیزک نمی بوده است ایشانرا ازین معنی سوال کردند
فرمودند که بندگی با خواجگی راست نیاید از ایشان پرسیدند که سلسله شما بکجا
میرسد فرمودند که از سلسله کسی بجایی نمیرسد و پرسیدند که در باب سماع
چه میفرمائید فرمودند که انکار نمیکنیم و این کار نمیکنیم و خواجه بزرگ را خوارق
و کرامات ازان بیشتر است که شمه ازان بیان توان نمود و از والده ماجده
ایشان منقولست که میفرمودند فرزندم خواجه بهاء الدین چهار ساله بود
که گفت این گاو ما گوساله سفید پیشانی خواهد آورد بعد از چند ماه بهمان صفت
گوساله برآید گویند چون حضرت خواجه بمکه معظمه رفتند در انروز که حجاج
قربان میکردند فرمودند ما هم یک پسر داریم اورا در راه خدا قربان کردیم
درویشی که دران سفر همراه ایشان بودند آن تاریخ را نوشتند چون به
بخارا رسیدند و تحقیق نمودند پسر خواجه همانروز فوت شده بود و چنانچه

و چنانچه ایشان را در ایام حیات خود تصرف بوده هست الحال نیز همان تصرف ثابت

ولادت ایشان در محرم سال هفتصد و هژده هجری در قصر عارفان بوده و وفات در شب دوشنبه سوم ماه ربیع الاول سال هفتصد و نود و یک هجری روی داده و مدت عمر شریف ایشان هفتاد و سه سال بوده و قبر ایشان متصل شهر بخارا است در قصر عارفان خواجه بزرگوار علیه الرحمه وصیت کرده بودند که پیش جنازه ما این بیت بخوانند بیت مفلسانیم آمده در کوی تو ؛ شیئاً لله از جمال روی تو ؛ حضرت خواجه را اصحاب بسیارند اهل ما وراء النهر اکثری مرید ایشانند اما اشهر و بهتر و مهتر خواجه محمد پارسا و خواجه علاء الدین عطار و ملا یعقوب چرخی و خواجه علاء الدین غجدوانی رح

حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره

نام ایشان محمد بن محمد بن محمود الحافظی البخاری است و لقب ایشان و این لقب را خواجه بزرگ عنایت فرموده اند از کبار اصحاب خواجه بزرگ اند در مرض اخیر خواجه بزرگ در غیبت ایشان با اصحاب و احباب در حق ایشان فرموده اند مقصود از ظهور ما وجود اوست او را بهر دو طریق جذبه و سلوک ترتیب کرده ایم اگر مشغول میشود جهانی از و منور میگردد و چون در محرم سال هشتصد و بیست و دو هجری بطواف بیت الله الحرام بزیارت نبی صلعم سفر کردند همه جا سلاطین و مشایخ و علما اکرام و اعزاز تمام پیش

می آمدند چون بمکه معظمه رسیدند ارکان حج را تمام کردند ایشانرا مرضی عارض شد و ازانجا متوجه مدینه شریفه شدند در روز چهارشنبه بست و سوم ذی الحجه بمدینه رسیدند در روز پنجشنبه بست و چهارم ماه مذکور بجوار رحمت حق پیوستند و شب جمعه ایشانرا دفن نمودند و قبر ایشان در بقیع بجوار قبه امیر المومنین عباس رضی الله عنه واقع است و سن شریف ایشان بهفتاد و سه سال بوده

حضرت خواجه ابو نصر پارسا رحمه الله

لقب ایشان برهان الدین و حافظ الدین است فرزند خواجه محمد پارسا اند و مرید ایشان فاضل و عارف و کامل بوده اند در نفحات آورده اند که پایه علوم شریف و رسوم طریقت را بوالد بزرگوار خود رسانیده بودند و در نفی وجود و بذل موجود کار را از ایشان گذرانیده و در سفر حجاز با والد خود بودند فرمودند که وقتی که والد من فوت می شدند بر سر بالین ایشان حاضر بودم چون حاضر شدم روی مبارک ایشانرا کشادم تا نظر کنم چشم بکشادند و تبسم نمودند اضطراب من زیاده شد روی خود را بر کف پای ایشان نهادم پای خود را بالا کشیدند وفات خواجه ابو نصر پارسا در سال هشت صد و شصت و پنج هجری بوده و قبر ایشان در خطه بلخ است

حضرت خواجه علاء الدین عطار رح

نام ایشان محمد بن محمد البخاری است و اصل ایشان از خوارزم بوده از کبار مریدان خلفای
خواجه بزرگ اند و در ایام حیات خود تربیت بسیاری از مریدان حواله بایشان کرده اند
و میفرموده اند که علاء الدین خیلکی بر ما سبک کرده است و صبیه خواجه بزرگ در خانه
خواجه حسن عطار فرزند خلف ایشان بوده چنانچه خدمت مولانای شیخ در جمع خود
از حضرت خواجه احرار قدس سره نقل کرده اند که خدمت خواجه حسن داماد حضرت
خواجه بزرگ بوده اند قدس الله سرهما وفات ایشان بعد از نماز خفتن شب چهار
شنبه بستم رجب سال هشتصد و دو بوده و قبر ایشان در ده توجغانیان است وفات
خواجه حسن عطار در شب دوشنبه عید قربان سال هشتصد و بیست و شش هجری واقع شده
و قبر در توجغانیان است

مولانا یعقوب چرخی رح

اصل ایشان از موضع چرخ است و چرخ دیهی است از ته لهوکر از توابع غزنین واقع
شده فقیر در آنجا رسیده و قبور اجداد ایشان در آنجا است و ایشان مرید بواسطه
خواجه بزرگ اند و اول بار که بخدمت شریف ایشان رسیدند فرموده اند که ما از
خود کاری نمیکنیم امشب به بینیم اگر ترا قبول کنند ما نیز قبول کنیم مولانا یعقوب چرخی
فرموده اند که هرگز شبی سخت تر از آن بر من نگذشته است که آیا چه شود چون بامداد بخدمت

ایشان رنستم فرمودند قبول کردند و ایشان را بخواجه علاء الدین عطار سپردند
بعد از وفات خواجه بزرگ در صحبت علاء الدین عطار بمرتبه کمال رسیدند و جامع
گشتند در علوم ظاهری و باطنی ولادت ایشان در غزنین است و قبر ایشان
در موضع ملفقو که یکی از مواضع حصار شادمان است واقع شده

حضرت خواجه عبد الله قدس سره

لقب ایشان ناصر الدین احرار است و نام پدر ایشان خواجه محمود بن شهاب الدین
است و جد ایشان بسیار بزرگ بوده اند و حضرت خواجه بهترین و کاملترین مریدان
مولانا یعقوب چرخی اند و سلسله خواجه احراری اند و مقتدای طریقت و
رهنمای حقیقت بوده اند و اهل ماوراء النهر و خراسان ایشان را بجای بزرگ میدانسته
اند و کرامات و خوارق عادات بی نهایت از ایشان بظهور رسیده حضرت مولانا
عبد الرحمن جامی قدس سره اخلاص و اعتقاد بسیار داشته اند چنانچه مصنف
کتابها بنام ایشان تصنیف کرده اند و ایشان را بجای پیر خود میدانسته اند و حضرت
خواجه را هم کمال محبت و یگانگی با ایشان بوده سه نوبت حضرت مولانا با ایشان
ملاقات کرده اند چون بار آخر حضرت خواجه مولانا عبد الرحمن جامی را دیدند
فرمودند محاسن سفید کرده ایشان در بدیهه این بیت را گفتند بیت بهر انکه

سر در ره سگانت * سوی سعید کردم جاروب آستانت * گویند که حضرت
خواجه احرار را مال و زراعت بی نهایت بوده همه را در راه الهی صرف می نمودند
و چون سال بآخر رسیده انبارها پر بوده و این از کرامات حضرت خواجه است
و درینباب حضرت مولانا فرموده اند ابیات هزاران مزرعه در زیر کشت است
که از او رفتن راه بهشت است * درین مزرعه فشاند تخم دانه * در آن عالم هند انبارخانه
ولادت ایشان در ماه رمضان سال هشتصد و شش هجری در قریه باغستان که
از توابع تاشکند است بوده و وفات ایشان شب شنبه بیست و نهم سلخ ربیع الاول
سال هشتصد و نود و پنج واقع شده مدت عمر شریف نود سال است چند ماه کم و قبر ایشان در سمرقند است

حضرت مولانا نظام خاموش رح

ایشان فاضلتر و کاملترین مریدان و خلفای مولانا نظام الدین خاموش اند
و از علوم ظاهری و باطنی بهره تمام داشته اند و بر جادهٔ شرع و سنت مستقیم بوده اند
چون بخراسان تشریف برده اند بسید قاسم تبریزی و مولانا ابویزید پورانی
و شیخ زین الدین خافی و شیخ بهاء الدین عمر صحبت داشته اند حضرت مولانا عبد
الرحمن جامی قدس سره السامی در نفحات مذکور ساخته اند که روزی می گفتند
بعضی از درویشان فرق میان خواب و بیداری چرا نمیتوانند که در خود خفتنی

که بعد از خواب می باشد می‌یابند والا کیفیت مشغولی ایشان در خواب و بیداری
هر یک طریقه است بلکه در حالت خواب که بعضی موانع مرتفع میشود مرا کمان
چنانست که آنچه میگفتند اشارت بحال خود میکردند وفات ایشان در اثنای
نماز پیشین روز چهارشنبه هفتم جمادی الآخر سال هشتصد و شصت هجری بوده
و قبر ایشان در خیابان هرات است

مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره

لقب اصلی ایشان عماد الدین است و لقب مشهور نور الدین و تخلص جامی و نام
والد ایشان احمد بن محمد دشتی بوده و دشت محلتیست از محلات صفاهان
حنفی مذهب بوده اند و آنچه در میان عوام است که ایشان بمذهب امام شافعی
نقل کرده اند خلاف است چنانچه شخصی از خدمت مولانا زین الدین خواص
از معنی پرسید فرمودند که غیر واقع مردم فرا گرفته اند کتاب چهار مذهب حضرت
شیخ سعید خرقانی را که از مکهٔ معظمه همراه آورده بودند بمسایل اختلاطی عمل مینموده اند
مثل وضو ساختن بعد از مس مراة و مس اندام نهانی و غیرها و حضرت مولانا
عالم عامل عارف کامل و در فنون علم ظاهری و باطنی جامع و مقبول عالم و مقتدای
اهل ماوراء النهر و خراسان و پیشوای زمان بوده اند و سلطان حسین میرزا کمال

را کمال عقیدت و نیازمندی بخدمت ایشان بوده و از اکمل و افضل مریدان سعد الدین
کاشغری اند رحمه الله تعالی چون بخدمت مولانا سعد الدین رسیدند فرمودند که
شاهبازی بچنگ ما افتاده و نسبت بواسطه بخواجه بزرگ میرسند و خواجه محمد پارسا را
در خراسان ایام طفولیت ملازمت کرده بودند و حضرت خواجه پاره نسبتی
با ایشان عنایت نموده اند و خواجه احرار قدس الله سره ایشانرا کمال تعظیم و احترام
می نمودند چنانچه از نهایت محبت در مکاتیب خود لفظ عندالتی می نوشتند و میفرمودند
که آفتابی در خراسان است مردم چرا بروشنائی چراغ بما وراء النهر می آیند با وجود آنکه
حضرت مولانا را حال بر این منوال بود که هرگز اظهار درویشی و کرامات میفرمودند
و میگفتند بر کشف و کرامات اعتمادی نیست و خود را گاه در لباس عالم ظاهری
و گاه در صفت شعر و شاعری پنهان میداشتند و میفرمودند که ستر حال شرط
این طریقه است اما حاشا که اندیشه و خیال ایشان پیشه شعر باشد هرگز در هیچ
نفس از شغل باطنی خالی نمی بودند و در فضیلت بحری بوده اند سواع بجامعیت
ایشان کم کسی گذشته نفس قدسی حق تعالی بایشان داده بود و اشعار ایشان
که بهترین شعرها است تمام مشتمل بر حقایق و معارف و بر حضرت مولانا از ابتدای
حال تا مرتبه کمال کشش عشق و جذبه محبت غالب بوده چنانچه فرموده اند بیت

لذت عشق فرو رفته مرا در رگ و پی　　عشق میگویم و جان میدهم از لذت وی

و گفته اند

غم عشق از دل کس کم مبادا　　دلی بی عشق در عالم مبادا

متاب از عشق رو گر خود مجازیست　　که آن بهر حقیقت کارسازیست

اگرچه بظاهر جمال تعلق خاطری می بود اما از طعن این باکی نداشته اند رباعی

کار جامی عشق خوبانست هر سو عالمی　　در پی انکار او و بی نشان در کار خویش

و این بجهت آن بود که میفرمودند هرچند عارف کامل واصل بعد از تحقیق بحب ازلی و اتصال بمحبوب لم یزلی در هرچه نگرد جز یک چیز نه بیند و در هرچه آید بدو جز یک چیز نگوید اما در اوا خر از جمیع تعلقات ترک واجبات نموده میفرمودند که محب آنست که از همه چیز قطع تعلق کند و خواست او خواست محبوب گردد بیت

با عشق توام هوا نماندست و هوس　　با آتش سوزنده چه ماند خس

خواهد تو مقصود دل خود همه کس　　جامی از تو ترا همین خواهد و بس

و هیچ خواهش و مرادی بغیر از طلب الهی نداشتند و میفرمودند بیت

هست مراد هر کسی چیز دگر از این جهان　　نیست مراد غیر تو جامی نامراد را

و همیشه در وجد و ذوق می بوده اند چنانچه چند نوبت سماع میفرمودند در اواخر حال که بلبل مسیدندی گفتند رباعی خوش وقت کسیکه می درین

درین خمخانه ؛ از خم سبو کشد نه از پیمانه ؛ صد بار اگر نیست شود عالم هست ؛
واقف نشود که هست عالم یا نه ؛ و حضرت مولانا را فهم و طبعی که بود بالاتر
ازان نباشد و بسیار خوش خلق و خوش تکلم و شگفته بودند و مطایبهای
لطیف می فرمودند و تصانیف ایشان چهل و چهار است بعدد لفظ دمه
در عالم مشهور و معروف سبحة الابرار سخن هست و شواهد النبوة و نفحات
الانس که سخنان لطیف و نکتهای دقیق دران مندرج است دو پنجم تصانیف
ایشان است و در مثنوی یوسف و زلیخا و در غزلیات دیوان اول که بهترین اشعار
است مثل ندارد و این فقیر همیشه تصانیف نظم و نثر ایشان را مطالعه می نماید
و از برکت آن کلام حقیقت انتظام فائدها می رباید و این کتاب را که می نویسد همه از
تتبع و شاگردی ایشان است فصاحت و بلاغت در سوز حال حضرت مولانا
از کلام ایشان است و یکی از علمای این زمان در باب حضرت مولانا طعن و
انکاری بود و سخنان ناشایسته میگفت فقیر او را منع میکرد بعد از فوت آنمرد
یکی از فضلا که عالم و عامل است شبی او را بخواب دید با اضطراب تمام پرسید سبب
اضطراب چیست گفت بدوزخ رفته بودم و میخواستم در آیم که مولانا عبد الرحمن
جامی آمد و دامن مرا بگرفت و نگذاشت و چون نسبت اخلاص فقیر را بخدمت

ایشان دانسته بود نام فقیر را گرفت که بایشان بگوئید که بمولانا عبد الرحمن جامی بگویند مرا بگذارند و از تقصیر من درگذرند ولادت ایشان در هرجرد جام در بیست و دوم شعبان سال هشتصد و هفده هجری بوده و مدت عمر شریف هشتاد و یکسال وفات ایشان بعد از حضرت خواجه احرار بسه سال است در هشتصد و نود و هشت هجری هژدهم ماه محرم روز جمعه در وقت اذان سنت و قبر ایشان در خیابان هرات است متصل قبر پیر خود و برداشت جنازه ایشان را سلطان حسین میرزا با جمیع اهالی موالی خراسان نموده است

حضرت مولانا عبد الغفور لاری قدس سره

لقب ایشان رضی الدین است و اصل ایشان از لار و از اعیان آن دیار بوده از اولاد سعد بن عباده اند رضی الله عنه که از کبار انصار و از قبیله انصار و از قبیله خزرج است مرید کامل و شاگرد رشید حضرت مولانا عبد الرحمن جامی اند و حضرت مولانا در باب ایشان فرموده بیت آنجا که فهم و دانش مرغی بود شکاری :: بازیست تیز رفتار عبد الغفور لاری :: و حضرت مولانا مریدکم میکرفته اند وی فرموده اند که یک مرید کامل که باشد کافیست و این اشاره بملا عبد الغفور است که کامل بوده اند و ایشانرا در علوم ظاهری و باطنی قدرت تمام بوده و حاشیه

و حاشیه بر شرح ملا و نفحات الانس نوشته اند و حل مشکلات و لغات آنرا
نموده اند و کمال محبت و اخلاص بخدمت پدر خود داشته اند و روز وفات
حضرت مولانا قدس سره در خدمت بوده اند و وفات ایشان تهجد از طلوع
آفتاب روز یکشنبه پنجم شعبان سال نهصد و دوازده هجری بوده و قبر ایشان
متصل قبر حضرت مولانا در خیابان هرات است سعادتمند مریدکه بعد از مردن
هم در خدمت پیر خود باشد ۞

حضرت خواجه عبد الشهید قدس سره

نام پدر ایشان خواجه کلا خواجه بن حضرت خواجه عبد الله احرار است و چون
متولد شدند والد خواجه بخدمت حضرت خواجه احرار قدس سره بردند
حضرت خواجه ایشانرا در کنار گرفته فرمودند که این پسر عارف خواهد شد و ببرکت
نفس حضرت خواجه بکمالات ظاهری و باطنی و مقامات عالی رسیده اند و کرامات
و خوارق جلیه بسیار از ایشان بظهور پیوستند و بهندوستان تشریف آورده
بودند و اهل هند کمال اعزاز و احترام بجای آورده اکثری مرید گشتند و طریقه
ایشان در سلوک بطریق حضرت خواجه بزرگ بوده و هژده سال در ملک هندوستان
بوده در سال نهصد و هشتاد و هجری و فرمودند که وقت رحلت ما نزدیک رسیده

ما موریم با آنکه شکسته استخوان خود را در سمرقند بگورخانه آبای خود رسانیم و متوجه سمرقند شدند و بعد از رسیدن سمرقند بدو سه روز رحلت نمودند و قبر ایشان در جوار حضرت خواجه احرار است ؂

حضرت خواجه باقی رحمته الله

اویسی حضرت خواجه نقشبند بهاء الدین و بظاهر مرید مولانا خواجکی امکنگی اند یکی از مریدان خواجه گفت که در وقت رحلت خواجه فرزندان ایشان را حاضر ساخته پرسیدند که در باب این کودکان چه میفرمایند گفتند مصرع فرزند بنده ایست خدا را غمش مخور ۔ وفات ایشان در سال هزار و دوازده هجری بوده و مدت عمر شریف ایشان چهل سال و قبر در دهلی است ؂

هاشم خواجه و صالح خواجه دهبیدی قدس سرارهم

دهبید از مضافات سمرقند است و هر دو برادر اند و درین زمان مقتدای ما وراء النهر بودند مردم آنجا را در ارادت بخدمت ایشان بوده هاشم خواجه برادر کلان و پسر خورد صالح خواجه بودند و در سمرقند می بوده اند و مرید پدر خود اند و خواجه کلان خواجه و ایشان مرید خواجه کلان جویباری و ایشان مرید خواجه محمد کاشانی و ایشان مرید مولانا محمد قاضی و ایشان مرید حضرت خواجه احرار

احرار قدس اسرارهم وفات ناشم خواجه روز دوشنبه ربیع الاول سال هزار
وچهل وشش هجری بوده وقبر در ده بیدست وصالح خواجه در بلخ بوده اند
کرامات وخوارق از هردو برادر بسیار ظاهر شده وفات ایشان در ماه محرم
سال هزار وچهل وهشت هجری بوده وقبر ایشان در بلخ است ومدت عمر هفتاد
وهشت سال تمام شد احوال مشایخ سلسله بزرگ نقشبندیه قدس الله اسرارهم

بیان احوال مشایخ سلسله شریفه چشتیه قدس الله اسرارهم وسلسله ایشان از حضرت خواجه حسن بصری بحضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه میرسد

حضرت خواجه عبد الواحد زید قدس سره

اصل ایشان از بصره ست مرید حسن بصری است وشاگرد امام اعظم اند رضی الله
عنهما وخرقه ارادت از ایشان پوشیده اند چون ذکر حضرت حسن بصری بعد از
صحابه رضی الله عنهم مذکور شده از ینجهت اول درین سلسله نوشته نشده ایشان
بس بزرگ بودند خوارق وکرامات بسیار از ایشان بظهور رسیده نقلست
که روزی جماعه از درویشان که در خدمت ایشان بودند گرسنگی برانها غلبه
کرد آرزوی حلوا کردند چیزی حاضر نبود خواجه روی بآسمان کردند واز حق سبحانه

و تعالی بگفته آن جماعه دعا خواستند فی الحال دینارهای زر از آسمان باریدن خواجه
فرمود که بآن مقدار که حلوا کفایت کنند بردارید مریدان چنان کردند و حلوا
آوردند خواجه از آن تناول نفرمود سبب تناول نفرمودن اینست که چون
باریدن دینارها از کرامات ایشان بود نخواستند که از کرامات خود خوراک خویش
سازند که خوراک این جماعه از کسب و مشقت ایشان مهیا شد چنانچه درویشی در بادیه
تشنه شد ویرا از آسمان قدحی زر فرو گذاشتند پر از آب مرد درویش گفت
بعزت تو نخورم آب مگر از دست اعرابی که مرا سیلی زند و شربت آب دهد و گرنه
بکرامات تو آب نباید خادری که آب در جوف من پدیداری یعنی کرامات ظاهر
امین از مکر نبود وفات ایشان در سال یکصد و هفتاد و هفت هجری بوده

حضرت فضیل بن عیاض رحمة الله

کنیت ایشان ابو علی ست و با صل کوفه و بعضی گفته اند از خراسان از ناحیه مرو
و بعضی گفته اند تولد ایشان در سمرقند بوده و نشو و نما در باورد نیز گفته اند
که بخاری الاصل بوده اند و مرید خواجه عبد الواحد بن زید و شاگرد امام اعظم
اند رضی الله و با ابراهیم ادهم و بشر حافی و سفیان ثوری و داود طائی معاصر
بودند در حقایق و معارف یگانه عصر نقل ست که روزی فرزند خورد خود را

خود را در کنار گرفته می بوسیدند چنانچه عادت پدر است کودک گفت ای پدر
مرا دوست میداری گفت بلی گفت خدا را دوست میداری گفتند بلی
کودک گفت بیکدل چه دو دوست توان داشت ایشان دانستند که این سخن از کجاست
دست بر سر زدند کودک را بینداختند و بحق مشغول گشتند و فرموده اند هر کس
که از خدا نترسد از همه چیز ترسد و نیز فرموده اند که چون حق تعالی بنده را
دوست دارد اندوه بسیارش دهد چون دشمن دارد دنیا را بر وی فراخ گرداند
فرموده اند که هر که خود را قیمتی نهد او را از تواضع نصیبی نیست و فرموده اند اگر
توانید بجائی ساکن شوید که کس شما را نه بیند و نه شما کس را که عظیم نیکو بود و فرموده
اند چنانکه عجب بود که بهشت گریند عجب تر آنکه در دنیا خندند و فرموده اند
در دنیا درآمدن آسان است اما بیرون آمدن و خلاص شدن دشوار و فرموده اند
چون ترا گویند خدا را دوست داری خاموش باش اگر گوئی نه کافر شوی و اگر
گوئی دارم فعل تو بفعل دوستان نماند وفات ایشان در ماه محرم سال
یکصد و هشتاد و هفت هجری بوده و قبر ایشان در مکه معظمه در مزار است

حضرت سلطان ابراهیم ادهم رحمة الله

کنیت ایشان ابو اسحاق و نام پدر ادهم بن سلیمان بن منصور بلخی است

و ایشان از ابنای ملوک اند و در اوایل حال پادشاه بلخ بوده اند و در جوانی
توبه کرده اند گویند شبی بر تخت خفته بودند نیم شب سقف خانه جنبید گفتند
کیستی گفت آشنا شترکم کرده ام میجویم گفتند شتر بر بام چگونه بود گفت
ای غافل تو خدایرا در جامه اطلس بر تخت زرین می طلبی این از شتر بر بام جستن
عجب ترست ازین سخن هیبتی در دل سلطان افتاد متفکر و متحیر گشتند روز دیگر
بار عام دادند و ارکان دولت همه بر جای خود ایستادند ناگاه مردی
با هیبت از در در آمد چنانکه هیچکس مانع او نتوانست شد تا پیش تخت سلطان
گفتند چه میخواهی گفت درین رباط فرود می آیم گفتند رباط نیست سرای
منست گفت این سرای پیش از تو از که بود گفتند از پدر من گفت پیش
از وی از که بود گفتند از پدرش گفت پیش از وی از که بود گفتند از فلانی
همچنین چند کس را شمرده اند او گفت پس این رباط نبود که یکی میرود و دیگری
می آید ناپدید شد سلطان تنها با ضطراب تمام از عقب او روان شدند
گفتند تو کیستی گفت من خضرم در دل ایشان خوفی عظیم پیدا شد و رو بصحرا
نهادند شنیدند که هاتفی میگوید بیدار شو پیش از انکه بمرگت بیدار کنند و
اینچنین چند نوبت بگفت ناگاه آهوئی دیدند و خود بدو مشغول گردند آهو

آهو بسخن آمد و گفت مر الصید تو فرستاده اند تو مرا صید توانی کرد حال بر سلطان
متغیر گشت و از جامهای که داشتند بیرون آمدند و ترک سلطنت نموده دست در
طریقت زدند و بمکه معظمه رفته با امام اعظم و سفیان ثوری و ابو یوسف غسولی صحبت
داشتند و کسب علوم از حضرت امام اعظم رضی الله عنه نمودند و حضرت امام
ایشانرا استاذ نامی فرمودند سید الطایفه جنید قدس الله سره فرمودند که
ابراهیم ادهم کلید علمهای این طایفه است و صحبت دار خضر علیه السلام بوده اند
و خرقه ارادت از فضیل عیاض پوشیده اند و در همه عمر بجز کسب خود قوت نموده اند
یگانه زمان و پادشاه هر دو جهان و سید اقران بود خوارق و کرامات و بزرگی
حضرت سلطان زیاده از آنست که در تحریر و بیان در آید گویند چون واردی از غیب
فرود آمدی گفتی کجا اند ملوک دنیا که به بینند که این چه کار و بار است تا از ملک خودشان
ننگ و عار آید نقلست که وقتی که در کشتی خواستند که بنشینند و سیم نداشتند و آنها زری
میخواستند دو رکعت نماز کردند و گفتند الهی از من چیزی میخواهند در حال ریگ لب دریا
تمام زر شد مشتی برداشتند و بایشان دادند نقلست که روزی بر لب دجله نشسته
پاره پاره خرقه میدوختند سوزن ایشان در دجله افتاد اشارت به دجله کردند هزاران
ماهی سر برآوردند هر یکی را سوزنی زرین در دهان سلطان فرمودند سوزن خود خواهم

ماهی ضعیف آن سوزن را در دهان گرفته آورد و پیش حضرت سلطان نهاد فرمودند کمترین چیزی که یافتیم بگذاشتن ملک بلخ این بود وفات ایشان شانزدهم جمادی الاول در سال یکصد و شصت و دو یا شصت یک هجری بوده و قبر ایشان در جبله شام است و برخلاف بغداد و قول اول اصح است ط

حضرت خواجه حذیفه مرعشی رحمة الله

مرعش شهریست از توابع شام از کبار مشایخ متقدم و از مریدان سلطان ابراهیم ادهم قدس الله سره فرموده اند که اخلاص آنست که افعال او در ظاهر و باطن یکسان باشد وفات ایشان در چهاردهم ماه شوال بوده است ط

حضرت خواجه هبیره بصری رحمة الله

اصل ایشان از بصره است از اکابر وقت و مرید خواجه حذیفه مرعشی اند و صاحب خوارق عالی و مقامات ارجمند بودند وفات ایشان هفتم ماه شوال است

حضرت شیخ علوی دینوری رحمة الله

مرید خاص خواجه هبیره بصری از اجله مشایخ وقت و صاحب علوم ظاهری و باطنی بودند خوارق و کرامات عجیبه از ایشان سرزده چنانچه گویند از روزیکه تولد نموده اند تمام عمر صایم الدهر بودند و در ایام طفولیت روز شیر نخوردند انچه در تذکرة الاصفیا

الاصفیا و بعضی رشحات مشایخ چشت نوشته اند این ست که شیخ علی دینوری
و شیخ ممشاد دینوری یکی ست و شیخ ممشاد علو دینوری می نویسند اما از نفحات
الانس و بعضے کتب چنین مفهوم میشود که شیخ علو دینوری غیر شیخ ممشاد دینوری
اند و ذکر شیخ ممشاد دینوری در سلسله سهروردیه نوشته خواهد شد ۵

حضرت شیخ ابو اسحاق شامی قدس الله سره

از اقطاب وقت بوده اند و مرید شیخ علو دینوری اند رحمهما الله و وفات ایشان
چهاردهم شهر ربیع الآخر است و قبر در عکه واقع ست که از توابع شام ست

حضرت خواجه احمد ابدال چشتی رح

سر حلقه سلسله چشتیانند و پسر سلطان فرسنافه اند از شهزادها چشتی ست و امیر
آن ولایت بوده اند و مرید شیخ ابو اسحق شامی اند گویند چون شیخ ابو
اسحاق بقصبه چشت رسیده اند خواجه دست ارادت بدامن شیخ زدند نقل است
که روزی خواجه ابو احمد در سن بیست سالگی همراه پدر خود سلطان فرسنافه
بقصد شکار جانب کوه رفتند و در اثنای شکار از پدر و اتباع جدا افتاده و ند
بکوهی رسیدند که چهل از رجال الله بر سنگی ایستاده بودند و شیخ ابو اسحاق
شامی نیز درمیان آن جماعه بود حال بر ایشان بگشت از اسب فرود آمده در پای

شیخ ابو اسحاق افتادند اسب و سلاح هرچه داشتند بگذاشتند و پشمینه پوشیده با ایشان روان شدند هرچند پدر و مردم طلب کردند ایشانرا نیافتند بعد از چند روز خبر آوردند که با شیخ ابو اسحاق اند در فلان موضع پدر ایشان جمعی را فرستاد تا بیاوردند هرچند پند دادند و بند نهادند باز نتوانستند آورد سود مند نیفتاد گویند پدر ایشان را خمخانه بود روزی فرصت یافته بآنجا درآمدند و در را بست خمها را شکستن گرفت پدر ایشانرا خبر کردند بیام برآمدند و از غایت غضب سنگی بزرگ برداشت که از روزنه بالای بام بر ایشان بزند روزنه فراهم آمد و سنگ را بگرفت با سنگ در هوا معلق بایستاد چون آنحالت را مشاهده نمود بردست ایشان توبه کرد و امثال این کرامات و خوارق عادات از ایشان نه چندان ظاهر شده که به تفصیل بیان توان کرد ولادت ایشان در سال دوصد و شصت هجری بوده وفات در دهم جمادی الآخر سال سه صد و پنجاه و پنج روی داده و قبر ایشان در چشت است ۵

حضرت خواجه محمد چشتی قدس سره

ایشان پسر و مرید خواجه ابو احمد ابدال چشتی اند و تحصیل علوم دینی و معارف یقینی کرده اند و در زهد و ورع کامل بوده اند گویند در غزوه سومنات همراه محمود

محمود سبکتگین در سن هفتاد سالگی بود کاری محمود با بشارت و بشارت رفته بودند و ببرکت اقدام ایشان فتح سومنات شده وفات ایشان در غره رجب سال چهار صد و یازده هجری بوده و قبر ایشان در چشت هست

حضرت خواجه یوسف بن سمعان رح

لقب ایشان ناصر الدین است و خواهر زاده و مرید و ترتیب یافته خواجه محمد بن خواجه ابو احمد چشتی اند گویند که خواجه محمد همشیره داشتند که بسن اوجهل رسیده بود و بجهت خدمت برادر ارادت تزوج نداشتند و بطاعت و عبادت خداتعالی مشغول بودند شبی خواجه محمد بزرگوار خود خواجه ابو احمد را در خواب دیدند که فرمودند در ولایت شام فلان مرد ایست محمد سمعان نام تحصیل علوم کرده و صالح است خواهر خود را باو عقد کن خواجه اورا طلب داشته همشیره را باو عقد کرد و خواجه یوسف در چشت از ایشان متولد شدند و بر ایشان در آخر عمر سکر و حیرت چنان غلبه کرده بود که گاه بودی که خادم آب وضو ریختی در اثنای وضو از خود غایب می شدند و ساعتی دران غیبت میماندند باز حاضر می شدند و وضو را باتمام میرسانیدند وفات ایشان در چهارم ربیع الآخر در سال چهار صد و پنجاه و نه روی داده و مدت عمر هشتاد و چهار سال بوده

و هم وقت رحلت خواجه قطب الدین مودود پسر کلان خود را قایم مقام خود ساختند و قبر ایشان در چشت است ط

حضرت خواجه مودود چشتی رح

لقب ایشان قطب الدین است و در سن هفت سالگی تمام قرآن با قرأة آن حفظ کرده بتحصیل علوم مشغول می بودند چون بسن بیست و شش سالگی رسیدند والد بزرگوار ایشان خواجه یوسف وفات یافتند و بموجب وصیت پدر قائم مقام ایشان گشتند و بخصال حمیده و افعال پسندیده موصوف و معروف بودند و مردم آن ولایت همه در مقام ارادت و اعتقاد ایشان اگرچه مرید پدر خود بودند لیکن بعد از وفات پدر وقتی که حضرت شیخ الاسلام احمد جام بهرات رسیدند و قضیه که در میان خواجه مودود و حضرت شیخ جام گذشته در نفحات الانس مذکور است و چون خواجه مودود التماس تربیت و اخلاص خویش بخدمت ایشان نمودند حضرت شیخ احمد جام دست ایشانرا گرفتند و برکنار چارپالش خود بنشاندند و سه بار فرمودند بشرط علم بشرط علم و سه روز بخدمت حضرت شیخ جام بودند و فائده تا حاصل نموده و سلسله چشتیه از خواجه مودود بحضرت شیخ جام نیز میرسد وفات

وفات ایشان درغره رجب در سال پانصد و بیست و هفت هجری بوده و قبر ایشان
نیز در مزار بزرگ که چشت است ط

حضرت خواجه احمد بن مودود چشتی رح

بسیار بزرگ و قطب وقت بوده اند و مرید پدر خویش در علوم ظاهری و باطنی
قدرت تمام داشته اند حضرت رسالت پناه صلعم را در واقعه دیدند که فرمودند
ای احمد اگر تو مشتاق ما نیستی ما مشتاق تو ایم چون بامداد شد سه یار موافق
اختیار کرده برو شتی که کسی ایشانرا نشناسد بزیارت حرمین الشریفین
متوجه شدند و چون از شرایط حج فارغ شدند بمدینه منوره رسیدند و شش ماه
مجاورت کردند گویند که مداومت ایشان بر مجاوران آن حرم گران آمد خواستند
که ایشانرا بر نجانند از روضه شریفه آواز آمد که مرنجانید این را که یکی از مشتاقان
ماست چنانچه همه حاضران شنیدند و بعد از مراجعت ببغداد آمده در خانقاه
شیخ شهاب الدین سهروردی فرود آمدند و شیخ ایشانرا تعظیم و احترام
بسیار کردند و لادت ایشان در سال پانصد و هفت هجری بوده وفات
در سال پانصد و هفتاد و هفت بوده و قبر ایشان در چشت است

حضرت شاه سنجان رحمه الله

لقب ایشان رکن الدین ست و نام محمود و اصل ایشان از ده سنجان
خواف بوده و مرید خواجه مودود چشتی اند و شاه لقبی ست که خواجه مودود
عنایت فرموده اند گویند در زندگی که بچشتیه اقامت ورزیدند نقض طهارت
در آنجا نکردند و چون احتیاج می شد از چشت بیرون رفته طهارت می نمودند
و میفرمودند که اینجا جای ادب ست وفات ایشان در سال پانصد و نود
و هفت هجری بوده

حضرت خواجه حاجی شریف زندنی رح

مرید خواجه مودود چشتی اند و سلسله خواجه معین الدین چشتی از جانب ایشان
بخواجه مودود چشتی میرسد نقل است که شخصی سلطان سنجر را بعد از وفات
بخواب دید پرسیدند که خدایتعالی با تو چه کرد گفت که مرا فرمان شده بود
که فرشتگان عذاب بدوزخ برند و درهمین اثنا فرمان رسید که فلان
روز در دمشق سعادت ملازمت حاجی شریف زندنی را دریافته بود از برکت
آن بخشیدم وفات ایشان در ششم رجب است

حضرت شیخ عثمان هارونی قدس سره

ایشان مرید حاجی شریف زندنی اند قطب وقت و یگانه عصر بوده اند و صحبت

و صحبت بسیاری از اکابر و بزرگان رسیده اند و از حضرت خواجه معین الدین چشتی منقولست
که روزی شیخ عثمان هارونی در ایام سیاحت بجایی رسیدند که مسکن مغان بود و در انجا
آتشکده بود که روزی بیست اراده هیزم در انجا می انداختند و آتش آن هرگز نمی مرد از ایشان
پرسیدند که پرستیدن این آتش چه فائده دارد چرا خدا را نمی پرستی که آتش مخلوق اوست
جواب داد که در کیش ما آتش را بسیار بزرگ داشتند شیخ فرمودند که توانی دست و پای
خود را در آتش اندازی جواب داد که خاصیت آن سوختن است کرا قدرت باشد که
نزدیک آن تواند رفت حضرت شیخ طفلی که در کنار مغ بود گرفتند و بسم الله الرحمن الرحیم
قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم گفته در آتش در آمدند و چهار ساعت در میان
مانده بر آمدند چنانچه بخرقه ایشان و جامه آن طفل آسیبی نرسیده بود از مشاهده این کرامات
جمیع مغان بر قدم شیخ سر نهادند و همه بشرف اسلام مشرف شدند و آن پدر و پسر
از جمله اولیای گشتند و هم حضرت خواجه معین الدین فرموده اند که شیخ عثمان هارونی
میفرمودند که حق سبحانه و تعالی را دوستانند که اگر یکساعت در دنیا از و محجوب مانند
نابود گردند و هم شیخ فرموده اند که در هر که این ۳ خصلت باشد بتحقیق بدانکه حق تعالی
او را دوست دارد سخاوت چون سخاوت دریا شفقت چون شفقت آفتاب و تواضع
چون تواضع زمین وفات ایشان در شانزدهم ماه شوال است و قبر در مکه معظمه است

حضرت خواجه معین الدین چشتی رحمه الله

مولد و اصل ایشان سجستان است و نشو و نما در دیار خراسان نام پدر بزرگوار ایشان
خواجه غیاث الدین حسن است که از سادات حسینی بوده اند مرید شیخ عثمان هارونی
بوده اند و در هندوستان سر سلسلهٔ شریفهٔ حضرت چشتیه ایشانند قدس الله تعالی
و شیخ عثمان هارونی میفرمودند که معین الدین ما محبوب خداست و مرا فخر است بر مریدی
او (و قطب وقت و صاحب تصرف و منبع انوار معرفت و مشرف القلوب و زبدهٔ
مشایخ اصل و قدوهٔ اولیای اکمل بوده اند) اهل هند را ردی ارادت بخدمت ایشان
بوده و در جمیع علوم ظاهری و باطنی یگانه زمان بوده اند (کرامات و خوارق عادات
عجیب و غریب که از ایشان بظهور آمده زیاده از حد و بیانست) گویند که چون حق تعالی
ایشان را توفیق توبه کرامت فرمود املاک و اسباب خود را صرف درویشان
نموده متوجه سمرقند و بخارا شدند و در آنجا حفظ قرآن مجید و کسب علوم نموده اند و از آنجا
بطرف عراق عرب عزیمت کردند چون بقصبه هارون که از نواحی نیشاپور است
رسیدند حضرت شیخ عثمان هارونی را ملازمت نموده اند و بیست سال در خدمت
شیخ بودند و حضرت خواجه در سیاحی اکثری از مشایخ کبار دریافته اند چنانچه بصحبت
حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه در جیلان رسیده پنجاه و هفت روز با ایشان

ایشان بوده انواع فواید ربوده اند (و شیخ الدین کبری را و سنجی مرد خواجه یوسف
همدانی را در همدان و شیخ ابوسعید تبریزی را در تبریز و شیخ حسین زنجانی را در لاهور
دیده اند) و از بلخ بلاهور آمدند و از آنجا بدهلی و از دهلی باجمیر رفته متوطن شده اند و جمع
کثیری از کفار ببرکت قدوم ایشان بشرف اسلام مشرف شدند و جماعه که مسلمان
نشده بودند فتوح و نیاز بخدمت ایشان میفرستادند و هنوز کفاریکه دران نواحی
اند بزیارت ایشان می آیند و مبلغها بجاوران روضهٔ منوره میگذرانند) و لادت
حضرت خواجه در سال پانصد و سی و هفت و وفات ایشان روز دوشنبه ششم
ماه رجب سال ششصد و سی و سه هجری بوده و بروایتی سیوم ذی الحجه سال مذکور
و قول اول اصح است و بعد از حلت بر پیشانی حضرت خواجه نوشته یافتند که
حبیب الله مات فی حب الله) و عرس ایشان را مشایخ هندوستان در ششم
رجب میکنند (در همین ماه از اطراف و جوانب مسلمان و کافر خواص و عوام از راه های
دور جمع کثیری که عدد آن از هزاران بیش است هر سال بروضه متبرکه ایشان
رفته حاضر میشوند) مدت عمر شریف یکصد و چهار سال و قبر حضرت خواجه در دار
الاسلام اجمیر است و این فقیر چندین مرتبه بزیارت آن روضه منوره مشرف
گشته و اجمیر شهریست پر فیض و پر نور و خوش آب و هوا متصل تالابی عظیم که

که بمجو دریای محیط است و نام آن ساکرتال نهاده اند واقع شده ولادت این
فقیر در خطه اجمیر بالای ساکرتال رویداده در سلخ صفر نصف شب دوشنبه سال
یکهزار و بیست و چهار هجری چون در خانه والد ماجد فقیر ... صبیه شده بود ولیسر
نمی شد دست مبارک آنحضرت به بست و چهار سالگی رسیده بود و از روی عقیده
و اخلاص که آنحضرت نسبت بحضرت خواجه داشتند بهزاران نذر و نیاز درخواست
پسر نمودند و ببرکت ایشان حق تعالی این کمترین بنده خود را بوجود آورد امید
که توفیق نیکوکاری و رضامندی خود و دوستان خود نصیب گرداند آمین یا رب العالمین

حضرت شیخ حمید الدین الصوفی السعدی الناگوری رح

کنیت ایشان ابو احمد است و لقب سلطان التارکین است و ناگور شهریست از
شهرهای هندستان و سلطان التارکین از خلفای حضرت خواجه معین الدین چشتی
اند در تجرید و تفرید یگانه عصر و از متقدمان مشایخ هند و جامع میان علوم ظاهری
و باطنی و صاحب کرامات و مقامات علیه بوده اند ایشانرا با شیخ بهاء الدین
ذکریای ملتانی در باب فقر و غنا مراسلات بسیار واقع شده در ناگور دو طناب
زمین احیای داشتند و آنرا بدست مبارک خود زراعت میکردند و قوت عیال
میساختند وفات ایشان در بیست و نهم ربیع الآخر سال ششصد و هفتاد

و هفتاد و سه هجری بوده و قبر در قصبهٔ ناگور است

حضرت خواجه قطب الدین اوشی کاکی رح

نام ایشان بختیار بن احمد بن موسی و مولد و اصل ایشان از اوش فرغانه است و آن قصبه ایست از توابع اندجان و کاکی از آن جهت گویند که چون در دهلی متوطن شده اند و فتوح از کس قبول نمیفرمودند و خود همیشه مستغرق می بودند و بر فرزندان ایشان بعسرت میگذشت و آنها از زن بقالی که در همسایه ایشان بود بعد از فاقها جزوی قرض نموده اوقات گذار خود می نمودند روزی زن آن بقال گفت اگر من در همسائگی شما نمی بودم کار شما بهلاکت میرسید این سخن بطبیعت ایشان گران آمد عهد کردند که از و قرض نگیرند روزی این قضیه را بعرض خواجه رسانیدند فرمودند که هرگز من از کسی قرض نگیرم و در وقت حاجت بطاقی که در حجره ماست دست انداخته بقدر حاجت نان پخته بردارند و صرف خود کنند و بهرکه خواهند بدهند بعد ازان هرگاه که میخواستند ازان طاق نان میگرفتند و این نان را کاک میگویند نقلست که حضرت قطب الدین یکیم ساله بودند که پدر ایشان وفات یافت و خضر علیه السلام ایشان را بشیخ ابو حفص سپردند که تعلیم علوم ظاهری و باطنی نماید چون حضرت خواجه معین الدین چشتی باوش رسیدند در آنجا بخدمت

خواجه معین الدین مرید شدند و حضرت خواجه را کمال شفقت و عنایت درباره ایشان
بود و صحبت دار خضر علیه السلام بودند قطب زمان و یگانه دوران و جامع فضل
و فضایل صوری و معنوی و صاحب خوارق و کرامت عالیه بوده اند گویند که در سن
بست سالگی پیش از انکه مرید شوند بحضرت خواجه بریاضت و مجاهدات اشتغال
و سیاحی بسیار کرده اند نقل است که چون به بغداد رسیدند صحبت شیخ شهاب الدین سهروردی
را دریافتند و چون کمال اشتیاق و اخلاص بخدمت شیخ که پیر ایشان باشند داشتند
از انجا معاودت نموده بطرف هندوستان آمدند و چون بملتان رسیدند با شیخ بهاء الدین
ذکریا ملتانی قدس سره ملاقات نمودند و در ملتان حضرت شیخ فرید شکر گنج رحمة الله
بخدمت ایشان رسیده مرید شده و چون بدهلی رسیدند عریضه بخدمت پیر خود
که در اجمیر شریف داشتند نوشتند که اگر حکم شود بملازمت برسم خواجه معین الدین
در جواب نوشتند که اگرچه در ظاهر بعد است اما در باطن قرب است همانجا باید بود بعد از
چند روزی در دهلی توقف نموده باز باجمیر معاودت کردند چون خواجه قطب الدین
سر راه گشتند که باجمیر بروند مردم دهلی از فراق و جدائی ایشان بفریاد آمدند چون
حضرت خواجه این معنی را مشاهده نموده خواجه قطب الدین را فرمودند که شهر را در پناه
تو گذاشتم در دهلی باش که دلهای مردم از جدائی تو آزرده میشوند ایشان بعز بود

بفرموده حضرت خواجه بشهر مراجعت نمودند حضرت خواجه قطب الدین اکثر سماع
فرمودند و در سلسله چشتیه سماع متعارف است و در بعضی ممنوع مثل سلسله متبرکه
قادریه و سید الطائفه نیز سماع نمی فرمودند و بعضی از اکابر کرده چنانچه شیخ
الاسلام گفته اند که ذو النون مصری و شیخ شبلی و خراز و نوری در آخر همه سماع
رخصت نموده **نقل** است از سلطان المشایخ که در خانقاه شیخ سجستانی مجلس
سماع بود درویشان صاحب حال و اهل کمال حاضر بودند درین اثنا قوال این
بیت را که از حضرت شیخ احمد جام است خواند **بیت** کشتگان خنجر تسلیم را ٭ هر زمان
از غیب جانی دیگر است ٭ خواجه قطب الدین را حال متغیر شد و از هوش رفتند
مشایخانی که دران مجلس حاضر بودند از انجمله قاضی حمید الدین ناگوری و شیخ
بدر الدین غزنوی ایشان را بخانه آوردند و قوالان همان بیت را تکرار میکردند و
حضرت خواجه سماع میفرمودند چنانچه شبانروز همین حال داشتند تا حال بر
ایشان دگرگون گشت روز دوشنبه چهاردهم ربیع الاول سال ششصد و سی و سه رحلت نمودند

حضرت شیخ فرید گنج شکر قدس سره

نام ایشان مسعود بن عز الدین محمود است و از اولاد حضرت امیر المؤمنین عمر خطاب
است رضی الله عنه از جانب پدر و مادر ایشان دختر مولانا وجیه الدین خجندی

است در کمال عصمت و عفت و صاحب کرامت اند و حضرت شیخ صایم الدهر بوده اند
و در صمت و مرض افطار نمینمودند و مرید و خلیفه حضرت خواجه قطب الدین بختیار اند
و گنج شکر از آن گویند که حضرت شیخ را هفت روز گذشته بود که افطار نکرده بودند
و ضعف بر ایشان غالب شد بخدمت پیر خود روانه شدند در اثناء راه از ضعف پای
ایشان بلغزید چنانچه بر زمین افتادند در دهن مبارک ایشان پاره گل در آمد
و تمام شکر شد از آنجا بر خاسته بخدمت پیر خود رفتند و خواجه فرمودند فرید
گلی که بدهنت رسید حق تعالی وجود ترا گنج شکر گردانیده است همواره شیرین
خواهی بود چون از خدمت پیر خود بیرون آمدند هر کس که ایشانرا میدید گنج شکر
می‌گفت ایشان بخدمت حضرت خواجه معین الدین چشتی نیز رسیده بودند
حضرت خواجه معین الدین در باب ایشان فرموده اند که بختیار شاهبازی
عظیم را بقید آورده است که جز بسدرة المنتهی آشیان نگیرد و این شمعی است
که اما خانه درویشان را منور سازد و قطب و غوث وقت بوده اند و خوارق
عالیه از ایشان بسیار بوده و بظهور رسیده و آنقدر کرامات از ایشان بظهور
آمده که درین سلسله از کسی کم آمده باشد و حضرت خواجه قطب الدین را
کمال عنایت و مهربانی بایشان بود چنانچه گویند وفات حضرت خواجه نزدیک

نزدیک رسید ایشان را از نانسی که در نواحی حصار است طلب داشتند و وصیت
نمودند که جانشین ایشان باشند بعد از وفات پسر خود در قصبه اجودهن که نزدیک
دیبالپور دار توابع ملتان است اقامت ورزیدند و جمع کثیری از برکت مقدم شریف
ایشان بفیض رسیدند و حضرت شیخ فرید بصحبت بسیاری از مشایخ رسیده اند
یکی از آن جمله شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی اند و مشهور است بعد از اینکه حضرت شیخ
ریاضت و مجاهدت را بکمال رسانیده اند روزی فرموده اند که هر چه خدا کند میشود
و هاتفی آواز داد که هر چه فرید میگوید میشود و فقر و فاقه بر ایشان و اهل ایشان را
چنان غالب بود که روزی یکی از حرمهای ایشان بخدمت آمده گفت که فلان پسر
شما بسبب گرسنگی بمعرض هلاکت رسیده است شیخ فرموده که بنده مسعود چه کند اگر
تقدیر حق در رسید و از جهان سفر کند رسنی در پای او به بندید و بیرون افکنید و هم
شیخ فرمودند که چون فقیر جامه پوشد چنان پندارد که کفن می پوشد ولادت ایشان
در قصبه کهوتوال که از توابع ملتان است بوده و وفات ایشان روز سه شنبه پنجم
ماه محرم سال ششصد و شصت و چهار هجری رو داده و مدت عمر نود و پنج سال و تربت
در پاکپتن است مابین ملتان و لاهور مزار و متبرک —

حضرت شیخ نظام الدین اولیا رحمه الله

نام ایشان محمد بن احمد بن دانیال بداؤنی است و بداون قصبه ایست از مضافات
سنبهل و لقب ایشان سلطان المشایخ از جانب الهی است و مرید و خلیفه شیخ
فرید الدین گنج شکر اند و حضرت سلطان المشایخ کامل و عامل بوده اند و جمیع
علوم را بکمال داشتند از مشایخ کبار در هندوستان نامدار و عالیمقدار بوده اند
و سلاطین وقت را با خواص و عوام روی ارادت بخدمت ایشان بوده و همه
کس اعزاز و اکرام ایشان را واجب و لازم میدانسته اند و در دار السلطنة دهلی
اقامت فرموده بتعلیم مریدان و ترتیب ایشان اشتغال داشتند و خوارق و
کرامات زیاده از شمار خلق از ایشان مشاهده مینمودند گویند وقتی بتجدید وضو کرده
بودند خواستند که محاسن مبارک را شانه کنند شانه در طاق بود کسی نبود که شانه
را بدست ایشان رساند شانه از طاق بجست و خود را بدست ایشان رسانید
و حضرت سلطان المشایخ همه مجلس وعظ و وجد و سماع می نهادند و قوالان می
خواندند و خود برخاسته سماع مینمودند و اگر کسی را میدیدند که بتقلید هم سماع میکند
بجهت ادب سماع می ایستادند و تعظیم می نموده اند نقل است که شخصی را برات
او کم شده بود نزد سلطان جیو آمده عرض نمود فرمودند حلوا بروح پاک حضرت
گنج شکر فاتحه بده آن شخص نزد حلوا پز دار رفته قدری حلوا آورد و در کاغذ پیچیده

پیچیده چون کاغذ گشوده برات او پیش بود نقل است که پیش از وصال بچهل روز
چیزی خوردن ترک کردند و به اقبال فرمودند آنچه در انبار است همه را ایثار کن که
که حبه نماند [و]لادت ایشان در قصبه بداون است سال سی و شش ششصد
وفات چاشت روز چهارشنبه هژدهم ماه ربیع الآخر سال هفتصد و بیست و پنج
روی داده و مدت عمر شریف ایشان نود و چهار سال بود نماز جنازه ایشانرا
شیخ رکن الدین ابو الفتح بن صدر الدین عارف گذارده و فرمود که از ملتان برای
همین نماز آمده بودم [و] قبر ایشان در دهلی بموضعی است که دران سکونت
داشتند و این فقیر چندین بار بزیارت آن روضه منوره رسیده و هر روز چهارشنبه
خلقی انبوه بزیارت ایشان جمع میشوند و آثار فیض ازان مکان متبرک ظاهر است
و الحال نذر و نیاز بسیار بروضه شریف ایشان میرسد و در سال یکبار عرس
ایشان میشود و قوالان میخوانند صحبت و مجلسی عظیم برپا است اکثری از مشایخ
سلسله ایشان جمع میشوند و اهل سماع وجد میکنند و حضرت سلطان المشایخ
را اگرچه مریدان بسیار اند اما چهار مرید فاضل و کامل مشهور و معروف اند
امیر خسرو و شیخ نصیر الدین چراغ دهلی و شیخ برهان الدین غریب و شیخ حسن دهلوی

حضرت امیر خسرو دهلوی رح

از امرا زادهای هزاره لاچین اند و ترک بوده اند از ترکان نواحی بلخ مولد ایشان
مومن آباد است که مشهور به پتیالی ست از توابع سنبهل ست جامع انواع
علوم و اقسام صنایع بوده اند مرید و معشوق و نفس ناطقه و منظور نظر سلطان
المشایخ اند گویند که میر از پیر خود التماس نمودند که خسرو نام پادشاهان ست
و من درویشم مرا نام دیگر باید شیخ فرمودند که امروز از برای تو نامی التماس
خواهم نمود روز دیگر چون میر بخدمت ایشان آمدند فرمودند که بما چنین نمودند که روز
قیامت ترا محمد کاسه لیس خواهند گفت سلطان المشایخ را کمال عنایت و مهربانی
نسبت بمیر بوده و از جمیع مریدان خود زیاده میخواستند و میفرمودند که روز قیامت
از هر کس خواهند پرسید که چه آوردی از من هم پرسند خواهم گفت که سوز سینه
این ترک الله و میر را سوز سینه بمرتبه بود که پیراهن مبارک ایشان نزدیک سینه
همیشه سوخته بود گویند میر چهل سال صایم الدهر بوده اند و همراه سلطان المشایخ
بطریق طی ارض حج گذارده بودند و سلطان المشایخ درباب میر فرموده اند
بیت این خسرو ماست ناصر خسرو نیست ٭ زیرا که خدای ناصر خسرو ماست
گویند که تصانیف میر از نظم و نثر نود و نه است و اشعار میر آنچه مشهور ست از
پنج لک کم و از چهار لک زیاده ست سوای تصانیف هندی و از برکت آب دهان

دهن مبارک سلطان المشایخ اینقدرت طبیعت و شیرین سخنی حقتعالی بایشان داده
بود و در شعر چنان قادر بودند که مطلع الانوار را که در جواب مخزن اسرار است در دو هفته
تمام کرده اند و در اشعار ایشان یکه بیتهاست که کم کسی بآن خوبی گفته باشند و این بیت
از یکه بیتهای ایشانست **بیت** زلفت زهر دو جانب خونریز عاشقان است ؛
چیزی نمیتوان گفت رویت درمیان است ؛ و مضمونهای تازه عالی در اشعار میر اینقدر
است که اگر همه را جمع کنند از تصانیف بعضی زیاده میشود و همین طور در اقسام زبان و
فنون علم هندی بیمثل بوده اند و بجامعیت ایشان کم کسی گذشته چون میر ایشان را
بسماع و نغمه کمال ذوق بوده روش قوالی که الحال در هندستان مشهور است
و پیش ازان نبود اختراع نمودند و خود میخواندند و سلطان المشایخ سماع میفرمودند **نقل**
است که چون شیخ سعدی بهندوستان آمدند در دهلی بمیر ملاقات نمودند و یکشب با
میر بودند میر یکدرم بخدمت شیخ آوردند و گفتند آنچه از مال دنیا داریم اینست هرچه
در نمایند مهیا سازیم شیخ فرمودند روغن چراغ بخر که امشب با تو صحبت داریم گویند
که میر را بخدمت پیر خود اخلاص و محبت بمرتبه بود که بالاتر ازان نباشد چنانچه
نقل است که درویشی بخدمت سلطان المشایخ بجهت گدائی رفت فرمودند
که باش چیزی حاضر نداریم امروز آنچه فتوح آید بتو خواهم داد چون در آنروز هیچ

فتوح نرسید فرمودند فردا ایچنین چند روز گذشت فتوح از جای نرسید کفش
مبارک خود را بآن درویش دادند او نیز باعتقاد تمام گرفته از شهر دهلی روان شد در
اثنای راه حضرت امیر خسرو که بابادشاه عصر بجائی رفته بودند و از انجا بدهلی می آمدند
دوچار شدند میر از ان درویش پرسیدند که از سلطان المشایخ خبرداری گفت
بصحت و عافیت اند فرمودند که نشانی از ایشان داری گفت کفش مبارک خود را
بمن داده اند گفتند میفروشی گفت بلی پنج لک روپیه درسلسله قصیده که سلطان
محمد بایشان داده بود همه را بدان درویش دادند و کفش پیر خود را گرفته بر سر نهاده
بخدمت سلطان المشایخ رسیدند سلطان فرمودند ای خسرو ارزان خریدی
چون سلطان المشایخ برحمت حق پیوستند میر در دهلی حاضر نبودند و مردم از ایشان
اینقصه را پوشیده میداشتند چون بدهلی رسیدند و این قضیه ناگزیر را شنیدند سر
خود را تراشیدند و روی خود را سیاه نمودند و مقابل قبر پیر خود آمده ایستادند و
گفتند سبحان الله آفتابی در زیر زمین و خسرو زنده بر روی آن این را گفته
سر را بر قبر ایشان زدند و بیهوش افتادند تا شش ماه بعد از ایشان
همیشه در غم و اندوه بودند تا همانجا روز چهارشنبه هژدهم شوال در سال هفتصد
و بیست و پنج هجری رحلت نمودند و قبر ایشان پایان قبر پیر ایشان است

حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلی رح

نام ایشان محمود و اصل ایشان از شهر اوده است و از اکمل خلفای و مریدان
سلطان المشایخ نظام الدین اولیا اند و در سن بیست و پنجسالگی ترک و تجرید
اختیار نموده ریاضتی عظیم میکشیدند و در چهل سالگی بخدمت سلطان المشایخ
رسیدند و حضرت شیخ را کمال محبت و اتحاد با ایشان بوده و آنقدر خوارق و
کراماتیکه از ایشان بظهور رسیده از هیچ یک از مریدان سلطان المشایخ ظاهر نشده
با وجود آنکه درین سلسله سماع و وجد میکردند اما شیخ نصیر الدین سماع نمیفرمودند
می گفتند که خلاف سنت است و حضرت شیخ نظام الدین اولیا را این سخن بد نمی
آمد و می فرمودند راست میگوید نقل است که قلندری یازده زخم بوجود مبارک
ایشان زد و ایشان در استغراقی که بودند از آن باز نیامدند و خون مبارک
ایشان از ناودان روان شد چون مریدان را ازینحال خبر شد آمده قلندر را
گرفتند خواستند که ایذا کنند فرمودند که هیچکس مزاحم او نگردد و مبلغ باو
انعام دادند که مبادا در وقت کارد زدن آزاری بدو رسیده باشد و بعد
از آن این قضیه بسه سال وفات ایشان در هیژدهم رمضان وقت چاشت
سال هفتصد پنجاه و هفت هجری روی داده و قبر ایشان در بیرون دهلی نو است

و این فقیر بدانجا رسید سید محمد گیسو دراز خلفای ایشان اند ره

حضرت شیخ برهان الدین غریب رح

از مریدان سلطان المشایخ اند و حضرت شیخ ایشان را بطرف برهان پور و
دولتاباد بجهت رواج اسلام و ارشاد ساکنان آنجا فرستادند و شیخ
حسن دهلوی را با بعضی از مریدان خود با ایشان همراه کردند و از برکت قدوم
ایشان اکثری از آن جماعه بشرف اسلام مشرف گشته مرید و معتقد گشتند
و اخلاص و ادب ایشان به پیر خود بدرجه بود که تا بوقت وفات هرگز پشت
بجانب موضع غیاث پور که توطن سلطان المشایخ بود نکرده بودند وفات
و قبر ایشان در دولت آباد دکن است و این فقیر بآنجا رسیده

حضرت شیخ عبد القدوس گنگوهی رح

از فرزندان حضرت امام اعظم اند رضی الله تعالی عنه مرید شیخ محمد بن شیخ
عارف بن شیخ احمد عبد الحق و صاحب علم ظاهر و باطن و وجد و سماع بودند
و از وجاهت شیخ احمد عبد الحق نیز تربیت یافته اند و شیخ را اولاد بسیار شد
همه پسران عالم و عامل گشتند خصوصاً شیخ رکن که در درویشی قدم بر قدم
والد خودمی نهادند کرامات زیاده از حد و نهایت از ایشان بظهور پیوسته

پیوسته وفات ایشان در سال نهصد و چهل و پنج هجری بوده و قبر در گنگوه است که از نواح دهلی است

حضرت شیخ جلال تهانیسری قدس سره

از جانب پدر و مادر فاروقی بوده اند و اصل ایشان از بلخ است و نام پدر ایشان قاضی
محمود در سن هفت سالگی قرآن را حفظ کرده و در هفده سالگی اکثر علوم را تحصیل نموده درس
می گفتند و فتوی می نوشتند و مرید شیخ عبدالقدوس گنگوهی اند و ایشان مرید شیخ
محمد عارف و ایشان مرید پدر خود عارف احمد عبدالحق و ایشان مرید پدر خود شیخ
احمد عبدالحق و ایشان مرید شیخ جلال پانی پتی و ایشان مرید شیخ شمس الدین ترک
پانی پتی و ایشان مرید علی صابر و ایشان مرید شیخ فرید الدین گنج شکر قدس الله
ارواحهم گویند در اوایل حال روزی شخصی غزلی با آواز خوش میخواند چون آواز بگوش
شیخ جلال رسید بیهوش شده از بام افتادند و مانند کبوتر نیم بسمل میطپیدند و میغلطیدند بعد
از مدتی بحال آمده درین طریقه در آمدند ایشان را کرامات و خوارق عادات علیه روی
نموده و استغراق ایشان بمرتبه بود که چون وقت نماز میرسید مریدان الله اکبر
الله اکبر میگفتند تا از استغراق بحال آمده بنماز مشغول میشدند اکثر وجد و سماع میفرمودند
و در قصبه تهانیسر متوطن بوده اند و از مشایخ متأخرین در سلسله چشتیه از ایشان
بزرگتری نبوده گویند که یکی از مریدان شیخ جلال چندین سال خدمت ایشان

کرد و هیچ وارد ی بر و ظاهر نمیشد روزی بشیخ سخن میگفت در خاطر او گذشت

که در زمان سابق شیخ نجم الدین کبروی چنان بود که بر هر که نظر میکردند بمرتبهٔ

ولایت میرسید و امروز اینچنین کس نیست شیخ بر سر او مطلع شد و بجاب او نیز فرمودند

فرمودند که امروز هم چنین مردم هستند که بیک نگاه ایشان مرتبهٔ ولایت حاصل شود

درین اثنا آن مرید بیخود افتاد و بمرتبهٔ اعلی رسید و در اندک مدتی رحلت نمود شیخ

فرمودند که هر کسی را تاب بر داشت این کار نیست وفات شیخ در روز جمعه بیست

و پنجم ذی الحجه سال نهصد و هشتاد و نه هجری بوده و مدت عمر شریف نود و شش

سال و قبر ایشان در تهانیسر است تمام شد ذکر مشایخ سلسلهٔ شریفهٔ چشتیه قدس اسرارهم

بیان سلسلهٔ متبرکهٔ کبرویه که منسوب است بحضرت شیخ نجم الدین کبری قدس الله تعالی سره

حضرت شیخ ابوبکر بن عبدالله نساج رحمة الله

اصل ایشان از طوس است و مرید عبد القاسم گرگانی اند و ذکر نسبت ارادت

شیخ ابو القاسم گرگانی در ذکر خواجهای بزرگوار نوشته شده و سلسلهٔ کبرویه با سلسلهٔ

خواجهای بزرگوار بشیخ ابو القاسم یکجا میشود و شیخ ابوبکر نساج با ابوبکر دینوری

صحبت داشته اند و از شیخ ابو نساج پرسیدند که دیدار مطلوب را بچه توان دید گفتند

گفتند بدیده صدق در آئینه طلب ۞

حضرت شیخ احمد غزالی رحمة الله

اصل ایشان از طوس است و مرید شیخ ابوبکر نساج اند و برادر حجة الاسلام
امام محمد غزالی رحمة الله عالم بوده اند در علم ظاهر و باطن وفات ایشان در
سال پانصد و هفده هجری واقع شده و قبر ایشان در قزوین است ۞

حضرت شیخ ابو النجیب رحمة الله

نام ایشان عبد القاهر است و لقب ضیاء الدین و نسب ایشان بدوازده واسطه
بحضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه میرسد و نسبت ارادت ایشان
بدو جانب است یکی بشیخ احمد غزالی چنانچه درین سلسله مذکور شد دیگر بشیخ
وجیه الدین عم ایشان که در سلسله سهروردیه مذکور خواهد شد ایشان در جمیع
علوم کامل بوده اند و تصنیفات بسیار دارند و بصحبت حضرت قطب ربانی محبوب
سبحانی شیخ عبد القادر گیلانی رضی الله عنه مشرف گشته بودند نقل است
که روزی به بغداد میگذشتند بدوکان قصابی رسیدند که گوسفندی آویخته
بود وا ایستادند و گفتند این گوسفند میگوید من مرده ام نه کشته قصاب بیخود
بیفتاد چون بخود باز آمد بصحت قول شیخ اقرار کرد و تایب شد انچه بخاطر فقیر

میرسد این ست که اظهار کرامت شیخ را درین محل ضرور بود و دران دو حکمت است یکی آنکه گوشت غیر حلال جمعی از مسلمانان نخورند و دیگر اینکه ساعت توفیق توبه قصاب نیز رسیده بود وفات ایشان در شب شنبه دوازدهم ماه جمادی الثانی سال پانصد و شصت و ۳ هجری بوده وقبر در بغداد است

حضرت شیخ عمار یاسر قدس سره

مرید شیخ ابو النجیب سهروردی اند و در ترتیب مریدان و کشف وقایع ایشان کمال تمام داشته اند در وقت خود بزرگ و صاحب کرامات بوده اند

حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس سره

کنیت ایشان ابو الجناب است و این کنیت را پیغمبر صلعم در واقعه ایشان عنایت فرموده اند و نام احمد بن عمر الخیوقی و لقب نجم الدین و لقب دیگر کبری است و کبری از انجهت گویند که در اوایل جوانی که بتحصیل علوم مشغول بودند با هر که مناظره و مباحثه میکردند بروی غالب می آمدند بدین سبب طامة الکبری می گفتند و لفظ طامه بجهت کثرت استعمال حذف شد و ایشانرا شیخ ولی تراش نیز گفته اند بسبب آنکه نظر مبارک ایشان در وجد بر هر که افتادی بمرتبه ولایت میرسیدی چنانچه روزی سوداگری بخانقاه ایشان در آمد

در آمد و حضرت شیخ حالت قوی داشتند نظر مبارک تمام اثر بر و افتاد در حال بمرتبه
ولایت رسید پرسیدند از کدام مملکتی گفت از فلان مملکت او را اجازت ارشاد
نوشتند تا در ولایت خود خلق را بحق ارشاد کند و روزی بازی در هوا دنبال
گنجشکی کرده بود ناگاه نظر کیمیا اثر حضرت شیخ بر آن افتاد و گنجشک برگشت
و باز را گرفته پیش ایشان فرود آورد و روزی بدر خانقاه ایستاده بودند ناگاه
سگی آنجا رسید و نظر انور حضرت شیخ بروی افتاد و در حال بخشش یافت
متحیر و بیخود شد و از شهر بگورستان رفت و سر بر زمین میمالید و هر جا که می آمد
و میرفت همه سگان شهر گرد او حلقه کرده میگشتند و دست بر دست نهاده پیش او
می ایستادند چون آن سگ نزدیکی بمرد و بفرموده حضرت شیخ او را دفن کردند
و بر سر قبر او عمارتی ساختند و حضرت مولوی فرموده اند بیت نیم نظر
فرما که هستی شوم زابنای جنس ه سگ که شد منظور نجم الدین سگان را سرورست
و حضرت شیخ در فضیلت و طریقت و تصوف یگانه و بی نظیر بوده اند و خوارق
و کرامات ایشان در عالم مشهور است و نسبت ارادت ایشان بدو طرف منتهی میشود
یکی از شیخ عمار یاسر به ترتیبی که درین کتاب مذکور شد بشیخ ابوالقاسم گرگانی
میرسد و طریق دیگر از شیخ اسمعیل قصری بمحمد مانکیل و از ایشان بمحمد بن داود

و از ایشان بابو العباس ادریس و از ایشان بابو القاسم بن رمضان
و از ایشان بحضرت ابو یعقوب طبری و از ایشان بابو عبد الله بن عثمان و از
ایشان بابو یعقوب نهرجوری و از ایشان بابو یعقوب سوسی و از ایشان
بعبد الواحد زید و از ایشان بکمیل بن زیاد و از ایشان بحضرت امیر المومنین علی
کرم الله وجهه باین ترتیب بپیغمبر صلعم میرسد و از شیخ روزبهان بهره یافته بودند
وفات ایشان دهم جمادی الاول در سال ششصد و هژده واقع شده چون
هلاکو بخوارزم رسید و در انوقت عمر ایشان زیاده بر شصت بود شیخ اصحاب خود
را مثل شیخ سعد الدین حموی و شیخ رضی الدین علی لالا و غیر ایشان طلبداشته
فرمودند و برخیزید و ببلاد خود روید که آتشی از شرق برافروخت تا مغرب
خواهد سوخت و مرا اینجا شهید باید شد این بلائیست مبرم که علاج ندارد و خرقه
بدست مبارک خود گرفته و سنگ در بغل پر کرده با کفار مقاتله و مجادله نموده
بدرجه شهادت رسیدند گویند که در وقت شهادت کاکل کافری را گرفته
بودند بعد از شهادت ده کس نتوانستند که آنرا از دست شیخ خلاص سازند
آخر آنرا بریدند و ببرکت نظر مبارک حضرت شیخ جمیع مریدان ایشان کامل
در عالم گشته بعضی اکثر معروف و مشهور اند مثل شیخ مجد الدین بغدادی و شیخ

وشیخ سعد الدین حموی و بابا کمال جخندی وشیخ رضی الدین علی لالا وشیخ
سیف الدین باخرزی وشیخ نجم الدین رازی وشیخ جمال الدین گیلی وبعضی
گفته اند مولانا بهاء الدین ولد مولانا جلال الدین رومی نیز از ایشان است رحمهم الله

حضرت شیخ مجد الدین بغدادی رح

کنیت ایشان ابو سعید است ونام شرف بن المؤید بن ابو الفتح واصل ایشان
از بغداد است واز اجلهٔ اصحاب واز اکمل مریدان حضرت شیخ نجم الدین کبری اند
وحضرت شیخ را کمال عنایت ومرحمت بایشان بوده ببرکت توجه حضرت
شیخ بمقامات عالیه رسیده بودند اما در اواخر حال بحسب تقدیر ازلی از شیخ
مجد الدین قدری بی ادبی نسبت به پیر ایشان واقع شده امعنی بحضرت شیخ
رسید بر زبان گذشت که سرت برود ودر دریا غرق شوی ومیری بهمان نهج
خوارزم شاه بجرم وگناه شیخ مجد الدین را غرق بحر فنا ساخته بشهادت
رسانید وفات ایشان در سال ششصد وهفت وبروایتی ششصد
وشانزده هجری واقع شده ودر اسفراین است ط

حضرت شیخ سعد الدین حموی رح

نام ایشان محمد بن مؤید بن ابی بکر بن ابی حسن است واز اکمل مریدان حضرت

شیخ نجم الدین کبری اند فاضل و عامل و کامل بوده اند و ایشانرا تصانیف
بسیار است وفات ایشان روز عید اضحی سال ششصد و پنجاه هجری رُوداده
و مدت عمر ایشان شصت و سه سال و قبر ایشان در نجیه آباد خراسان است

حضرت شیخ سیف الدین باخرزی رحمه الله

از کبار مریدان شیخ نجم الدین است چون حضرت شیخ در اوایل ایشانرا در
اربعین نشانده در اربعین دوم بآنجا رسیده دست مبارک بر در خلوت ایشان
زده فرموده برخیز و بیرون آی بیت منم عاشق مرا غم سازوار است
تو معشوقی ترا با غم چکار است وفات ایشان در سال ششصد و پنجاه و شش
هجری رُوداده و مدت عمر هفتاد و سه سال و قبر در بخارا است

حضرت شیخ نجم الدین رازی رح

المشهور بدایه از کبار مریدان شیخ نجم الدین کبری اند و بشیخ صدر الدین قونوی
و مولانا جلال الدین محمد رومی ملاقات نموده اند تفسیر بحر الحقایق که مملو است
از دُرر و دقایق در بیان اشارات و رموز قرانی ثانی ندارد از تصانیف ایشان
است و بر کمال حضرت شیخ هیچ شاهدی به ازان نیست وفات ایشان
در سال ششصد و پنجاه و چهار و قبر ایشان در بغداد شریف است

حضرت شیخ رضی الدین علی لالا رح

لقب ایشان رضی الدین است و نام علی بن سعید بن عبد الجلیل لالا و اصل ایشان
از غزنی است و پدر ایشان پسر حکیم سنائی غزنوی است و مرید حضرت شیخ نجم الدین
کبری اند و بصحبت شیخ احمد یسوی و خواجه ابو یوسف همدانی رسیده اند و بسیاری
از مشایخ را دریافته اند از صد و بست و چهار شیخ کامل مکمل خرقه داشته اند در
علوم ظاهر و باطن جامع و از بزرگان وقت بوده اند و سفر هندوستان کرده بصحبت
ابو الرضا رتن هندی رضی الله عنه که قبر ایشان در تبنده است از توابع حصار
فیروزه مشرف گشته امانت رسول صلعم را شانه محاسن مبارک باشد از
ایشان گرفته اند وفات ایشان در سوم ربیع الاول سال ششصد و چهل و دو
هجری بوده و قبر ایشان در غزنی است مابین روضه سلطان محمود و این فقیر بآنجا
رسیده و نماز عصر دران روضه متبرکه گذارده و در همان روز اکثر مزارات مشایخ غزنی
را طواف نموده مثل ملک یار پرنده و خواجه شمس العارفین و شیخ اجل سرزری
و حکیم سنائی و امام محمد حداد و ابی محمد اعرابی و خواجه محمد باغبان که در
ربیع الاول سال چهارصد و چهل و هفت فوت کرده اند و خواجه علی نانی
و خواجه احمد مکی و شیخ بهلول و خواجه ابی بکر بلغاری که میگویند از فرزندان

صدیق اکبر اند و پر فیض ترین مزارات غزنین مزار ایشان است و شیخ عثمان ولد

بسر علی ہجویری و شیخ حاجی بلیدی ختم الاولیا و خواجہ بقال و تاج الاولیا شاہ میر

فالیزبان وغیرہم قدس اللہ ارواحہم ؂

حضرت شیخ جمال الدین احمد جورقانی رح

مرید شیخ رضی الدین علی لالا اند بسیار بزرگ و مرتبہ عالی داشتند شیخ رضی

الدین علی فرمودہ اند ہر کہ با خاموشی احمد بسازد آنچہ از جنید و شبلی یافتہ

اند از وی بیند یابد وفات ایشان در سلخ ربیع الآخر سال ششصد و شصت

و نہ ہجری بودہ ؂

حضرت شیخ نور الدین عبد الرحمٰن اسفرائنی کسرقی رح

اصل ایشان از کسرق است و آن موضعیست از توابع اسفراین مرید شیخ احمد

جورقانی اند ولادت ایشان در ماہ شوال ششصد و سی و ہفت بایند و وفات

در شب یکشنبہ چہار دہم جمادی الاول سال ہفتصد ہجری روی دادہ و قبر در بغداد است

۞ از بزرگان و عارفان وقت بودہ اند

حضرت شیخ رکن الدین علاء الدولہ سمنانی

کنیت ایشان ابو المکارم است و نام احمد بن محمد بیابانگی و اصل ایشان از

ملوک سمنان بودہ در سن پانزدہ سالگی با سلطان وقت می بودہ اند

بوده اند و در سال ششصد و هفتاد و هفت در بغداد مرید شیخ نور الدین عبد
الرحمن کسرفی شده صاحب ریاضت و مجاهدت و مقامات علیه بوده اند
گویند که در مدت عمر با صد و سی اربعین نشسته اند ولادت ایشان در سال
ششصد و پنجاه و نه وفات شب جمعه بیست و دوم رجب سال هفتصد و سی
و شش هجری روی داده و مدت عمر ایشان هفتاد و هفت سال است و قبر
ایشان در مقبره عماد الدین عبد الوهاب است درین ایام رساله بنظر در آمد
که می گفتند تصنیف و خط شیخ علاء الدوله سمنانی است که در عقاید خود نوشته
و بعضی سخنان دران رساله خلاف اهل سنت و جماعت بوده و باجتهاد
خود نوشته اگر فی الواقع آن رساله تصنیف و خط شیخ است پس پناه میبرم
بخدای عز و جل از کسی که مخالف باشد و اصول و فروع از ائمه اربعه رضی الله عنهم

شیخ نجم الدین محمد الادکانی رحمه الله

مرید شیخ علاء الدوله سمنانی اند و صاحب کشف و کرامات اند وفات ایشان
در سال هفتصد و هفتاد و هشت واقع شده و مدت عمر هشتاد سال و قبر
ایشان در حصاری از اعمال اسفراین است ؁

حضرت شیخ محمود مزدقانی رحمة الله

لقب ایشان شرف الدین است و نام پدر ایشان عبد الله و از اکمل مریدان
شیخ علاء الدوله سمنانی اند ❁

حضرت امیر کبیر سید علی ہمدانی قدس سرہ

امیر سید علی ہمدانی رحمۃ الله تعالی نام پدر ایشان شہاب الدین بن محمد است
و میر سید علی مرید شیخ شرف الدین محمود مزدقانی اند و کسب طریقت
از شیخ تقی الدین علی دوستی که ایشان نیز مرید شیخ علاء الدوله سمنانی
بوده نموده اند و بفرموده پیر خود حضرت شرف الدین محمود سه نوبت
ربع مسکون را سیر کرده اند و صحبت ہزار و چہار صد ولی را دریافته
و چہار صد ولی را در یک مجلس دیده اند و ابتدای اسلام در کشمیر ببرکت
مقدم شریف ایشان است و اثر و خانقاه ایشان در کشمیر موجود است
وفات ایشان در ششم ذی حجه سال ہفتصد و ہشتاد و ہجری رو نموده و قبر
در ختلان است ❁ **حضرت شیخ بہاء الدین ولد** بعضی گفته اند
مرید شیخ نجم الدین کبری اند نام ایشان محمد بن حسین بن احمد الخطیبی البکری
است از فرزندان حضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه اند
و مادر ایشان دختر علاء الدین محمد بن خوارزم شاه است که باشارہ حضرت

حضرت رسالت پناه صلعم دختر خود را الحسین بن احمد نکاح کرده بود و شیخ
بهاء الدین ولد از آن متولد شده اند بسیار بزرگ و صاحب کشف و کرامات
بوده اند و بشیخ شهاب الدین سهروردی ملاقات نموده بودند وفات
ایشان در سال ششصد و بیست و هشت هجری بوده قبر در قونیه است ؁

حضرت مولانا جلال الدین رومی رح

مشهور بمولوی رومی اند نام ایشان محمد بن بهاء الدین محمد و مولد و اصل
ایشان بلخ است و نشو و نما در روم بوده مرید پدر خود اند بسیار بزرگ و عالم
و صاحب حال و وجد بوده اند گویند که چهار صد طالب علم هر روز بدرس
ایشان حاضر میشدند و اشعار ایشان سراسر معرفت و تصوف است
گویند که در سن شش سالگی بعد از سه چهار روز یکبار افطار میکردند و در همین
سن روزی با کودک چند بر بامهای خانها سیر میکردند یکی از کودکان
گفت بیا تا ازین بر آن بام جهیم مولانا فرمودند این نوع حرکت از سگ
و گربه می آید حیف باشد که آدمی باینها مشغول شود اگر در جان شما قوتی
هست بیائید تا سوی آسمان پریم درین اثنا از نظر کودکان غایب شدند
کودکان فریاد بر آوردند بعد از لحظه رنگ دیگرگون گشته و چشم متغیر شده

باز آمدند گفتند در زمانیکه با شما سخن میکردم دیدم که جماعتی سبز قبایان مرا از میان
شما گرفتند و گرد آسمان ها گردانیدند و عجایب ملکوت را بمن نمودند چون فریاد
و فغان شما شنیدند باز آوردند و مولوی فرمودند مرغی که از زمین پرد اگر چه
بآسمان نرسد امّا اینقدر باشد که از دام دورتر باشد و برهد همچنین اگر کسی درویش
شود بکمال آن نرسد امّا اینقدر باشد که از زمرهٔ خلق و اهل بازار ممتاز گردد و از
زحمتهای دنیا برهد و سبکبار گردد ولادت ایشان ششم ربیع الاول سال
ششصد و چهار وفات وقت غروب آفتاب پنجم جمادی الآخره سال
ششصد و هفتاد و دو هجری واقع شده و قبر ایشان در قونیه است

حضرت شیخ حسام الدین چلبی رحمه الله

نام ایشان حسن بن محمد بن حسن بن اخی ترکست حضرت مولوی رومی را بکمال
عنایت و التفات و تعلق بایشان بوده از کبار خلفای مولوی بودند
چون مولوی بجوار رحمت حق پیوستند روز هفتم چلبی حسام الدین با جمیع اصحاب
پیش سلطان ولد رفتند و گفتند میخواهم که بعد ازین بر جای پدر نشینی و مخلصان
و مریدانرا ارشاد کنی و شیخ راستین ما باشی و من در رکاب تو غاشیه
بر دوش نهاده بندگی تو کنم و این بیت بخواند بیت بر خانهٔ دل ای جان

جان آن کیست ایستاده ؛ بر تخت شه که باشد جز شاه شاهزاده ؛ سلطان ولد بسیار بگریستند و فرمودند که الصوفی اولی بخرقته والیتیم احری بخرقته همچنانکه در زمان والد خلیفه و بزرگوار بودی همچنین خلیفه و بزرگوار باشی و وفات ایشان در سال شش صد و هشتاد و سه هجری بوده است ؛

حضرت سلطان ولد رحمته الله

فرزند خلف مولانای جلال الدین رومی اند و مرید و صاحب سجاده ایشان علوم ظاهر و باطن را از والد بزرگوار خود و از مولانا حسام الدین چلبی و شیخ شمس الدین تبریزی قدس الله اسرارهم کسب نموده اند و حضرت مولوی در شان ایشان گفته اند که غرض از ظهور ما وجود تست و این سخن قول من است و تو فعل منی و گفته اند روزی والد من گفتند که ای بهاء الدین اگر خواهی که دایم در بهشت برین باشی با همه کس دوست شو و کین کسی را در دل مدار و این رباعی را بخواندند رباعی بیشی طلبی ز هیچکس بیش مباش

چون مرهم و موم باش و چون نیش مباش ؛ خواهی که ز هیچکس بتو بد نرسد

بدگوی و بد آموز و بد اندیش مباش ؛ ولادت ایشان در لارنده سال ششصد و بیست و سه و وفات شب شنبه دهم رجب سال هفتصد و دوازده هجری

واقع شده گویند که در شب رحلت خود این بیت میخواندند بیت امشب شب
آنست که بزم شادی شد دریابم از خدای خود آزادی شد تمام شد ذکر مشایخ
سلسلهٔ علیه کبرویه قدس الله تعالی اسرارهم

ذکر مشایخ سلسلهٔ شریفه سهروردیه که منسوبست بحضرت شیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله قدس الله ارواحهم

حضرت ممشاد دینوری رح

دینور شهریست از شهرهای جنبل نزدیک قرمیسین از بزرگان مشایخ عراق
اند و در علم ظاهری و باطنی و کرامات یگانهٔ آفاق و از اکمل مریدان سید
الطایفه حضرت شیخ جنید بغدادی اند و از اقران رویم و نوری اند رحمهم الله
ایشان فرموده اند چهل سال است که بهشت را با هرچه در وست بر من عرض
میکنند گوشهٔ چشم بعاریت بآن نداده ام وفات ایشان در سال دو صد و نود و نه

حضرت شیخ احمد اسود دینوری رحمه الله

نام پدر ایشان عطار است از کبار مشایخ و مرید ممشاد دینوری بوده اند وفات
ایشان در ماه ذی حجه سال سه صد و شصت و هفت هجری بوده

حضرت شیخ محمد عمویه رحمة الله

نام پدر ایشان عبد الله است از اجلۀ مشایخ زمان خویش بوده اند و مرید شیخ احمد اسود دینوری اند **حضرت شیخ الشیوخ رویم** کنیت ایشان ابو محمد است و ابوبکر و ابو الحسین و ابو سلیمان نیز گفته اند و نام پدر ایشان احمد بن یزید بن رویم است و اصل ایشان از بغداد بوده عالم و فقیه و بسیار بزرگ در علوم ظاهر و باطن را کسب نموده بودند و آنرا پوشیده میداشتند مرید کامل و شاگرد رشید سید الطایفه حضرت شیخ جنید اند خواجه عبد الله انصاری گفته اند اگرچه رویم خود را شاگرد جنید مینمود اما وی بهتر است از حضرت جنید و من موئی از وی دوست تر دارم از صد جنید حضرت شیخ ابو عبد الله خفیف فرموده اند که هرگز دیدۀ من کس ندیده است همچو رویم که در توحید سخن گفتی که گویند در او اخر عمر در میان دنیا داران خود را پنهان کردند اما بآن شغل محجوب نمیگشتند سید الطایفه فرموده اند که ما فارغ مشغولیم و رویم مشغول فارغ وفات ایشان در سال سه صد و ۳ هجری رو یداده و قبر در شونیزیه بغداد است ؁

حضرت شیخ ابو عبد الله بن خفیف رحمه الله

نام ایشان محمد است و اصل از شیراز و از ابنای ملوک بوده اند قطب وقت و مقتدای اهل طریقت و در ریاضت و مجاهدت بیمثل بوده اند مرید رویم اند

و منصور حلاج را دریافته بودند و با ابو الحسین مالکی و ابو الحسین مزین و ابو الحسین دراج صحبت داشته اند در علوم ظاهر و باطن کامل و شافعی مذهب بوده اند در تصوف ایشانرا تصانیف بسیار ست و طریقه خفیفه منسوب است بایشان و طراز مذهب شیخ حضور و غیبت است نقل ست که شیخ ابو عبد الله خفیف فرموده اند در ابتدا خواستم که بحج روم ببادیه رسیدم رسنی و دلوی داشتم تشنگی برمن غلبه کرد چاهی دیدم آهوئی ازان آب میخورد چون بسر چاه شدم آب بقعر چاه فرو شد گفتم خداوندا عبد الله قدر کم ازین آهو است آوازی شنیدم که این آهو رسن نداشت اعتماد بر ما داشت تو دلو و رسن داری رفتم خوش گشت دلو و رسن را بینداختم باز آوازی شنیدم که ما ترا تجربه کردیم اکنون باز گرد و آب خور باز گشتم آب بسر چاه آمده بود خوردم و طهارت کردم و نیز فرموده اند که وقتی مرا نشان دادند که در مصر جوانی و پیری همیشه مراقب میباشند آنجا رفتم دیدم هر دو بقبله نشسته اند سه بار برایشان سلام گفتم جواب ندادند گفتم بخدا سوگند که سلام مرا جواب دهید آن جوان سر برآورد و گفت یا ابن خفیف دنیا اندکیست و ازین اندک اندکی مانده ازین اندک نصیب بسیار بستان یا ابن خفیف مگر فارغی که بسلام ما می‌پردازی

می پردازی این بگفت و سه فرو برد و من گرسنه و تشنه بودم گرسنگی و تشنگی
را فراموش کردم و دل مرا اثری عظیم شد توقف کرده با ایشان نماز
پیشین و نماز عصر گذاردم و گفتم مرا پندی دهید گفتند یا ابن خفیف ما را از زبان
پند بود کسی باید که اصحاب مصیبت را پند دهد سه روز آنجا بودم در مدت خوردن
و خفتن در میان نبود با خود گفتم چه سود کند دهم تا مرا پندی دهند جوان سر برآورد
و گفت صحبت کسی طلب کن که دیدن او ترا از خدای یاد دهد و هیبت بر دل
تو افتد و ترا بزبان فعل پند دهد نه بزبان گفتار وفات ایشان در سال
سه صد و هفتاد و یک هجری بوده و قبر ایشان در شیراز و مدت عمر بقولی
نود و پنج سال و بقولی یکصد و چهار است ٥

حضرت شیخ ابو العباس نهاوندی رح

نام ایشان احمد بن محمد بن الفضل است و اصل ایشان نهاوند است شاگرد
جعفر خلدی و مرید شیخ ابو عبد الله خفیف اند شیخ ابو العباس فرموده اند
آنانکه خداوند همت اند اگر دست چپ ایشان را از و مشغول دارد به دست راست
دست چپ خود را ببرند و هم فرموده اند که دوازده سال مرا در این کار گرفت
دوازده سال سه بگریبان خود فرو بردم تا یک گوشه دل مرا بمن نمودند

و نیز گفته اند که همه عالم در آرزوی آنند که حق تعالی یکساعت ایشان را بود و من
در آرزوی آنم که حق تعالی یکساعت مرا بمن دهد تا بیندیشم که خود چه چیزم و کجایم
وفات ایشان سه صد و هفتاد هجری بوده است ؁

حضرت شیخ اخی فرخ زنجانی رحمه الله

مرید شیخ ابو العباس نهاوندی اند و از کبار مشایخ وقت ایشان را کرامات و
خوارق بسیار است وفات ایشان روز چهارشنبه غره رجب سال چهار صد و پنجاه و هفت هجری

حضرت شیخ وجیه الدین رحمه الله

از اجله مشایخ اند و صاحب کشف و کرامات نسبت ارادت ایشان بدو طرف
است و هر دو طریقه بسید الطایفه میرسد یکی از شیخ عمویه بممشاد دینوری
و دیگر از اخی فرخ زنجانی بردیم و ایشان پیر شیخ ابو النجیب سهروردی
اند و قبه ایشان در بغداد است ؁

حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره

کنیت ایشان ابو حفص است و لقب شیخ الشیوخ و نام عمر بن محمد البکری
سهروردی اند از اولاد ابو بکر صدیق اند رضی الله عنه شیخ الشیوخ و قطب
و غوث زمان عالم و عامل و فاضل و کامل و پیشوای وقت بوده اند و مذهب

ومذهب امام شافعی داشتند طریقه ایشان تمام متابع شرع وسنت پیغمبر صلعم بوده و در بغداد مشهورترین متاخران بوده اند مرید عم خود اند شیخ ابو النجیب سهروردی ذکر شیخ النجیب در سلسله کبرویه مذکور شده وحضرت قطب ربانی غوث صمدانی شیخ محی الدین عبد القادر گیلانی رضی الله عنه را دریافته اند و ببرکت ملازمت آنحضرت فواید عظیم وبهرهٔ تمام حاصل نموده اند وخواص وعوام بغداد را روی ارادت بخدمت ایشان بوده نقل است که شیخ شهاب الدین فرموده اند در جوانی بعلم کلام مشغول بودم وکتاب چند دران یاد گرفتم وعم من مرا ازان منع میکرد روزی عم من بزیارت حضرت شیخ عبد القادر رضی الله عنه آمد ومن با وی بودم مرا گفت حاضر باش که بر روی میرویم که دل وی از خدا تعالی خبر میدهد ومنتظر باش برکات دیدار ویرا چون بنشستم شیخ ابو النجیب گفت یا سیدا این برادرزاده من بعلم کلام مشغول است هر چند منع میکنم ازان باز نمی ایستد غوث الثقلین فرمودند ای عمر کدام کتاب حفظ کردهٔ گفتم فلان کتاب وفلان کتاب دست مبارک خود را بسینه من فرود آورد والله که یک لفظ ازان کتب بر حفظ من نمانده بود وخدا تعالی همه مسایل آنها بر خاطر من

فراموش گردانید و از علم لدنی مملو ساخت و مرا فرمودند که آنچه یافته ام
از برکت حضرت شیخ عبد القادر گیلانی ست نقل است از شیخ نجم الدین
مرید شیخ شهاب الدین که وقتی نزدیک شیخ خود در خلوت نشستم روز چهلم
در واقعه دیدم که حضرت شیخ شهاب الدین بر کوهی بلند نشسته اند و
جواهر بسیار پیش ایشان و خلقی بیشمار در دامن آن کوه جمع آمده اند شیخ
آن جواهر را بر خلق مے اندازند و آنها می چینند و همین که روکمی کرد باز زیاده
میشود گویا پیش شیخ چشمه ایست از جواهر چون از خلوت برآمده پیش
شیخ رفتم پیش از انکه ازین واقعه خبر کنم فرمودند آنچه تو در واقعه دیدی حق
است این و امثال این از برکت انفاس شیخ عبد القادر ست رضی
الله عنه ولادت شیخ الشیوخ در رجب سال پانصد و سی و نه هجری
بوده وفات در غره محرم سال ششصد و سی و دو رو ید اده و قبر ایشان
در درون شهر بغداد است و حضرت شیخ الشیوخ را مریدان بسیار بوده اند
همه فاضل و کامل و مشهور چون شیخ بهاء الدین ذکریای ملتانی و شیخ
نجیب الدین علی برغش و شیخ حمید الدین ناگوری و حضرت شیخ الشیوخ
را نیز تصانیف بسیار است

ذکر شیخ سعدی شیرازی رحمة الله

حضرت شیخ حمید الدین ناگوری رحمه الله

نام شیخ محمد بن عطا است و اصل و مولد ایشان بخاراست و از اکمل مریدان
شیخ الشیوخ اند و در فضیلت و طریقت یگانهٔ عصر و سبب ترک ایشان این بود
که در واقعه دیدند که حضرت رسالت پناه صلعم ایشان را بسوی خود طلب فرمودند
برای آن ترک تعلقات نموده سفر بغداد اختیار کرده بعد از رسیدن آنجا
مرید شیخ شهاب الدین سهروردی گشتند و با خواجه قطب الدین بختیار اوشی و
گنج شکر صحبت داشته اند ناگوری از آن جهت گویند که پیش از ترک و تجرید
قاضی شهر ناگور بودند وفات ایشان در سال ششصد و چهل و سه هجری
بوده و قبر ایشان بموجب وصیت پایان خواجه قطب الدین بختیار کاکی
در دهلی است و این فقیر بزیارت ایشان رسیده

حضرت شیخ نجیب الدین علی برغش رحمه الله

مولد ایشان شیراز و اصل از شام گویند از ابتدای حال محبت فقرا
می ورزیدند و با ایشان می بودند پدر هر چند لباسهای فاخره می ساخت و
طعامهای لذیذ میداد بآن التفات نمیکردند و می گفتند من جامه دنیا داران
نمی پوشم و طعام نازکان نمیخورم و پشمینه می پوشیدند و مرید شیخ الشیوخ شهاب

شهاب الدین سهروردی اند و عارف و کامل و عالم بوده اند و ایشانرا سخنان لطیف در رسالهای شریف بسیار است وفات ایشان در سال شش صد و هفتاد و هشت هجری بوده و قبر در شیراز است ؎

حضرت شیخ عبد الرحمن بن علی بزغش رح

لقب ایشان ظهیر الدین است مرید و خلیفه رشید پدر خود بوده اند و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند چون ایشان متولد شدند شیخ الشیوخ پاره از خرقه مبارک خود فرستاده اند که آنرا بپوشانند اول خرقه که در دنیا پوشیده اند آن بود وفات ایشان در سال هفت صد و شانزده هجری بوده است

حضرت شیخ بهاء الدین ذکریای ملتانی رح

کنیت ایشان ابو محمد است و ابو البرکات و نام پدر ایشان وجیه الدین بن کمال الدین علیشاه قریشی و باصل از ملتان در علوم ظاهر و باطن و فقه و حدیث و اصول و فروع عالم و کامل و قطب و غوث وقت و در عهد شیخ الاسلام و از بی نظیران روزگار و حنفی مذهب بوده اند از اکمل مریدان و اجل خلفا و جانشین شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی اند و صاحب کرامات عالیه و مقامات و خوارق ظاهره بوده اند گویند که چون از سفر حج مراجعت نموده بغداد

بغداد رسیدند شیخ الشیوخ را دریافته مرید شدند و طریق خرقه پوشیدن ایشان
چنین است که بعد از آنکه بخدمت شیخ الشیوخ رسیدند منتظر می بودند که کی خرقه
بپوشانند روزی در واقعه می بینند که سرور کائنات خلاصهٔ موجودات پیغمبر صلعم در
خانه نشسته اند و شیخ الشیوخ در پیش ایشان بر پای ایستاده و در آنخانه طنابی
بسته و خرقه چند بر آن طناب آویخته است و آنسرور مرا طلبیده اند و شیخ الشیوخ
دست مرا گرفته بعد پابوس آنحضرت صلعم مشرف گردانیدند آنسرور اشارت بخرقه
از خرقها که آویخته بود فرموده گفتند عمر این خرقه را به بهاء الدین بپوشان و شیخ
الشیوخ آنچنان کردند علی الصباح شیخ الشیوخ مرا اندرون طلبیدند چون بخدمت
ایشان رسیدم بآنخانه و همان خرقه بطناب آویخته دیدم شیخ الشیوخ بر خاسته
خرقه که حضرت رسالت پناه صلعم اشارت فرموده بودند مرا پوشانیده گفتند ای
بهاء الدین این خرقه رسول است صلعم و من در میان واسطه بیش نیم و کسی را بی اجازت
نتوانم داد و برخصت شیخ الشیوخ بملتان آمده متوطن شده بارشاد طالبان طالبان
مشغول شدند و خلق بسیاری از برکت قدوم ایشان بهدایت رسیدند و اهل آندیار
تمام مرید و معتقد ایشان شدند و الحال نیز چه اند یا رهمه مرید ایشانند و کرامات
و خوارق ایشان ظاهر است ولادت ایشان در سال پانصد و شصت و شش

هجری در قلعه کوت کرور رو نموده وفات روز پنجشنبه بعد از ادای ظهر هفتم ماه صفر
بسال ششصد و شصت و شش هجری بوده و مدت عمر یکصد سال و قبر ایشان
در شهر ملتان است در حصار قدیم ﷲ

حضرت شیخ فخر الدین عراقی رح

از اکمل مریدان شیخ بهاء الدین ذکریا اند و صبیه حضرت شیخ بهاء الدین نیز در خانه
ایشان بوده و اصل ایشان از همدان است در صغر سن حفظ قران کرده و
هژده سالگی تحصیل علوم نموده درس میگفتند دیوان ایشان مشهور است لمعات
نیز از تصانیف ایشان است صاحب کرامات و خوارق عادات بوده اند وفات
ایشان ذی قعده سال ششصد و هشتاد و هشت هجری بوده و مدت عمر هشتاد
و دو سال و قبر ایشان در قفای قبر شیخ محی الدین ابن العربی است در صالحیه دمشق

حضرت امیر حسینی سادات رح

نام ایشان حسین بن عالم بن ابی الحسین است و اصل ایشان از غور عالم بوده
اند در علوم ظاهر و باطن و کتاب کنز الرموز و زاد المسافرین و نزهت الارواح
و سوالات و گلشن راز از ایشانست و مرید حضرت شیخ بهاء الدین ذکریای
ملتانی اند وفات ایشان در دهم شوال سال هفتصد و هژده هجری بوده و قبر

در سفر خ هرات است حضرت شیخ صدر الدین محمد رح کنیت ایشان ابو الغنائم
است فرزند رشید و مرید کامل و خلیفه جانشین شیخ بهاء الدین ذکریا اند در
ملتان بخانقاه والد بزرگوار خود هژده سال بعد از ایشان بارشاد و تکمیل طالبان
و مریدان اشتغال داشتند ایشان را کرامات و خوارق بے نهایت است وفات
شیخ روز سه شنبه بست و سوم ذی حجه سال ششصد و هشتاد و چهار هجری
بوده و قبر ایشان در ملتان است نزدیک قبر پدر بزرگوار ایشان رحمهم الله

حضرت شیخ رکن الدین رحمه الله

کنیت ایشان ابو الفتح است و لقب ایشان فضل الله فرزند خلف و مرید رشید
و خلیفه پدر بزرگوار خود شیخ صدر الدین محمد بن شیخ بهاء الدین ذکریا اند پنجاه و دو
سال بر سجاده پدر و جد بزرگوار نشسته بارشاد طالبان قیام داشتند و صاحب
علوم ظاهر و باطن و کشف و کرامات و بس عظیم القدر و جلیل الشان بوده اند
نقل است که وقتی والده ایشان بسلام حضرت شیخ بهاء الدین آمده بودند دران
ایام که شیخ رکن الدین هفت ماهه در شکم ایشان بودند حضرت شیخ برخاسته
تعظیم نمودند والده شیخ رکن الدین را تعجب آمد که سبب تعظیم برای شخصے است که
در شکم شما است او چراغ خاندان و شفیع دودمان ماست وفات ایشان

در نهم جمادی الاول سال هفتصد و سی و پنج هجری روی داده مدت عمر
هشتاد و هشت سال و قبر ایشان نیز متصل قبر پدر و جد بزرگوار است

حضرت مخدوم جهانیان رح

نام ایشان سید جلال بخاری است موافق نام جد ایشان هشتاد و یک ...
از بخارا ازین قبیله بهندوستان آمد جد ایشانست که سید جلال بخاری سرخ
می گفتند چون از بخارا آمدند مرید حضرت شیخ بهاء الدین ذکریای ملتانی
شدند از بزرگان صحیح است جلیل القدر و جامع علوم ظاهر و باطن بوده اند
و ایشان را سه فرزند بوده است یکی سید احمد کبیر دوم سید بهاء الدین سوم
سید محمد و سید احمد کبیر را دو فرزند رشید قابل و سعادتمند بوده یکی
قطب وقت شیخ المشایخ و مشرف اهل زمانه و در روزگار یگانه مفرد اندر
بیان و اعیان مخدوم جهانیان و دوم سید راجوی قتال ایشان هم از
اولیا بوده اند اگرچه مخدوم جهانیان رتبه ظاهر و باطن پدر ایشان بوده
اند اما مرید شیخ رکن الدین بن شیخ صدر الدین ابن شیخ ذکریای ملتانی
اند و در هر وادی از برکت تربیت ایشان بکمال رسیده اند یگانه روزگار
گشتند و مخدوم جهانیان ازان جهت گویند که او ز مهدی بر روضه حضرت

حضرت شیخ بهاء الدین و شیخ صدر الدین رفته التماس عیدی کردند آواز
آمد که حق تعالی ترا مخدوم جهانیان گردانید و عیدی تو این است و چون بروضه
شیخ رکن الدین رفتند از آنجا نیز همین آواز آمد چون بیرون آمدند همه کس
مخدوم جهانیان بگفتند خوارق و کرامات زیاده از حد از ایشان بظهور رسید
و در مکه معظمه که رفتند با امام عبد الله یافعی ملاقات کردند و میان این دو عزیز
اتحاد و محبت بمرتبه رسیده که بالاتر از آن نباشد و از مکه معظمه که باز بسند و ملتان
آمدند در دهلی بحضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلی ملاقات نموده خرقه متبرکه
چشت را از ایشان پوشیدند ولادت ایشان اول شب جمعه برات سال
هفتصد و هفت هجری وفات وقت غروب آفتاب روز چهارشنبه عید الضحی
سال هفتصد و هشتاد و پنج واقعه شده و مدت عمر شریف هفتاد و هشت
سال و سه ماه و بست و شش روز و قبر در اچه ملتان است

برهان الدین قطب عالم رح

کنیت ایشان ابو محمد است و نام عبد الله بن ناصر الدین محمد بن مخدوم جهانیان
درین قبیله اکثری بهنگ و صاحب حال و در علم ظاهر و باطن بکمال و مرید آبای
کرام خود بوده اند خوارق و کرامات علیه از ایشان بظهور پیوسته نقل

بیرون

است که شبی بجهت تهجد برخاسته بودند چون شب تاریک بود پای ایشان
بچوبی رسیده آزار یافت و ایشان نه‌دانستند که آن چیست فرمودند سنگ است
یا آهن یا چوب یا چه چیزست چون صبح شد و مردم آنرا دیدند برو شی که از زبان
ایشان برآمده بود آن چوب پاره بحالت اصلی مانده و شمه هم سنگ و هم
آهن و هم چیزی دیگر که تشخیص آن نمیتوان کرد شده بود تا امروز که سال هزار و چهل
و نه هجری است نزد فرزندان ایشان در احمداباد که مسکن ایشان بود موجود
است ولادت ایشان چهاردهم رجب سال هفتصد و نود وفات وقت
طلوع آفتاب هشتم ذی حجه سال هشتصد و پنجاه و شش هجری بوده و مدت
عمر شصت و هشت سال و چهار ماه و بیست و چهار روز و قبر ایشان در موضع
بتوه از مضافات احمداباد گجرات واقع است

مهنگ

چیزی دیگر

طلوع

حضرت سراج الدین محمد شاه عالم

کنیت ایشان ابوالبرکات و نام محمد بن قطب عالم مرید و خلیفه رشید پدر
بزرگوار خود اند و صاحب کرامات بلند و مقامات ارجمند بوده اند و بظاهر
و باطن سید وقت خود گویند که حلیه ایشان بحلیه مبارک پیغمبر صلعم مشابه و موافق
بوده و عمر نام والدین و دایه ایشان نیز مطابق عمر شریف و نام والدین

والدین در رضعهٔ آنحضرت بوده علیه الصلوة و السلام نقل است که ضعیفه مرید
ایشان بود و یک پسر داشت چهار پنج ساله بیماری بهم رسانده فوت شد
آن ضعیفه برنج و فزع تمام آمده دست بدامن ایشان زد و الحاح نمود که تا فرزند
مرا من باز ندهید دست از دامن شما باز ندارم چون عجز و تضرع از حد گذشت
تسلی او نموده بدرون رفتند و ایشانرا نیز فرزندی بود صغیر آن طفل را
برداشته بدو دست روی باسمان کردند و گفتند الهی ان طفل شد این
طفل فی الحال بدست ایشان جان بسپرد و بیرون آمده آن ضعیفه
را گفته نمودند برو که فرزند تو زنده است چون آن زن بخانه رفت فرزند
خود را زنده یافت ولادت ایشان هفدهم ذیقعده سال هشتصد و هفده
وفات شب شنبه بیستم جمادی الآخر سال هشتصد و هشتاد هجری بوده و
مدت عمر شصت و سه سال و قبر ایشان در شهر احمداباد بزار و تبرک ط
الحمد لله که با تمام رسید و باختتام انجامید بپاس امداد روح مقدس
مطهر حضرت پیر دستگیر غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنه
ذکر اکابر و اولیای پنج سلسله مشهور و معروف که سلسله معظمه قادریه و سلسله
متبرکه نقشبندیه و سلسله علیه چشتیه و سلسله شریفه کبرویه و سلسله مکرمه

سہروردیہ قدس اللہ اسرارہم باشد و انکہ مدار استقامت عالم و انتظام امور اخروی بنی آدم ازین سلسلہای عالیہ است و اکثر اہل اسلام از خواص و عوام خارج ازین سلسلہای نیستند چرا کہ بے وسیلہ و دستگیری این بزرگان دین رسیدن بمطلب اصلی و سلامت بردن ایمان ازینجہان پس دشوار است و نجات در عقبی بے انکہ کسی درین سلسلہای عالیہ منتظم باشد بآسانی متصور نیست چنانچہ در خبر است از حضرت رسالت پناہ صلعم کہ روز قیامت بندۂ نومید ماندہ باشد از مفلسی کردار خود حق سبحانہ و تعالی گوید بندہ من فلان دانشمند را در فلان محل می شناختی فلان عارف را میشناختی گوید میشناختم گوید برو کہ ترا بوی بخشیدم پس وقتیکہ بشناخت نسبت پیوند و سبب نجات میگردد بہر دوستان او گرفتن سیرت ایشان و سہل بردن باحسان با ایشان بہتر و اولیتر لہذا ہرکس خود را دریک سلسلہ منسلک میسازد و این فقیر خود را در سلسلہ متبرکہ معظمہ قادریہ منتظم کردانید و دست در دامن باسعادت قطب ربانی غوث صمدانی پادشاہ مشایخ امام ائمہ پیر دستگیر حضرت شاہ محی الدین عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ زدہ امیدوار است کہ از برکت آن سید السادات نجات کونین حاصل باشد

نماید و حق تعالی این کمینه بنده خود را با ایشان بخشد بد انکه اسامی بزرگان که درین سلسلها مذکور شده اند عدد ایشان منحصر درین نیست بلکه از اکابر و مشایخ این سلسلها بسیاری از اکمل اولیا و صاحب مقامات علیا بوده اند اما چون تاریخ ولادت و وفات ایشان بهم نرسید و نیز برای رعایت ترتیب ارادت و نسبت خرقه دست بدست که از ربط نیفتد این فقیر بذکر همین بزرگان عالیشان و عالیجاه اختصار نمود ٭ ذکر مشایخ متفرقه و اکابر که سوای سلسلهای مذکور اند چه از متقدمین و چه از متاخرین چون ترتیب سلسلهای ظاهر نشد اما تاریخ تولد و وفات بهم رسید از نجهت احوال ایشانرا در فصل علیحده به ترتیب سال وفات نوشت ٭

حضرت مالک دینار رحمه الله

از تبع تابعین و مقتدای وقت و پیشوای زمان خود و در تجرید و توکل یگانه و بحضرت شیخ بصری صحبت داشته اند و مالک ازان جهت گویند که وقتی در کشتی سوار شدند چون بمیان دریا رسیدند اهل کشتی مزد طلب کردند گفتند هیچ ندارم ایشانرا چندان زدند که بیهوش افتادند چون بهوش باز آمدند باز دیگر مزد طلبیدند باز در جواب گفتند ندارم دیگر بار ایشانرا بردند گفتند پای ...

در دریا می اندازیم چون این را گفتند ماهیان از دریا بر آمدند و در دهن هر یک دیناری ایشان دست را دراز کرده یک دینار گرفتند و باینها دادند چون اهل کشتی این واقعه را مشاهده نمودند در پای ایشان افتادند عذر گناه خواستند مالک دینار از کشتی فرود آمده بالای آب روان گشتند و از نظر اهل کشتی غایب شدند نقل است که پیغمبر نموده حق تعالی است حضرت سید المرسلین را دو چیز داده است که نه جبرئیل را داده و نه میکائیل را یکی اذکرونی فاذکرکم یعنی چون یاد کنید مرا من شما را یاد کنم دوم ادعونی استجب لکم دعا از من طلبید تا من قبول کنم فرموده اند در بعضی کتب آسمانی دیده ام که حق تعالی پیغمبر ما به هر عالمی که دنیا را دوست دارد کمترین چیزیکه بادی کنم آن بود که حلاوت ذکر و مناجات خویش از دل او بردارم وفات ایشان در سال یکصد و سی هجری بوده

حضرت شیخ حبیب عجمی قدس سره

کنیت ایشان ابو محمد است و اصل از فارس و ایشان را حبیب عجمی میگفتند مرید شیخ حسن بصری اند و بسیاری از ایمه و مشایخ کبار را دریافته اند نقل است که خونی را بر دار کردند همدران شب خونی را بخواب دیدند در

در بهشت خرامان با حلها پرسیدند تو قتال بودی این درجه از کجا یافتی
گفت دران ساعت که مرا بردار کردند حبیب عجمی بگذشت در حق من دعا
کرد اینهمه از برکت آنست وفات ایشان درسال یکصد و پنجاه و شش هجری
بوده و قبه ایشان در بصره است ط

حضرت شیخ سفیان ثوری رح

کنیت ایشان ابو عبد الله است و نام پدر ایشان سعید کوفی الاصل بوده
اند از بزرگان و مقتدای و پیشوای اهل زمان بوده اند در علم ظاهر و باطن یگانه و از
مجتهدان یگانه و شاگرد حضرت امام اعظم رضی الله عنه بوده و بسیاری از مشایخ
را دیده اند و بیست و سال متصل شب نخفته اند فرموده اند هرگز حدیثی
نشنیدم از پیغمبر صلعم که بران عمل نکرده ام نقل است که ایشان هرگز از کسی
چیزی نمیگرفتند که اگر دانم دران جهان در بی‌نامی میگیرم و روزی ایشان بیمار
شدند خلیفه طبیب ترسای داشت حاذق پیش ایشان فرستاد چون
طبیب قاروره بدید گفت که از خوف الهی جگر این مرد خون شده و پاره پاره
از مثانه بیرون می آید در دینی که چنین مرد بود آن دین باطل نباشد این
گفت و فی الحال اسلام آورد خلیفه گفت پنداشتم که طبیبی بربالین بیمار فرستم

خود بیمارش طبیب فرستادم شیخ عبدالله مبارک فرموده اند که از هزار و صد
بزرگ شنیده ام که میگفتند فاضلتری از سفیان ندیده ام گویند چون استاد را
حج فوت شده بود آهی کشید ایشان گفتند چهار حج کرده ام همه بتو دادم تو
این آه بمن ده گفتا دادم آن شب بخواب دیدند که ایشان را میگویند که سودی
کردی اگر بر همه اهل عرفات قسمت کنی توانگر شوند نقل است که پیغمبر فرمود
که ده جزو است نه از ان رعایت و یکی از بهر خدا اگر از ان یک جزو که از بهر
خداست در سالی یکقطره از چشم باید بسیار بود و هم فرموده اند زهد نه
پلاس پوشیدن و نه نان جو خوردن است لیکن دل در دنیا نه بستن است
و امل کوتاه کردن است و هم فرموده اند که اگر به نزدیک خدا شوی با گناه بسیاری
که میان تو و خدا بود آسان تر از انکه یک گناه میان تو و بندگان او بود
و فرموده اند یقین آنست که متهم نداری خدا را در هر چه بتو رسد وفات
ایشان به بصره سیم ماه شعبان سال یکصد و شصت و یکم هجری
بوده و بقولی شصت و دو و مدت عمر شریف شصت و سه سال چون
ایشان را غسل میدادند در پیشانی ایشان نوشته دیدند فسیکفیکهم الله

حضرت داود بن نصر طائی رحمة الله

کنیت ایشان ابوسلیمان است شاگرد امام المسلمین ابوحنیفه کوفی اند رضی الله عنه و مرید حبیب راعی دارند و از قدمای مشایخ و جامع علوم ظاهر و باطن و فقیه ابقیا بودند با فضیل عیاض و سلطان ابراهیم ادهم صحبت داشته اند نقل است که یکی در پیش ایشان نشسته بود و در ایشان می نگریست فرمودند نظر چنانچه بسیار گفتن کراهیت دارد و بسیار دیدن نیز مکروه است ایشان فرمودند ای پسر اگر سلامت خواهی دنیا را تو وداع کن و اگر کرامت خواهی بر آخرت تکبیر گوی که این هردو محل حجاب است وفات ایشان در سال یکصد و شصت و دو و بقولی شصت و پنج هجری بوده و قبر ایشان در بغداد است

حضرت عتبه بن غلام رحمه الله

نام پدر ایشان آبان بن صمعه است از متقدمان و بزرگان مشایخ و مقتدای اینقوم و صاحب احوال و مقامات عالیه بوده اند و از تبع تابعین و مرید حضرت شیخ حسن بصری اند و صایم الدهر میبودند روزی با شیخ حسن بصری بکنار دریا میرفتند ایشان بر آب روان شدند شیخ تعجب نموده گفتند ای عتبه این مرتبه بچه یافتی فرمودند که تو سی سال است کز آن میکنی که می کنی و من آن میکنم که او میخواهد و این اشارت بتسلیم و رضا است گویند شبی تا روز

نخفتند همین گفتند اگر عذاب کنی ترا دوست دارم و اگر عفو کنی دوست دارم
روزی شخصی پیش ایشان آمد گفت ای شیخ میخواهم که از تو چیزی بخرم
گفتند بخواه چه میخواهی گفت خرما میخواهم گفتند خرمای تر نبود زنبیلی بدست او دادند که پر از
خرمای تر بود وفات ایشان در سال یکصد و شصت و هفت هجری بود

حضرت امام عبد الله بن مبارک رح

شاگرد حضرت امام اعظم اند رضی الله عنه در فنون علوم جامع و صاحب
کشف و کرامات و از معاصران سفیان ثوری و فضیل عیاض بوده اند
و مشایخ کبار را دریافته اند نقل است که روزی در کوچه میگذشتند نابینایی
را گفتند که عبد الله مبارک می آید هرچه می باید بخواه نابینا گفت دعا کن تا
حق تعالی چشم من باز دهد ایشان دعا کردند همان لحظه حق تعالی چشم باز
داد و صاحب کشف المحجوب نوشته اند که والده امام عبد الله روزی
بباغ بطلب ایشان رفت و ایشان را خفته یافت و دید که ماری بزرگ شاخ
ریحان در دهان گرفته مگس از روی ایشان میراند ولادت ایشان در
سال یکصد و هژده و وفات در ماه رمضان سال یکصد و هشتاد و یک هجری بود

حضرت محمد صبیح المشهور با بن سماک رح

کنیت ایشان ابو العباس است از قدمای و علمای اینقوم و صاحب مقامات
علیه و کرامات جلیه بوده اند و با سفیان ثوری صحبت داشته اند فرموده اند
بهترین تواضع آنست که خود را بر هیچکس فضل ننهی و فرموده اند طمع رسنی
است در گردن و بندیست بر پای بردار تا برهی وفات ایشان در سال
یکصد و هشتاد و سه هجری بوده

حضرت شقیق بن ابراهیم بلخی قدس سره

کنیت ایشان ابو علی و اصل ایشان از بلخ است از قدمای مشایخ و صاحب
کرامات ارجمند و مقامات بلند و مقتدای زمان خود بوده اند حضرت
امام موسی کاظم را دریافته اند و با سلطان ابراهیم ادهم صحبت داشته اند
و حنفی مذهب بوده اند روزی از سلطان ابراهیم ادهم پرسیدند که شما
در معاش چه میکنید گفتند چون می یابیم شکر میکنیم و چون نیابیم صبر میکنیم
شیخ شقیق فرمودند ما چون یابیم ایثار کنیم و چون نیابیم شکر کنیم سلطان بوسه بر سر
ایشان دادند و گفتند استاد توئی روزی شخصی بخدمت ایشان آمد و گفت
ایها الشیخ گناه بسیار دارم و میخواهم که توبه کنم گفتند که دیر آمدی گفت زود آمدم
گفتند چرا گفت هر که پیش از مرگ آید اگرچه دیر آمده باشد زود آمده است

شیخ فرمودند سه چیز قرین عزتست فراغت دل و سبکی حساب و راحت نفس و
سه چیز لازمه توانگر است رنج تن و شغل دل و سختی حساب شهادت ایشان
در سال یکصد و نود و چهار هجری بوده قبر ایشان در ختلان است ٭

حضرت شیخ یوسف اسباط رح

صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند جامع در علوم ظاهر و باطن و در تجرید و توکل
یگانه بوده اند و شیخ فرید الدین عطار ایشان را از زهاد تابعین نوشته اند گویند
هفتاد هزار درم میراث یافته اند و هیچ ازان صرف خود ننموده بفقرا دادند برگ
خرمای یافتند و مزد آنرا قوت خود میکردند وفات ایشان در سال یکصد و نود و
شش هجری واقع شده است ٭ **حضرت ابو سلیمان دارانی**
نام ایشان عبد الرحمن بن احمد بن عطیه است و از قدمای مشایخ شام اند
و علمای این قوم در زهد و ورع یگانه و پیشوای زمانه خود بوده اند و دارا دهی است از دهات
دمشق از ایشان پرسیدند که حقیقت معرفت چیست گفتند آنست که مراد جز
یکی نبود در دو جهان وفات ایشان در سال دو صد و پانزده هجری بوده و قبر
در موضع دار است **حضرت شیخ بشر مریسی رحمه الله** نام پدر ایشان
غیاث است که مولای زید بن الخطاب بوده از متقدمان مشایخ اند و اصل ایشان

ایشان از نریس ست و آن قریه ایست از توابع مصر گفته اند که در دلی که دنیا
مقام کند بیرون میرود از ان دل آخرت و نیز گفته که از سخنان اینطایفه هیچ
چیز بمن قسر از نگرفت تا انکه دو گواه عدل از کتاب و سنت بران نیافتم و نیز گفته
اند افضل اعمال خلاف خواهش نفس ست وفات ایشان در ذی حجه سال
دو صد و هژده هجری و بقولے نوزده بوده است ط

حضرت شیخ فتح بن علی موصلی رحمه الله

اصل ایشان از موصل ست و از متقدمان مشایخ موصل بوده اند و با سی
کس از بزرگان صحبت داشته اند که همه ابدال بودند ایشان فرموده اند که
اول بار که عبدالله حبیق را رحمه الله دیدم مرا گفت یا خراسانی چهار چیز هیش
نیست چشم و زبان و دل و هوا چشم جائی منگر که نشاید و بزبان سخنی مگو
که خدای در دل تو بخلاف ان داند و دل نگاهدار از خیانت و کبر بر مسلمانان
و هوا نگاه دار در سر و هیچ مجوی باد و گر این هر چهار بدین صفت نباشد
خاکستر بر سر باید کرد که آن در شقاوت تو بود وفات ایشان روز عید الضحی
سال دو صد و بست هجری بوده گویند روز عید دیدند که مردم قربان میکنند
گفتند الهی میدانی که چیزی ندارم که برای تو قربان کنم من این دارم پس

انگشت بر گلو نهادند و بیفتادند چون مردم نگریستند برحمت حق پیوسته بودند
و خط سبزی بر گلوی ایشان ظاهر بوده

حضرت شیخ بشر حافی قدس سره

کنیت ایشان ابونصر و نام پدر ایشان حارث بن عبد الرحمن بن عطاء
بن ماهان بن عبد الله و اصل ایشان از مرو است از قدمای مشایخ و بزرگان
اینقوم و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند مقیم بغداد و از اوتاد عراق
بوده اند مرید خال خود اند علی حیترم صحبت داشته اند و با امام احمد حنبل
رضی الله عنه و فضیل عیاض قدس الله گویند تا ایشان در حیات بودند هیچ
چارپایی در راه های بغداد روث نکرد بجهت حرمت تعظیم ایشان که همیشه پابرهنه
می بودند روزی مردی را ستوری روث انداخت فریاد برآورد که بشر از عالم
برفت چون تحقیق کردند چنان بود **نقل** است که پیغمبر صلعم را بخواب دیدند
که می فرمایند ای بشر میدانی که خدایتعالی چرا ترا برگزیده از میان اقران
بلند گردانید مرتبه ترا گفتند یا رسول نه فرمودند از بهر آنکه متابعت سنت من کردی
و حرمت داشتی صالحان را و نصیحت کردی برادران راه و دوست داشتی مرا و اصحاب
و اهلبیت را ولادت ایشان بقول ابن کثیر شامی در بغداد سال دوصد

دو صد و پنجاه هجری است وفات ایشان روز چهارشنبه دهم محرم سال
دو صد و بیست و هفت هجری بوده و قبر بیرون شهر بغداد است و چون
برحمت پیوستند آواز نوحه جنیان از خانه ایشان بگوش مردم میرسید و
بعد از وفات ایشان را بخواب دیدند پرسیدند که خدا تعالی با تو چه کرد گفت
که امرزید مرا و آنها را که بر جنازه من حاضر شدند و آنها که مرا دوست دارند تا
بقیامت

حضرت شیخ احمد بن الحواری رح

کنیت ایشان ابو الحسن است و اصل از دمشق مرید ابو سلیمان دارانی اند
والد ایشان نیز از مشهوران و عارفان بودند و خاندان ایشان خاندان
زهد و ورع بوده از بزرگان این قوم و ممدوح مشایخ اند گویند ایشان را با
ابو سلیمان دارانی عهدی بوده که هرگز مخالفت فرمان او نکنند روزی سلیمان
در مجلس سخن میگفتند ایشان آمدند و با ابو سلیمان گفتند تنور تافته شد
چه میفرمائی ابو سلیمان جواب ندادند سه بار مکرر گفتند ابو سلیمان را دل
به تنگ آمد گفتند برو و در آنجا بنشین ابو سلیمان ساعتی مشغول شدند بعد از آن
یاد ایشان آمد که با احمد چه گفته ام فرمودند احمد را بجوئید در تنور خواهد بود چون
جستند در تنور یافتند و یکموی ایشان نسوخته بود وفات ایشان در سال

دو صد و سی و دو هجری بوده است ط

حضرت شیخ حاتم بن عنوان اصم

کنیت ایشان ابو عبد الرحمن و اصل از بلخ حنفی مذهب و مرید شیخ شقیق بلخی
و صاحب علوم ظاهر و باطن بوده اند گویند ایشان اصم نبوده اند ضعیفه
با ایشان سخن میگفت در اثنای سخن از وی بادی جدا شد بجهت دفع خجالت او
گفتند آواز بلند ترکن که من نمی شنوم و خود را چنان فرا نمودند که گوش
ایشان کراست و آنرا نشنیده اند ضعیفه شادمان شد و این لقب بر ایشان
بماند گویند بسفر میرفت یکی از ایشان وصیت خواست فرمودند اگر یار خواهی
خدای بس و اگر همراه خواهی کرام الکاتبین بس و اگر عبرت خواهی دنیا بس
و اگر مونس خواهی قرآن بس و اگر کار خواهی عبادت خدا بس و اگر وعظ
خواهی مرگ بس و اگر اینکه گفتم پسندیده نیست دوزخ ترا بس فرموده اند
شهوت سه قسم است یکی در طعام و دیگر در گفتار و دیگر در نظر پس نگاه دار
خویش را با عتماد خداوند و زبان را براست گفتن و چشم را بعبرت نگریستن وفات
ایشان در سال دو صد و سی و هفت هجری بوده بموضع باسجرد که از نواحی ختلان

حضرت شیخ احمد بن خضرویه قدس سره

کنیت ایشان ابو حامد است و اصل ایشان از بلخ مرید حاتم اصم و از بزرگان
مشایخ خراسان اند سلطان ابراهیم ادهم و حضرت شیخ بایزید بسطامی و ابو تراب
نخشبی و ابوحفص حداد را دیده و طریقه ملامتیه داشتند و جامه بروی لشکریان
داشتند شیخ احمد فرموده اند هر که درویشانرا خدمت کند به چیز مکرم شود
تواضع و حسن ادب و سخاوت و گفته اند هیچ خواب گران نیست از خواب
غفلت وفات ایشان در سال دو صد و چهل هجری بوده و مدت عمر بود
و پنج سال ست و قبر در بلخ است **شیخ ابو العباس حمزه بن محمد**
حارث بن اسد محاسبی رح
از متقدمان مشایخ هرات و مستجاب الدعوة بودند فرموده اند هر کرا صحبت
اولیا آراسته نسازد به هیچ پند آراسته نگردد وفات ایشان دو صد و چهل
و یک هجری بوده **حضرت شیخ ذو النون مصری رحمه الله** کنیت ابو
عبد الله است و اصل از بصره از علمای و قدمای مشایخ در جوع اولیا و قت
با ایشان بوده گویند چهل سال روز و شب پشت بدیوار نهاده اند جز به دو زانو
ننشستند پرسیدند این محنت چه است فرمودند شرم دارم که در مشاهده الهی
بنده وار نه نشینم طریقه محاسبه با ایشان است منسوب و سخن ایشان اند در توحید

و تجرید بود و مذهب نداشتن رضا است و از جمله مقامات وفات ایشان
در بغداد سال دو صد و چهل هجری روی داده نیز چنین آورده‌اند که حضرت
ذوالنون مصری رحمه الله کنیت ایشان ابوالفیض است و نام ثوبان بن
ابراهیم و اصل ایشان از اخمیم مصر است شاگرد حضرت امام مالک و مرید
اسرافیل و از بزرگان این قوم و کبار مشایخ و پیشوای اهل طاعت و صاحب
ریاضت و کشف و کرامت و در تجرید و توحید یگانه و سر عارفان زمانه بوده
اند تا در حیات بودند خود را چنان پنهان داشتند که بر حقیقت حال ایشان
هیچکس واقف نگشت بزرگی و خوارق حضرت شیخ زیاده از آن است که
در قید ضبط در آید روزی همراه جماعتی در کشتی نشستند بازرگانی را گوهری
گم شده به اتفاق کردند که ایشان برده اند میرنجانیدند و اهانت میرسانیدند
چون کار از حد گذشت گفتند خداوندا تو میدانی که من نه برده ام هزاران
ماهی سر از دریا برآوردند و در دهان هر یکی گوهری یکی از اینها بگرفتند
و بایشان دادند اهل کشتی چون این واقعه را دیدند در پای ایشان می افتادند
و عذر میخواستند و همین نقل را صاحب کشف المحجوب از زبان ذوالنون
مصری قدس سره نسبت بجوان مرقع داری که اندر یک کشتی با ایشان

ایشان بوده مینمایند فرموده‌اند هرگز از نان و آب سیر نخوردم تا معصیت
کردم خدا را و نه قصد معصیت در من پدید آمد گویند چون میخواستند بنماز مشغول
شوند می‌گفتند بار خدایا بکدام قدم آیم بدرگاه تو و بکدام زبان گویم راز تو
و بکدام دیده نگرم بقبله تو و بکدام لغت گویم نام تو از بیچارگی بی سرمایگی
سرمایه ساختم و بدرگاه تو آمدم فرمودند راه راست آنرا است که از خدای
ترسان است چون ترس برخاست از راه افتادی و فرمودند دوستی
با کسی کن که بتغیر تو متغیر نگردد و فرمودند معرفت قرار نمیگیرد در شکمی که از
طعام پر باشد و نیز فرموده اند که توبه عوام از گناهان است و توبه خواص
از غفلت فرموده اند علامت محبت خدای آنست که متابعت حبیب خدا
کند در اخلاق و افعال و اوامر و سنن حضرت شیخ را پرسیدند که از
مردم پرهیزکارتر کیست فرمودند آنکس که زبان خود نگاه دارد و پرسیدند علامت
توکل چیست فرمودند طمع از خلایق منقطع گردانیدن پرسیدند اندوه
کرا بیشتر فرمودند بدخوترین مردمان را پرسیدند دنیا چیست فرمودند هر چه
ترا از حق مشغول دارد پرسیدند سفله کیست فرمودند آنکه بخدای راه نداند
دنیا ورزد شیخ فرمودند ای مریدان علما را ملاقات کنید بجهل یعنی اسرار خود

را از ایشان پوشیده دارید و زنار را بر عبث که رعبث شما دیده بعضی از
عبادت را الشما بیا سوزند و اهل معرفت بسکوت بیچی بهتر عارف حرف
گفتن خوب نیست وفات ایشان در بیست و ششم شعبان سال دو صد
و پنج هجری واقع شده **نقل** است که چون برحمت حق پیوستند آن شب
هفتاد کس رسول صلعم را بخواب دیدند که آنحضرت میفرمایند دوست خدای
ذوالنون خواهد آمد باستقبال او آمده ام و چون جنازه ایشان را می بردند
مرغان بسیار بر جنازه پر در هم بافتند چنانکه همه خلق را السایه خود پوشیدند
و هیچکس از آن قسم مرغان ندیده بود و خلق از آن کارے که نسبت بایشان
داشتند باز آمدند و تائب گشتند و قبر حضرت شیخ در مصر است و بر قبر ایشان
نوشته یافتند چنانکه بخط آدمیان مانند بود ذوالنون حبیب الله من الشوق
قتیل الله و بعضے از منکران هرگاه آن نوشته را بتر اشیدند باز نوشته
بیافتند **حضرت شیخ ابوتراب نخشبی قدس سره** نام ایشان
عسکر بن الحصین است و بقولے عسکر بن محمد بن الحصین از اکمل مشایخ
خراسان بوده اند و با بو حاتم عطار بصری و حاتم اصم صحبت داشته اند
و بر قدم تجرید سیاحت بسیار نموده اند گفته اند توکل آنست که خود را در

در دریای عبودیت افگنی و دل در خدای بسته داری اگر دهد شکر کنی و اگر باز گیرد صبر کنی وگفته اند مینت از عبادت چیزی منفعت تر از اصلاح خواطر دل با فرد عبیر خلد کرد ســـ دامن بشت غبار کرز دل بارغته باشی وفات ایشان در هفدهم جمادی الاول سال دو صد و چهل و پنج هجری بوده چون در بادیه بصره برحمت حق پیوستند بعد از چندین سال جماعه بانجا رسیدند و ایشانرا دیدند رو بقبله ایستاده و خشک گشته و عصا در دست و رکوه در پیش نهاده و از درنده ها هیچ ضررـــ نرسیده حضرت شیخ ابراهیم بن عیسی رحمه الله اصل ایشان از اصفهانست با معروف کرخی صحبت داشته اند و از متقدمان مشایخ و صاحب کشف و کرامات بوده اند فرموده اند هر گاه خواهی کسی را از اولیای حق بشناسی این بگوی هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم وفات ایشان در اصفهان سال دو صد و چهل و هفت هجری واقع شده حضرت شیخ ذکریای بن یحیی الهروی از کبار مشایخ مستجاب الدعوة بودند امام احمد حنبل رضی الله عنه فرموده اند ذکریای از جمله ابدالست وفات ایشان در هرات ماه رجب سال دو صد و پنجاه و پنج هجری بوده شیخ ابو عبدالله السنجری رحمه

از بزرگان مشایخ خراسانند و با ابو حفص صحبت داشته اند و بارها بر قدم تجرید
سفر کرده اند شخصی ایشان را گفت یکدینار زر سرخ دارم میخواهم بتو بدهم مصلحت
چه می بینی گفتند اگر بدهی ترا بهتر و اگر ندهی مرا بهتر فرمودند هر واعظی که توانگر
از مجلس او نه درویش برخیزد و درویش نه توانگر او نه واعظ است وفات
ایشان در سال دو صد و پنجاه و پنج بوده **شیخ محمد بن علی حکیم الترمذی**
قدس سره کنیت ایشان ابو عبد الله است طریقه حکیمیه منسوب است
بایشان و سخن ایشان در اثبات ولایت است از متقدمان و محتشمان مشایخ
اند و صاحب تصانیف بسیار در احادیث اسناد عالی داشتند و از خواص
یاران امام اعظم رضی الله عنه صحبت دار خضر بودند علیه السلام و هر روز یکشنبه با
خضر علیه السلام ملاقات میکردند و واقعات از یکدیگر می پرسیدند گویند یکبار
تصانیف خود را در آب انداختند خضر علیه السلام آنهمه را پیش ایشان باز آورد
و گفت خود را بیش بدین مشغول مدار ایشان گفته اند صد شیر گرسنه در
در رمه گوسفند این چنین تباه نکند که یکساعت شیطان کند و صد شیطان آن
تباهی نکند که یکساعت نفس آدمی **نقل** است که در جوانی صاحب حسن بوده اند
زنی صاحب جمال ایشان را بخود دعوت کرد با او التفات نکردند وقتی آن زن خبر یافت

یافت که بباغ رفته اند خود را بیار است وآنجا رفت از باغ بگریخته و زن عقب او در
میدوید با او توجه نکردند بعد از مدتی که بسن گشتند این سخن بیاد ایشان آمد و در
خاطر گذشت چه بودی اگر حاجت آن زن روا کردمی بعد از آن تایب گشتمی چون
این در خاطر خطور کرد اندوهناک شده گفتند ای نفس خبیث در جوانی در
خاطر این بود اکنون بعد از ریاضتهای بسیار در پیری پشیمانی حسود بجهت این
خطره سه روز ماتم داشتند بعد از سه روز پیغمبر صلعم را بخواب دیدند فرمودند
ای محمد رنجور مشو نه از آن است که در روزگار تو رجعتی است بلکه آن خاطر از آن بود
که از ایام جوانی تا حال چهل سال دیگر بگذشت و مدت ما از دنیا دورتر گشت
و دور افتادیم ترا جرمی نیست و در حال تو قصوری نرفته و آنچه دیدی از
دراز کشیدن مدت مفارقت ماست و ازین باید دانست که درین ایام که سال
هزار و چهل و نه هجری است و از زمان پیغمبر صلعم دورتر گشته در دلها و عملها و نیتها
خصوصا در دنیا داران چقدر تفاوت رفته باشد و وفات ایشان در سال
دو صد و پنجاه و پنج هجری واقع شده حضرت شیخ یحیی بن معاذ رازی
قدس سره کنیت ایشان ابو ذکریا است و لقب واعظ در باب ایشان
بعضی از اکابر گفته اند خدای را دو یحیی بود یکی از انبیا و دیگر از اولیا و اول

کسی که از مشایخ پس از خلفای راشدین بر منبر شد ایشان بودند باین لسان
گفتند قومی اند که میگویند ما بجای رسیدیم که ما را نماز نباید کرد گفتند بگویید
رسیده اند اما به دوزخ گویند که روزی با برادر بدهی میگذشتند برادر ایشان گفت
خوش دهی است فرمودند خوشتر ازین دل آنکس است که ازین ده فارغ است
و گفته اند با مردمان سخن کم گوئید و با خدای بسیار گفته اند یک گناه بعد از توبه
زشت تر بود از هفتاد گناه پیش از توبه گفتند سه خصلت از صفات اولیاست
اعتماد بر خدای در همه چیز و بی نیاز بودن بدو از همه چیز و رجوع کردن با او
در همه چیز و گفته اند منتهای همنشین صدیقانست پرسیدند نشان محبت
چیست فرمودند آنچه به نیکوی زیاده نشود و بجفای نقصان نه پذیرد شخصی
گفت مرا وصیت کنید فرمودند سبحان الله چون نفس من از من قبول
نمی کند دیگری چون قبول کند و گفته اند الهی تو دوست میداری که من ترا
دوست دارم با آنکه بی نیازی پس من چگونه دوست ندارم با همه احتیاج
و گفته اند الهی اگر من نتوانم که از گناه باز ایستم تو میتوانی که گناه بیامرزی و
گفته اند الهی مرا عمل بهشت نیست و طاقت دوزخ ندارم اکنون کار بفضل
تو افتاده وفات ایشان در سال دو صد و پنجاه و هشت هجری گردیده

رد نداده و قبر ایشان در نیشابور است در قبرستان معمر حضرت شیخ
ابو حفص حداد رحمه الله نام ایشان عمرو بن سلمه است و اصل ایشان
از نیشابور است از بزرگان زمان و شیخ ملامت مرید عبد الله باوردی و استاد
ابو عثمان حیری اند با سید الطایفه جنید ملاقات کرده اند گویند روزی
می گذشتند یکی را متحیر و گریان دیدند پرسیدند چه حال داری گفت خری داشتم
گم شده جز آن هیچ نداشتم ایشان توقف کردند و گفتند بعزت تو که گام
بر ندارم تا خر او باز نرسد در حال خر او پدید آمد نقل است که یکی از ایشان
طلب وصیت کرد گفتند یا اخی لازم یک در باش تا همه درها بر تو گشاده
گردد و لازم یک سید باش تا همه سادات ترا گردن نهند و گفته اند کرم انداختن
دنیا است برای کسی که بآن محتاج است نقل است که حضرت شبلی ایشان را
چهار ماه مهمانی کردند و هر بار حلوای و طعامی دیگر ساختند و چون بوداع رفتند
گفتند یا شبلی اگر به نیشابور آئی میزبانی و جوانمردی بتو آموزم گفتند یا
ابو حفص چه کردم فرمودند تکلف کردی و متکلف جوانمرد نبود مهمان را چنان
بایست داشت که خود را تا با آمدن مهمان گرانی نه آید و برفتن شادمانی
نه چون تکلف کنی آمدن بر تو گران آید و در رفتن بر دل آسانی شود هر کرا با مهمان

حال این بود جوانمرد بود وفات ایشان در سال شصت و چهار هجری
و بقولی دو صد و شصت و پنج واقع شده حضرت شیخ علی بن موفق
بغدادی رح از قدمای مشایخ عراق و بزرگان این قوم بوده اند حضرت
شیخ ذو النون مصری را دیده اند و سفر بسیار کرده و هفتاد حج گذارده اند
و می بعد از حج با خود تاسف میگفتند که میروم و می آیم نه دل و نه وقت من
خود در چه شمارم آن شب حق تعالی را بخواب دیدند که ایشانرا گفت ای
پسر موفق تو بخانه خویش خوانی کسی را که نخواهی اگر من ترا نخواستمی نخواندمی
گویند روزی در راه کاغذی یافتند و در آستین خود نگاه داشتند چون از
آستین بر آوردند دیدند که دران کاغذ نوشته اند ای ابن موفق از فقر
میترسی و حال انکه پروردگار توام و ایشان گفته اند خداوندا اگر من ترا
از بیم آتش دوزخ می پرستم در دوزخ فرود آر و اگر باُمید بهشت می پرستم
هرگزم دران جا جای مده و فرود میار اگر بمهر می پرستم یکدیدار بنمای و بس ازانچه
هر چه خواهی بکن وفات ایشان در سال دو صد و شصت و پنج هجری بوده
و قبر ایشان در هرات است نزدیک باغ سعید و گویند که شیخ الاسلام خواجه
عبدالله انصاری هر وقت سوار به انجا رسیدی فرود آمدی و بادب بگذشتی

حضرت شیخ احمد بن وهب رحمه الله

کنیت ایشان ابوجعفر است و اصل از بصره گفته اند هر که بطلب قوت برخاست نام فقر از وی برخاست وفات ایشان در سال دو صد و هفتاد هجری بوده

حضرت شاه شجاع کرمانی قدس سره

کنیت ایشان ابوالفوارس است و از ابنای ملوک بوده اند و مرید ابوحفص حداد اند بصحبت بسیاری از مشایخ رسیده اند چون ابوتراب نخشبی و ابوذراع بصری و ابوعبیده بصری گویند شاه چهل سال نخفتند وقتی در خواب شدند حق تعالی را بخواب دیدند پس از آن پیوسته خواب کردندی چنانچه ایشانرا خفته یا در طلب خواب می یافتند شاه گفته اند علامت صبر سه چیز است ترک شکایت و صدق رضا و قبول قضا بدلخوشی وفات ایشان بعد از سال دو صد و هفتاد هجری اتفاق شد

حضرت حمدون قصار قدس سره

کنیت ایشان ابوصالح است و نام پدر ایشان عماره و طریقه قصاریه منسوب بایشان است و درین طریق اظهار و تشهیر بود صاحب کرامات و امام اهل ملامت و در مذهب سفیان ثوری بودند با ابوتراب نخشبی و علی نصرآبادی و ابوحفص صحبت داشته اند اول کسی که از ایشان [illegible] بعراق برده اند و احوال

بگفتند سهل تستری و سید الطایفه گفتند اگر روا بودی که پس از پیغمبر صلعم
پیغمبری بودی حمدون بودی ایشان گفته اند هر چه خواهی که پوشیده بود بر کس
اشکارا مکن و گفته اند من شما را بدو چیز وصیت کنم صحبت علما و اجتناب از
جهال و گفته اند توکل دست بخدای زدن است و گفته اند اگر توانی که کار خود
بخدای بازگذاری بهتر است از انکه بحیله و تدبیر مشغول شوی و گفته اند من
نیک خوئی را ندانم الا در سخاوت و بد خوئی را نشناسم مگر در بخل و گفته اند
تواضع آن بود که کسی را بخود محتاج نه بینی در دو جهان وفات ایشان در
سال دو صد و هفتاد و یک هجری بوده و قبر ایشان در هرات است

شیخ فتح بن شخرف قدس سره

کنیت ایشان ابو نصر است و اصل از مرو و از قدمای مشایخ خراسان اند
گویند در حالت نزع با خود چیزی میگفتند مردم گوش داشتند میگفتند الهی
اشتد شوقی الیک فعجل قدومی علیک بار خدایا بسیار شده شوق من بسوی تو
تعجیل کن رفتن مرا نزد خود چون ایشان را بشستند بر ساق پای ایشان نوشته
دیدند که الفتح لله وفات ایشان پانزدهم شعبان سال دو صد و هفتاد
و سه هجری بوده بر جنازه ایشان سی هزار کس نماز گذاردند ط

حضرت شیخ ابو عبد اللہ مختار

نام پدر ایشان محمد بن احمد و اصل از ہرات ست و از متقدمان و بزرگان مشایخ
ہرات اند و پیر شیخ ابو العلی بن مختار العلوی الحسینی فرمودہ اند طعام چنان خور
کہ او را خوردہ باشی نہ او ترا اگر تو او را خوردی ہمہ نور شود و اگر او ترا ہمہ درد گردد
وفات ایشان در سال دو صد و ہفتاد و ہفت ہجری بودہ و قبر در ہرات است

حضرت شیخ ابو عبد اللہ مغربی رحمہ

نام ایشان محمد اسمٰعیل ست استاد ابراہیم خواص و ابراہیم بن شیبان کرمانشاہی و مرید ابو الحسن علی رزین اند و ایشان مرید خواجہ عبد الواحد زید
و ایشان مرید شیخ حسن بصری اند قدس اللہ اسرارہم وقتی بر سر کوہ
سینا سخن مے گفتند سخن بجائے رسید کہ گفتند بندہ با او چندان نزدیکی جوید کہ
فرو ماند فرد اسنگ از کوہ می جستند و پارہ پارہ شدند و بہامون مے آمد و گفتہ اند چون
خوار ترین مردم درویشی بود کہ با توانگران مداہنہ کند و عظیم ترین خلق را تواضع
کند وفات ایشان در سال دو صد و ہفتاد و نہ ہجری بودہ و مدت عمر یکصد
و بیست و دو سال و قبر ایشان بر سر کوہ سیناست شیخ ابو عبد اللہ
الخاقانی الصوفی رحمہ از کبار صوفیہ بغداد اند وفات ایشان در سال

دو صد و هفتاد و نه هجری بوده **حضرت سهیل بن عبد الله تستری** قدس سره کنیت ایشان ابو محمد ست و حنفی مذهب مرید ذو النون مصری
واز کبار علمای این طایفه و او تاد عراق اند و جامع بودند میان حقیقت و شریعت
طریقه سهیلیه منسوب بایشان است و بنای این طریقه بر اجتهاد و مجاهده نفس ست
صاحب کشف المحجوب نوشته اند سهیل بن عبد الله تستری آنروز که از مادر
زاد صایم بودند و آنروز که از دنیا برفت نیز صایم بود از ایشان پرسیدند
که نشان بدبختی چیست گفتند که ترا علم دهد و توفیق عمل ندهد و عمل دهد و اخلاص
ندهد که عمل کنی بیکار کنی و دیدار و صحبت دهد با نیکان و ترا قبول ندهد گفته اند که
در شبانروزی هر که یکبار خورد این خوردن صدیقان ست گفته اند هر که گرسنگی
کشد شیطان گرد او نگردد بحکم خدا تعالی گفته اند در سر همه آفتها سیر خوردن ست
و گفته اند هر وجدی که کتاب و سنت گواه آن نبود باطل باشد و گفته اند هیچ
معصیتی عظیم تر از جهل نیست و گفته اند بزرگترین کرامات آنست که خوی بد خود را
بخوی نیک بدل کنی و گفته اند هیچ معصیتی بزرگتر نیست از فراموشی حق و گفته
اند خداوند را هر روزی و شبی و ساعتی عطایاهاست و بزرگترین عطایا آنست
که ترا ذکر خود الهام کند و گفته اند هیچ یاری دهی نیست الا خدای و هیچ دلیلی نیست

نیست الا رسول خدای صلعم هیچ زادی نیست الا التقوی و هیچ عملی نیست الا صبر
و گفته اند خدای ما خلق را بیافرید و فرمود بمن راز گوئید و اگر راز نمیگوئید بمن نگرید
و اگر این نکنید حاجت از من باز خواهید و گفته اند هرگز دل زنده نشود تا نفس
نمیرد و گفته اند تصوف اندک خوردن ست و با خدای آرام گرفتن و از خلق
گریختن و گفته اند توکل آنست که اگر چیزی بود و اگر چیزی نبود در هر دو حال یکسان
باشی و گفته اند عبودیت رضا دادن است بفعل خدای و گفته اند نفس از
سه صفت خالی نیست کافرست یا منافق یا مرائی وفات ایشان در ماه
محرم سال دو صد و هشتاد و سه هجری بوده و این قول اصح است و مدت عمر
شریف هشتاد گویند روزی که جنازه ایشانرا برداشتند مردم بسیار جمع بودند
جهود هفتاد ساله که آن مشغله را شنید بیرون آمد چون بجنازه رسید آواز برآورد
که ای مردمان آنچه که من مے بینم شما می بینید گفتند چه می بینی گفت فرشتها
از آسمان مے آیند و خود را بر جنازه مے مالند و مسلمان شد حضرت شیخ
ابو سعید خراز روح الله نام ایشان احمد بن عیسی ست و لقب خراز
و اصل ایشان از بغداد و طریقه خرازیه منسوب ست بایشان و اول کسیکه
در فنا و بقا عبارت کرد ایشان بودند و از بزرگان و قدمای مشایخ اند و

اندر علم توحید و اشارت امام و یگانه مشایخ بودند شیخ الاسلام فرموده اند
که در علم توحید همه پر و بالند و از مشایخ هیچکس از وی شناسم و نزدیک است
که خراز پیغمبرے بودی از بزرگی و مرید محمد بن منصور طوسی و در ارشاد مریدان
ایشان بوده اند و با ذوالنون مصری و سری سقطی و بشر حافی و غیر ایشان
از اجله اکابر صحبت داشته اند گویند وقتی در عرفات بودند حاجیان دعا
میکردند و میزاریدند ایشان گفتند مرا آرزو آمد که من هم دعا کنم باز گفتم چه دعا کنم
چیزی نمانده که با من نکرده باز قصد دعا کردم هاتفی آواز داد که پس وجود
حق دعا میکنی یعنی پس از یافت ما از ما چیزی خواهی ایشان گفتند وقت
عزیز خود را جز بعزیزترین چیزها مشغول مکن و گفته اند علم آنست که در عمل آرد
ترا و یقین آنست که برگیرد ترا وفات ایشان در سال دو صد هشتاد و شش
هجرے بوده و بقولے دو صد و هشتاد و پنج و یا هفت و قبر در مکه معظمه است

حضرت شیخ عباس بن حمزه نیشاپوری رح کنیت ایشان ابو
الفضل است و با ذوالنون مصری صحبت داشته اند و حضرت بایزید بسطامی
را دیده وفات ایشان در ماه ربیع الاول سال دو صد و هشتاد و هشت
هجرے بوده **حضرت شیخ ابو حمزه بغدادی رحمه الله** نام ایشان

ایشان محمد بن ابراهیم است با بشر حافی و سری سقطی و ابوتراب نخشبی
صحبت داشته اند و مرید حارث محاسبی اند و از اقران ابوالحسین نوری
و خیر نساج بودند مدتی در بغداد از قرب الهی خبری می اندیشیدند از خود
غایب گشتند همچنان در رفتن ایستادند چون با خویشتن آمدند خود را در بادیه
دیدند زیر سیل

حضرت شیخ ابوحمزه خراسانی رح

اصل ایشان
از نیشاپور است و از جمله مشایخ و در توکل یگانه بوده با ابوتراب نخشبی و
شیخ ابوسعید خراز صحبت داشته اند و از معاصران سید الطایفه بوده اند
صاحب کشف المحجوب نوشته اند که روزی در بیابانی ایشان در چاهی افتادند
چون سه روز بگذشت گروهی بانجا رسیدند با خود گفتم که ایشان را آواز دهم
باز گفتند که خوب نباشد که از غیر مدد خواهم شکایت کنم که خداوند من مرا در
چاه انداخته شما برآرید آن گروه بر سر چاه آمدند گفتند این چاه در میان
راه است مبادا بیخبری بیاید و بیفتد تا بجهت ثواب سر این چاه را بپوشیم
ابوحمزه گفتند نفس من باضطراب آمد و از جان خود نومید شدم چون
آنها سر چاه پوشیده رفتند من با حق مناجات کردم و از غیر او ناامید
گشتم چون شب شد از سر چاه آوازی شنیدم چون دیدم سر چاه را

کسی بگشاد جانوری عظیم مثل اژدها دم خود را درون چاه انداخت دانستم که سبب نجات نیست و فرستاده حق است دم آنرا بگرفتم و مرا بیرون کشید تفی آواز داد که نیکو نجات یافتی یا ابا حمزه که بتلفی از تلفی ترا نجات داد نقل است که روزی سید الطایفه شیخ جنید ابلیس را دیدند برهنه بر گردن مردم میجست گفتند ای ملعون شرم نداری ازین مردم ابلیس گفت کدام مردم اینها مردم نیستند مردم آنها اند که در مسجد شونیزیه اند و جگرم سوخته اند چون در مسجد رفتند ابوحمزه خراسانی و ابوالحسین نوری و ابوبکر دقاق را دیدند سر در مراقبه نشسته ابوحمزه سر بر آورد و گفت دروغ گفت آن ملعون اولیای خدای ازان عزیزتر اند که ابلیس را بر حال ایشان اطلاع باشد وفات ایشان در سال دو صد و نود هجری بوده حضرت شیخ ابوبکر دقاق رحمه الله نام ایشان محمد بن عبد القدس است جامع علوم ظاهری و باطنی بوده اند و با سید الطایفه صحبت داشته اند و از اقران ابوالحسین نوری و ابوحمزه خراسانی اند وفات ایشان در سال دو صد و نود هجری بوده حضرت شیخ ابراهیم الخواص رحمه الله کینت ایشان ابو اسحق و صاحب بغداد هستند صاحب صحو و در طریق توکل و التجرید یگانه و از خاصان درگاه الهی بوده اند و از اقران سید الطایفه جنید و نوری و صحبت

وصحبت دار خضر علیه السلام شیخ اسلام گفته اند که شیخ ابو الحسین خرقانی
گفت در میان سخنانی که ابراهیم خواص با من میگفت این بود که اگر با خضر صحبت
یابی توبه دار اگر از بهری شبی بگذرد ازان توبه کن ممشاد دینوری فرموده اند
نیم خواب بودم در مسجد بمن نمودند خواهی که دوستی از دوستان یابی برخیز
و بر سر تل توبه شو بیدار شدم برف میبارید آنجا رفتم و ابراهیم خواص را دیدم
مربع نشسته و گرد بر گرد وی مقداری از سری سبز هیچ از برف و با همه برف
که بر سر وی آمده بود در عرق غرق گفتم این منزلت بچه یافتی گفت از خدمت
فقیر وفات ایشان در سال دو صد و نود و یک هجری بوده یوسف بن حسین
ایشانرا شسته و دفن کرده بعلت شکم برحمت حق پیوستند گویند هر باری
که فارغ می گشتند غسل میکردند و آن روز که از دنیا برفتند هفتاد بار غسل کرده
بودند و سه بار عظیم بود بار آخر در آب برفتند و قبر ایشان در زیر حصار
طبرک صفاهان است حضرت شیخ ذکریای بن دلویه کنیت ایشان
ابو یحیی است و از اهل نیشاپور بودند و از کسب خود قوت می ساختند وفات
ایشان در نیشاپور سال دو صد و نود و چهار هجری بوده حضرت شیخ
ابو الحسن نوری رحمه الله نام ایشان احمد و ابو سهل محمد بن محمد

مشهور اند بابن بغوی و پدر ایشان از بغشور است که مابین هرات و مرو واقع
شده مولد و منشا ایشان بغداد است و نوری ازان جهت گویند که چون
در خانهٔ تاریک سخن میگفتند از نور باطن ایشان خانه روشن میشد و بنور حق اسرار
مریدان میدانستند مرید سری سقطی اند ذوالنون مصری را دیده بودند و با محمد علی
قصاب و احمد بن الحواری صحبت داشته اند و از اقران سید الطایفه اند در
طریقت مجتهد و صاحب مذهب بوده اند ایشانرا از مشایخ وقت امیر القلوب
گفته اند و وجد و حالی عظیم داشتند طریقه ایشانرا نوریه گویند و معاملت
ایشان موافق جنیدیان است و قاعده مذهب ایشان تفضیل تصوف باشد
بر فقر و در صحبت ایثار میفرمودند که کس نفس در دنیا نزدیک من دوستتر از
هزار سال آخر نیست از بهر آنکه این سرای خدمتست و آن سرای قربت و قربت
بخدمت باشد نقل است که روزی شیخ غسل میکردند دزدی جامه ایشانرا برد و
هنوز از آب بیرون نیامده بودند که باز آورد و عذر خواست و هر دو دست او خشک شده
بود بگفتند الهی چون این جامه باز آورد تو دست این را باین باز ده شیخ فرمودند تصوف
ترک کردن جمیع حظوظ نفس است و نیز فرموده اند من لم یعرف الله تعالی
فی الدنیا لم یعرفه فی الاخرة هر که نشناخت خدای را در دنیا نشناسد او را در

در آخرت از اکمل مریدان و اکابر ایشان بودند مشایخ فرموده اندکه
هیچکس در زمان ابوالحسن نوری چون او نیکو طریقت و عالی سخن نبوده
شیخ الاسلام گفته اند جوانی خراسانی نزد ابراهیم قصار آمده گفت میخواهم
نوری را ببینم گفت او چند سال نزدیک ما بود هیچ از دهشت بیرون نیامد
یکسال دیگر گرد شهر میگشت و باکس نیاسخت و در سال دیگر در ویرانه
خانه بگرفت و هیچ بیرون نیامد مگر بنماز و سالی خاموشی گزید و با هیچکس
سخن نگفت آن جوان گفت میخواهم البته او را ببینم ابراهیم او را بنوری
دلالت کرد چون بشیخ رسید از وی پرسیدند با که صحبت داشته گفت
با ابوحمزه خراسانی شیخ گفتند آن مرد که از قرب نشان میدهد و
اشارت میکند گفت آری گفتند چون با وی رسی ویرا سلام گوئی بگو که
اینجا ماییم قرب بعد بعدست شیخ ابن عربی فرمایند قرب نگویند تا مسافت
نباشد و تا مسافت بود و کانکی بجای پس قرب بعد بود وفات ایشان
در سال دو صد و نود و پنج هجری بوده و بقولی دو صد و هشتاد و
شش و اصح قول اول است چون شیخ ابوالحسن نوری برحمت حق پیوستند
سید الطایفه فرمودند هیچکس در حقیقت صدق سخن نگفت تا نوری بمرد

که صدیق زمانه او بود حضرت شیخ عمرو بن عثمان مکی الصوفی رحمه الله
کینت ایشان ابو عبدالله ست مرید سید الطایفه و استاد حسین بن
منصور حلاج اند و صحبت داشته اند با ابو سعید خراز و عالم بوده اند
بعلوم حقایق چون سخن ایشان باریک شد مردم بکلام منسوب داشتند
و مهجور ساختند و از مکه معظمه بیرون کردند چون بجده رفتند اهل آنجا ایشانرا
قاضی آنجا نمودند اصل ایشان از یمن ست از بزرگان و سادات این
قوم بوده اند بزرگان این طایفه گویند هرچه بر حسین آمد بسبب دعای عمرو
بن عثمان ست که ویرا از خود برنجانید وفات ایشان در بغداد سال
دوصد و نود و شش هجری بوده و بقولی دوصد و نود و یک و بقولی
دوصد و نود و هفت که سال وفات حضرت سید الطایفه است و قول
آخر اصح است حضرت شیخ ابو عثمان واعظ رحمه الله نام
ایشان سعید بن اسمعیل بن منصور ست و مولد و منشاء وی بوده
بعد از ان به نیشاپور انتقال نمودند و هم در انجا رحلت فرمودند وفات
ایشان در سال دوصد و نود و هشت هجری ست حضرت شیخ سمعون
بن محب الکذاب کینت ایشان ابوالحسن ست و بقولی ابوالقاسم

ابوالقاسم خود را کذاب لقب کرده بودند بسببی که در نفحات الانس مذکور ست و تا کذاب میگفتند ایشانرا بازمی نگریستند در علم محبت یگانه بودند با سری سقطی و محمد بن علی قصاب و ابو احمد قلانسی رحمهم الله صحبت داشته اند و از اقران حضرت شیخ جنید و حضرت شیخ ابو الحسین نوری بوده اند هر شبانروزی پانصد رکعت نماز میکردند حضرت شیخ ابو احمد قلانسی گفته اند مردی بر فقرا در بغداد چهل هزار درم نفقه کرد سمنون گفت یا ابو احمد ما را استطاعت این نفقه نیست برخیز تا بگوشه رویم و بهر درمی یک رکعت نماز بگذاریم پس بمداین رفتیم و چهل هزار رکعت نماز گذاردیم وفات ایشان در سال دو صد و نود و هشت هجری رو یداده

حضرت شیخ ابو عثمان حیری قدس سره

نام ایشان سعید بن اسمعیل نیشا بوری ست و حیره محله ایست از محلات نیشا پور اما اصل ایشان از ری ست مرید شاه شجاع و ابو حفص حداد و یحیی بن معاذ رازی صاحب کشف المحجوب فرماید که حق سبحانه و تعالی مر ابو عثمان را از سه پیر سه مقام عنایت بود مقام رجا از یحیی معاذ یافت و مقام غیرت از صحبت شاه شجاع

و مقام شفقت از صحبت ابوحفص و در همین محل صاحب کشف المحجوب
می نویسد مرید را روا باشد که بصحبت شیخ پنج یا شش یا بیشتر ازین
برسد و از هر پیری و صحبتی دیرا کشف مقامی گردد با سید الطائفه و رویم
و یوسف ابن حسین و محمد فضیل بلخی صحبت داشته بودند و در ریاضت
اندر وقت خود یگانه و در ابتدای حال هشت سال اندر بیابانها عزلت
گزیدند چنانکه حس آدمی نشنیدند و از شفقت پیه ایشان بگداخت و جثها
بمقدار سوراخ جوال دوزی مانده و از صورت آدمیان بگشتند
پس از هشت سال فرمان صحبت آمد گفتند ابتدای صحبت با اهل خدای
و مجاوران خانه وی کنم تا مبارک بود قصد مکه معظمه کردند مشایخ
از آمدن ایشان بدل آگاه بودند باستقبال آمدند و ایشانرا بصورت مبدل
شده و بحالی که بجز رمق چیزی نمانده بود یافتند و گفتند یا اباعثمان
هشت سال برین صفت زیستی که آدم و ذریتش در روزگار تو عاجز
شدند بگوی که چرا رفتی و چه دیدی و چه یافتی و چرا باز آمدی گفتند
بسکر برفتم و آفت سکر دیدم و نومیدی یافتم و بعجز باز آمدم جمله
مشایخ گفتند یا اباعثمان حرام است که بعد از تو بر معبران که عبارت صحو

صحو و سکر کنند که اتصاف جمله بدادی و آفت سکر باز نمودی و از جمله
سخنان ایشان ست که گفته اند خلاف سنت در ظاهر علامت ریاسے
باطن بود و گفته اند خوف از عدل اوست و رجا از فضل او و گفته اند
هر که خدا یرا دوست دارد آرزومند خدای و لقای خدا بود و گفته اند
عاقل آنست که از هر چه بترسد پیش از انکه باو رسد کار آن بسازد وفات
ایشان در ماه ربیع الاول سال دوصد و نود و هشت هجری بوده
حضرت شیخ احمد بن محمد بن مسروق کنیت ایشان ابو العباس
و اصل از طوس ست از قدمای مشایخ و بزرگان این قوم بوده اند و در
بغداد سکونت داشتند و استاد شیخ علی رودباری و شاگرد حارث
محاسبی اند و با شیخ سری سقطی و محمد بن منصور طوسی صحبت داشته اند
حضرت سید الطایفه شیخ جنید از ایشان حکایات میکرده اند ایشان
فرموده اند هر کس ترک کند تدبیر از زندگانی میکند براحت و نیز فرموده اند
که بسیار نظر کردن بسوی باطل میبرد معرفت حق را از دل وفات شیخ
در سال دوصد و نه هجری بوده حضرت شیخ طلحه بن محمد صباح نیلی
رحمه الله از اکمل مریدان شیخ ابو عثمان حیری اند و صاحب مقامات

عالی وفات ایشان در سال سه صد و دو هجری روی داده

حضرت شیخ یوسف بن حسین رازی کنیت ایشان ابو یعقوب

و از قدمای مشایخ کبار و مرید ذوالنون مصری و شاگرد امام احمد حنبل اند و عمر دراز یافته با بسیار از این طائفه صحبت داشته اند فرموده اند شنیدم که ذوالنون اسم اعظم میداند مدتی خدمت وی کردم و درخواست تعلیم آن نمودم تا آنکه روزی طبقی با سر پوش که در سفره پیچیده بود بمن داد و فرمود بفلان دوست من برسان طبق را برداشته روانه شدم در راه بخاطرم گذشت که آیا در پیچه باشد خود را نتوانستم ضبط کرد چون وا کردم دران موشی بود و بدر رفت گفتم بمن استهزا کرد غضبناک بازگشتم چون مرا دید گفت هرگاه امانت داری موشی نتوانستی کرد امانت داری اسم اعظم را چون توانی نمود وفات ایشان در سال سه صد و سه یا چهار هجری بوده

حضرت شیخ ابو العباس بستی رحمه الله

نام ایشان عبد الله بن محمد بن نافع بن مکرم است و با اصل از بست است که در نواحی قندهار است در تاریخ ابن کثیر مسطور است که ابو العباس

العباس بستی هفتاد سال پهلو بر زمین نرسانید و بدیوار و ستون
تکیه نکرد و پای برهنه از نیشاپور بحرمین الشریفین رفت و مدتها
در بیت المقدس اقامت نموده وفات ایشان در ماه محرم سال
سه صد و چهار هجری بوده **حضرت شیخ ابو عبد الله بن جلا**
قدس سره نام ایشان احمد بن یحیی است و اصل ایشان از
بغداد بوده و ساکن گشتند بربلد دمشق از اجله مشایخ شام اند و
مرید ابوتراب نخشبی اند با سید الطایفه و نوری صحبت داشته اند وقتی
ابو الخیر تینانی ایشانرا دیدند که در هوا میروند آواز دادم که بشناختم
در جواب ایشان گفتند نشناختی شیخ الاسلام فرموده اند ابو
الخیر بشناخت شخص را میگفت و ابو عبد الله شناخت مقام و
شرف را وفات ایشان در سال سه صد و شش هجری بوده

حضرت شیخ حسین بن منصور حلاج قدس سره

کنیت ایشان ابو المغیث و اصل ایشان از بیضای فارس است
و صاحب سکر بودند و حلاج ازان جهت گویند که روزی بدکان
حلاجی که دوست ایشان بود رفتند و اورا بکاری فرستادند بجای

بانگشت اشارت کردند پنبه یکسو شد و پنبه دانه یکسو در باب ایشان
مشایخ رحمهم الله را اختلاف است بعضی مثل شیخ عمرو بن عثمان
مکی که پیر ایشان اند و ابو یعقوب نهرجوری و علی بن سهیل اصفهانی
وغیرهم از مشایخ متقدمین انکار کرده اند و مهجور ساخته اند و نسبت
بسحر میکنند اما جمعی چون شیخ ابابکر شبلی و ابو العباس بن
عطا و شیخ عبدالله خفیف و شیخ ابو القاسم نصر آبادی و شیخ ابو سعید
ابو الخیر و شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری و شیخ ابو القاسم
گرگانی و پیر علی هجویری صاحب کشف المحجوب و غیر ایشان از
متاخرین همه معتقد اند و بزرگ داشته اند و گفته اند مهجور معاملت
مهجور اصل نبود صاحب کشف المحجوب نیز بوده اند من معتقدوی ام
اما سخن او و اقتدار را نشاید حضرت خواجه محمد پارسا رحمة الله
در فصل الخطاب آورده اند که آنچه در بعضی کتب نوشته اند که سید
الطایفه شیخ جنید فتوی بقتل حسین ابن منصور نوشته اند این
افترای محض است بر سید الطایفه چه وفات ایشان پیش از قضیه
حسین ابن منصور بیازده یا دوازده سال بوده چنانچه از تاریخ وفات

وفات این دو عزیز ظاهر میشود آنچه برایشان آمد از غلبه شوق و جذبه عشق و محظوظ
نداشتن مراتب بود و جذبه عشق آنست که چون محبت بمرتبه اعلی رسد عاشق در آتش
بسوزد او را از خود خبر نماند و در نظرش جز یار در نیاید هر چه بیند از یار شناسد
او روز و شب در دیده ظاهر و باطن او یار باشد و جز یار در دو عالم هیچ نداند
و نه بیند و چون عاشق بر این منوال گردد یقین که هر چه در نظرش در آید از کثرت
یار پندارد چنانچه مولانا عبدالرحمن جامی نسبت بهمین حال فرماید **بیت**
بسکه در جان فگار و دیده زارم توئی ٭ هر چه پیدا میشود از دور پندارم توئی
و نیز بعضی از کبار عارفین فرموده اند **بیت** چو در خانهٔ دل بغیر از تو کس
نیست ٭ بهر شکل آئی تو باشی بدانم ٭ پس حسین ابن منصور در همین حالت
بودند که از بیخبری و جذبه عشق انا الحق گفتند در نظر ایشان هیچ چیز جز یار
در نیاید و چون صورت مثالی ایشان نیز بنظر افتاد آنرا هم صورت یار دانستند
اگر چه صورت ایشان بود چنانچه مجنون از کمال جذبه عشق در اواخر لیلی را
نشناخت و پرسید که این کیست گفتند لیلی است مقصود تو و محبوب تو گفت
لیلی خود منم **فرد** گر آن لیلی از خیمه بیرون شود ٭ همه کوه و صحرا چو مجنون
شود ٭ اگر چه در حقیقت مجنون لیلی نبود اما نهایت عشق و فنا و جذبه خود را

یار دیده و یار را خود و از کمال یگانگی و یکجهتی دو دلی برخاست والا بیت
چه نسبت خاک را با عالم پاک * که ادراک عاجز است از درک ادراک * قضیه
قتل ایشان در باب الطاق بغداد روز سه‌شنبه بیست و پنجم ذی حجه سال سه صد
و نه هجری واقع شده **حضرت شیخ ابو العباس بن عطا رحمه الله** نام
ایشان محمد بن احمد است بغدادی الاصل و از علمای مشایخ و ظرفای این قوم بوده
اند شاگرد ابراهیم مارستانی اند و با سید الطایفه و شیخ ابو سعید خراز صحبت
داشته اند و ایشان را تفسیری است بس نیکو بر تمام قرآن مجید بر زبان اشارات
وفات ایشان در ماه ذیقعده در سال سه صد و نه هجری بوده و بعضی سه صد و یازده
نیز گفته اند و الاصح قول اول و وزیر قاهره بالله خلیفه چون حسین منصور را کشت
از ایشان پرسید که چگوئی در حق حلاج گفتند تو در حق خود بپرداز و سیم مردمان باز
ده وزیر گفت تعریض میکنی و فرمود تا دندانهای ایشان را یکان یکان کنده بر سر
ایشان نشانیدند و در همین حالت برحمت حق پیوستند **حضرت شیخ ابوبکر
رازی قدس سره** نام ایشان محمد بن ذکریا است و از بزرگان این طایفه و زهاد
ایشانند گفته اند در مشایخ هیچکس از ایشان گریان تر نبوده و پیوسته عبادت
میکردند وفات ایشان در سال سه صد و ده هجری بوده **حضرت شیخ ابو**

الخیر حمصی روح الله روحه بارها بادیه کعبه را بر قدم توکل و تجرید طی نموده
اند وفات ایشان در سال سه صد و ده هجری بوده حضرت شیخ
ابومحمد حریری رحمه الله نام ایشان احمد بن محمد بن حسین است و گویند
حسین بن محمد و بقولی عبدالله بن یحیی از اکمل مریدان سید الطایفه اند
چون سید الطایفه وفات نمودند ایشانرا بجای سید الطایفه بنشاندند در فقه
و اصول امام بودند و با سهیل عبدالله تستری صحبت داشته اند گویند یکسال بمکه معظمه
مقام کردند و نخفتند و سخن نگفتند و پشت باز نه نهاده اند و پای دراز نکرده ایشان گفته‌اند
اخلاص ثمره یقین است و ریا ثمره شک و گفته اند مرجع عارفان بخدا در بدایت
بود و مرجع عوام بعد از نا امیدی وفات ایشان در سال سه صد و یازده و
بقولی چهارده هجری بوده در جنگ قرامطه از تشنگی برحمت حق پیوستند
حضرت شیخ بنان محمد الحمال قدس سره اصل ایشان از واسط است
و در مصر سکونت داشتند صاحب مقامات و کرامات علیه اند و با سید الطایفه
صحبت داشته اند و ابراهیم خواص را دیده بودند و از استادان نوری اند
و ایشان گفته اند در مکه نشسته بودم و نزدیک من جوانی بود شخصی درمی چند
پیش آن جوان نهاد و گفت مرا باین حاجت نیست آن شخص گفت بر فقیران و

مسکینان قسمت کن چنان کرد شب او را دیدم که در وادی برآ خود چیزی میجست
گفتم کاش برآ خود از آن درمها چیزی نگاه میداشتی گفت نمیدانستم که تا این
زمان خواهم زیست وفات ایشان در سال سه صد و شانزده هجری بوده و قبر
در سمرقند است حضرت شیخ محمد بن فضیل قدس سره کنیت ایشان
ابو عبد الله است و اصل از بلخ مرید شیخ احمد خضرویه اند متعصبان بیگناه ایشان را
از بلخ بیرون کردند روی بشهر کرده اهل شهر را نفرین کردند شیخ الاسلام گفته اند
پس از آن شهر بلخ صوفی بر نخاست ایشان گفته اند مریدی که در طلب دنیا
باشد آن نشان ادبار و نگونساری او ست و گفته اند زهد در دنیا ترکست و اگر
نتوانی ایثار کنی و اگر نتوانی خوار داری وفات ایشان در سال سه صد و نوزده هجری
بوده و قبر در سمرقند است حضرت شیخ ابو الحسین وراق نام ایشان
محمد بن سعد ست از کبار مشایخ نیشاپور و قدمای ایشانند و مرید ابو عثمان حیری
اند و عالم بوده اند گفته اند کرم در عفو آنست که یاد نکنی گناه یار خود را پس از آنکه
عفو کرده باشی وفات ایشان در سال سه صد و نوزده هجری است حضرت
شیخ ابو الحسین دراج قدس سره اصل ایشان از شهر بغداد است خادم
ابراهیم خواص اند و در سماع از عالم رفته اند وفات ایشان در سال سه صد [illegible]

سه صد و بیست هجری بوده **حضرت شیخ ابو عمرو دمشقی قدس سره** از کبار مشایخ شام بوده اند و با ابو عبد الله جلا و اصحاب ذو النون مصری صحبت داشته اند گفته تصوف آنست که غیر خدا را در نقصان بیند بلکه چشم بپوشد از ماسوای او بسبب مشاهده او که منزه است از جمیع نقصانها وفات ایشان در سال سه صد و بست هجری بوده **حضرت خیر النساج قدس الله** کنیت ایشان ابو الحسین است و نام محمد بن اسمعیل و اصل از سامره و مسکن ایشان بغداد و مرید سری سقطی و از اقران سید الطایفه شیخ جنید و استاد نوری و ابن عطا و حریری اند ابراهیم خواص و شبلی هر دو در مجلس ایشان توبه کردند شبلی را نزد سید الطایفه فرستادند و ایشان نساج بودند بسبب نساجی ایشان در نفحات الانس مذکور است گویند وقت نماز شام بود که ملک الموت سایه انداختند سر از بالین برداشته گفتند عفاک الله توقف کن که تو بنده خدائی و من بنده خدای ترا گفته اند که جان او بردار و مرا گفته اند چون وقت نماز آید بگذار از آنچه ترا فرموده اند فوت نشود و آنچه مرا فرموده اند فوت شود و پس طهارت کردند و نماز گذاردند و جان سپردند وفات ایشان در سال سه صد و بست و دو هجری بوده و مدت عمر یکصد و بیست سال **حضرت شیخ ابو بکر الواسطی قدس سره** نام ایشان محمد است ابن موسی و مشهوراند بابن فرغانی از قدمای اصحاب

سید الطایفه شیخ جنید و شیخ ابو الحسن نوری و از علمای مشایخ و عالم و جامع اند در علم
ظاهر و باطن و امام توحید و علم اشارت و صاحب مقامات و کرامت بوده اند شیخ الاسلام فرموده
اند که از زبان یک کس در خراسان آن توحید نیامده که از زبان واسطی و هم شیخ الاسلام
فرمایند که واسطی گفته آنکه گوید نزدیکم دور است و آنکه دور است در هستی او نیست است وفات در مرو
بوده بقول صاحب طبقات سلمی بعد از سه صد و بیست هجری و بقول صاحب محاسن الاخبار
سال سته صد و بیست است و قول ثانی اصح است و قبر نیز در مرو است حضرت شیخ
ابو بکر کتانی قدس سره نام ایشان محمد بن علی جعفر است و اصل از بغداد از مریدان
سید الطایفه شیخ جنید اند و سالها مجاور مکه معظمه بوده اند ایشان را چراغ حرم
میگفتند و در طواف دوازده هزار ختم کرده سی سال در حرم نشسته بوده اند و درین سی سال
شبانروزی یکبار طهارت تازه میکردند و در میان خواب نکردند و صحبت دار خضر علیه السلام
بودند حضرت رسول صلعم را اکثر در خواب میدیدند و سوالها میکردند و جوابها میشنیدند
چنانچه یک شبی پنجاه و یکمرتبه پیغمبر صلعم را بخواب دیدند وقتی پیغمبر صلعم فرمودند که هر روز
چهل و یکبار بگوید یا حی یا قیوم یا لا اله الا انت چون دنیا بمیرد دل وی نمیرد ایشان
گفته اند انس بخلق عقوبت است و قرب اهل دنیا معصیت است و با ایشان میل کردن
مذلت تصوف همه خلق است هر کرا خلق بیشتر و تصوف بیشتر و گفته اند محبت ایثار

ایثار است برای محبوب وگفته اند به تن در دنیا باش وبدل در آخرت وگفته اند شکر کردن
در موضع استغفار گناه است واستغفار در موضع شکر گناه وفات ایشان در سال سه صد
وبست ودو هجری بوده قبر در مکه معظمه است حضرت شیخ ابراهیم بن داوُد رح
کنیت ایشان ابو اسحق است واز جمله مشایخ شام اند ذوالنون مصری وسید الطایفه
وابو عبدالله جلا را دیده اند وعمر بسیار یافته اند ایشان گفتند عاجز ضعیف ترین خلق
آنست که عاجز بود از دست داشتن شهوات وقوی ترین آن بود که قادر بود بر ترک
آن وگفته اند آنچه کفایت بتو میرسد بی رنج اما مشغول ورنج در زیاده طلبی است وگفته
اند کفایت درویشان توکل است وکفایت توانگران اعتماد بر املاک واسباب
وگفته اند بس است از دنیا ترا دو چیز یکی صحبت درویش ودوم حرمت ولی وفات
ایشان در سال سه صد وبست وشش هجری بوده حضرت شیخ ابو الحسن
بن محمد مزین نام ایشان علی است واز مشایخ بغداد اند با سید الطایفه وسهیل
بن عبدالله تستری صحبت داشته اند ومجاور مکه معظمه بوده اند مزین دو اند یکی
مزین صغیر ودیگری کبیر ایشان مزین صغیر اند شیخ الاسلام گفته اند مزین
بشیری را سید گفت ثم اماته فاقبره شیر بر جای خود بمرد وچون بر سر کوه
رفت گفت ثم اذا شاء انشره شیر برپای خاست وزنده شد وفات

ایشان در سال سه صد و بیست و هشت هجری و بقولی سه صد و بیست و هفت هجری بوده و قبر در مکه معظمه است **حضرت شیخ ابوعلی ثقفی** رحمه الله تعالی نام ایشان محمد بن عبدالوهاب است ابوحفص حداد و حمدون قصار را دیده بودند وفات ایشان در سال سه صد و بست و هشت هجری بوده **حضرت شیخ ابومحمد مرتعش قدس سره** نام ایشان عبدالله بن محمد نیشاپوریست متوطن بوده اند ببغداد مرید شیخ ابوحفص حداد اند و سید الطایفه را دیده بودند شیخ ابوحفص ایشانرا سیاحت فرموده بودند هر سال هزار فرسنگ سفر میکردند پای برهنه و سر برهنه و به هیچ شهری زیاده از ده روز توقف نمیکردند گاه بودی که سه روز نمی بودند ایشان گفته اند هرگز خویشتن را با باطن خاص ندیدم تا خود را بظاهر عام ندیدم شخصی با ایشان گفت فلان بروی آب میرود فرمودند نزد من شخصی که مخالفت نفس کند بزرگتر است از آنکه در هوا و بروی آب رود وفات ایشان در سال سه صد و بیست و هشت هجری بوده **حضرت شیخ ابویعقوب نهرجوری رحمه الله** نام ایشان اسحق است بن محمد از علما و مشایخ بوده اند با سید الطایفه و عمرو بن عثمان مکی صحبت

صحبت داشته اند و سالها در مکه معظمه مجاورت کردند مرید ابو یعقوب صوفی اند
ایشان گفته اند دنیا دریاست و کناره آن آخرت است و کشتی آن تقوی و
مردم همه مسافر و گفته اند زوال نعمتی را که شکر آن نکنی و باید از نیست آمد که کفر
آن کنی و گفته اند هر که را اسیری بطعام بود همیشه گرسنه بود و هر که را توانگری
بمال بود همیشه درویش بود و هر که را حاجت خود وقصد خلق کند همیشه محروم
بود و هر که را در کار خود یاری از خدای نخواهد همیشه مخذول بود وفات ایشان
در سال سه صد و سی هجری بوده و قبر در مکه معظمه است **حضرت شیخ
ابو الحسن صایغ دینوری** نام ایشان علی بن محمد بن سهل
است از کبار مشایخ دینور اند و ساکن بودند مصر مرید شیخ ابو جعفر صیدلانی
و پیر شیخ ابو الحسن قرافی و ابو عثمان مغربی اند وفات ایشان شب
شنبه پانزدهم رجب سال سه صد و سی و یک هجری و بقولی سه صد و
سی بوده و قبر ایشان در مصر است **حضرت شیخ ابو بکر بن طاهر
دینوری** نام ایشان عبد الله بن حارث طائی ست و از کبار مشایخ
جبل و از اقران شبلی اند با ابو یوسف بن حسین صحبت داشته اند وفات
ایشان در سال سه صد و سی هجری بوده **حضرت عبد الله منازل**

قدس سره یگانهٔ روزگار و صاحب اسرار بود عالم بعلوم ظاهر و باطن
و محدث بوده اند و مرید حمدون قصار گفته اند هیچکس فریضه از فرایض
ضایع نکند اِلّا که مبتلا گردد بضایع کردن سنتها و هر که بترک سنت مبتلا
گردد زود باشد که در بدعت افتد و گفته اند ما بادب محتاج تریم که
به بسیار علم و گفته اند حقیقت فقر انقطاع است از دنیا و آخرت و مستغنی
شدن بخداوند دنیا و آخرت و گفته اند عارف آنست که از هیچ چیز عجبش
عجب نیاید وفات ایشان در سال سه صد و سی و یک هجری بوده

حضرت شیخ ابراهیم بن شیبان الکرمانشاهی

کنیت ایشان ابو اسحق و از مشایخ جبل و از اصحاب ابو عبدالله مغربی
و ابراهیم خواص بوده و گفته اند هر که حرمت مشایخ نگاه ندارد و بدعوی
های دروغ و کرامتهای بی معنی گرفتار شود و بآن فضیحت گردد وفات
ایشان در سال سه صد و سی و هفت هجری بوده حضرت شیخ
ابو علی مشتولی قدس سره نام ایشان حسن بن علی بن موسی
است و مشتول دهی است بر ده فرسنگی مصر شاگرد ابو علی کاتب و
ابو یعقوب سوسی اند وفات ایشان در سال سه صد و چهل هجری

هجری بوده و قبر در مشتول است حضرت شیخ ابوسعید اعرابی قدس
سره اصل ایشان از فارس بوده در نیشابور سکونت داشتند
از بزرگان مشایخ و مقتدای این طایفه بودند شاگرد شیخ ابوبکر شبلی اند
و شیخ ایشانرا بزرگ میداشتند وفات ایشان به نیشابور بوده در سال
سه صد و چهل هجری بوده حضرت شیخ جعفر الخذار رحمه الله
نام ایشان احمد بن محمد است و اصل ایشان از بصره و ساکن بودند
بمکه معظمه در وقت خود شیخ حرم بودند ایشانرا تصانیف بسیار است
و با سید الطایفه صحبت داشته اند وفات ایشان در سال سه صد
و چهل یا چهل و یک هجری بوده حضرت شیخ ابراهیم بن احمد
مولد الصوفی کنیت ایشان ابو محمد است و صحبت داشته اند
با سید الطایفه وفات ایشان در سال سه صد و چهل و یک هجری
بوده و قبر در شیراز است حضرت شیخ ابوالقاسم الحکیم
السمرقندی کنیت ایشان ابو اسحق از کبار مشایخ طریقه اند با
ابو عبد الله جلا و ابراهیم قصار رقی صحبت داشته اند وفات ایشان
سال سه صد و چهل و دو هجری بوده حضرت شیخ ابوالقاسم بن

عیسی البغدادی نام ایشان اسحق بن محمد بن اسمعیل است
با ابوبکر وراق صحبت داشته اند و ایشانرا تفسیر است بر بعضی آیتها
کلام مجید و فرقان حمید بسی نکات و اشارات مشایخ سلف در آن
جمع کرده اند روزی میان خلق نشسته بودند و علم میکردند یکی از بزرگان
بزیارت آمد و ایشانرا در همان کار مشغول دید سجاده بر روی حوض انداخت
و نماز کردند چون فارغ گشت مر او را گفتند ای برادر این خود کودکان
کنند مرد آنست که در میان چندین شغل دل با خدای عز و جل نگاه تواند
داشت وفات ایشان در روز عاشوره سال سه صد و چهل و دو هجری
بوده قبر در موضع جاکردیز سمرقند است حضرت شیخ
نام ایشان فارس است از خلفای حسین بن منصور
حلاج و معاصر امام ابو منصور ماتریدی بوده اند وفات ایشان روز
عاشورا سال سه صد و چهل و دو هجری بوده و قبر در جاکردیز سمرقند
است حضرت شیخ ابو العباس سیاری دخترزاده احمد
بن سیار اند و نام ایشان قاسم بن قاسم بن مهدی است و اصل
از مرو و مرید ابوبکر واسطی اند و طریقه سیاریه منسوب بایشان است

است و بنای این طریقه بر جمع و تفرقه است و صاحب علوم ظاهر و باطن
بودند وفات ایشان در سال سه صد و چهل و دو هجری واقع شده
و قبر در سرو است **حضرت شیخ ابو الخیر تیناتی الاقطع**
نام ایشان حماد است و باصل از ده تینات بوده اند که از نوابع مصر است
گویند تینات از مصیصه است از ولایت سوب و شیخ زنبیل میبافتند
و ایشان زاهد و دست بریده اند با شیر موانست و صاحب کرامات
و مقامات بودند با سید الطایفه شیخ جنید و ابو عبد الله جلا صحبت داشته
اند و در طریق توکل یگانه بودند روزی سگی را دیدند که بر آب میرود و گفتند
اینچه مدعیست است در خشکی بیا و راه برو دیگری را دیدند که بر هوا میرود و گفتند
اینچه بدعت است کجا میروی گفت حج فرمودند فرود آی راه برو
کیفیت دست بریدن ایشان در نفحات الانس مذکور است وفات
ایشان در سال سه صد و چهل و سه هجری بوده **حضرت شیخ ابو
بکر مصری قدس سره** نام ایشان محمد بن ابراهیم و استاد ابو بکر
دقی و قیراقی اند و مشایخ و زقاق کبیر با سید الطایفه و نوری صحبت
داشته اند وفات ایشان در سال سه صد و چهل پنج هجری بوده

حضرت شیخ ابو عمرو زجاجی قدس سره نام ایشان

ابراهیم بوشلی بن ابراهیم الف واصل از نیشابور بود با سید الطائفه

در روم و ابو عثمان حیری و ابراهیم خواص صحبت داشته اند و چهل سال

مجاور مکه معظمه بودند در این مدت در حرم بول نکردند بجهة تعظیم کعبه و شصت

حج گذارده بودند پیوسته سفر بودند گفتن سی سال خلای همیشه

بدست خود پاک کرده ام و باین فخر میکردند چون مشایخ وقت حلقه

میزدند صدر همه ایشان بودند گویند در موسم حج عجمی آمد که برات من

بده که حج گذارده ام بدوزخ نخواهم رفت یاران تو مرا تو اشارت

داده اند که برات بستانم بشیخ ساوکی او را دیده داشتند که یاران

باو مطایبه کرده اند بلزم که محل استجابت دعا است اشارت کردند

و گفتند آنجا رفته بگوی یارب اعطینی البراة یعنی ای پروردگار من

عطا کن مرا نجات از دوزخ ساعتی نگذشته بود که بازگشت در دست

او کاغذی بخط سبز بر آن نوشته بودند بسم الله الرحمن الرحیم

هذه براة فلان بن فلان من النار یعنی این است نجات نامه فلان

پسر فلان از آتش وفات ایشان در سال سیصد و چهل و هشت

هشت هجری بوده **حضرت شیخ ابوعمرو زجاجی قدس سره**
کنیت ایشان ابو محمد است و اصل از بغداد و خلد محله ایست از
بغداد شاگرد سید الطایفه و ابراهیم خواص و پیر شیخ ابو العباس
نهاوندی اند و با نوری و رویم و سمنون و حریری صحبت داشته اند
وایشان بوریاباف بوده اند گفته اند دو سه از پیران شناسم ازین طایفه
پنجاه و شش حج گذارده بودند و گفته اند که روزی نزد جنید رفتم و ایشانرا
بیمار یافتم گفتم ای استاد با حق بگوی ترا عافیت دهد گفتند دوش
میگفتم به سرم ندا آمد که تن ملک ماست خواهیم درست داریم و خواهیم بیمار
تو کیستی که میان ما و ملک ما دخل کنی تصرف دور کن تا بنده باشی وفات
ایشان در سال سه صد و چهل و هشت هجری بوده و قبر ایشان
در شونیزیه بغداد است نزدیک قبر سری سقطی و شیخ جنید است و مدت
عمر نود و پنج سال **حضرت شیخ جعفر بن محمد بن نصیر الخلدی
الخواص قدس سره** نام ایشان علی بن احمد بن سهیل
است و اصل ایشان از پوشنگ که در نواحی هرات است از جوانمردان
مشایخ خراسانند ابوعثمان حریری را دیده بودند و با ابو العباس

عطا و حریری و طاهر مقدسی و ابو عمرو دمشقی صحبت داشته اند ایشان گفته اند مردم سه گروه اند اولیا که باطن ایشان بهتر است از ظاهر ایشان و علما که ظاهر و باطن ایشان یکسان است و جهال که ظاهر ایشان بهتر است از باطن ایشان خود انصاف نمیدهند و از دیگران انصاف می طلبند یکی از ایشان طلب دعا کرد گفتند حق تعالی ترا از فتنه تو نگاهدارد وفات ایشان در سال سه صد و چهل و هشت هجری بوده گویند بعد از وفات درویشی بسر خاک ایشان بهتر حق و از حق دنیا میخواست شبی بخواب دید که می گفتند ای درویش چون بسر خاک ما آئی دنیا مخواه اگر دنیا خواهی بسر خاک دنیا داران رو چون بسر خاک ما آئی همت از دو کون بریدن خواه حضرت

شیخ ابو الحسین الصوفی القوشجی قدس سره متوطن بوده اند بشام و با عبد الله بن جلا صحبت داشته اند وفات ایشان در سال سه صد و پنجاه هجری بوده حضرت شیخ ابو بکر بن داؤد دینوری کنیت ایشان ابو محمد و نام پدر محمد بن عبد الله است اصل ایشان از ری مولد و منشا نیشاپور بوده از مشایخ

از مشایخ کبار و عالم العلوم ظاهر بوده اند با سید الطائفه و محمد بن فضل بلخی و رویم
و سمنون و ابو علی جرجانی و محمد عابد و غیرهم صحبت داشته اند و از کبار
اصحاب ابو عثمان حیری بوده اند وفات ایشان در سال سه صد و پنجاه و هجری
رو داده حضرت شیخ بندار بن حسین بن محمد بن مهلب شیرازی
کنیت ایشان ابو الحسین است و اصل از شیراز مرید شیخ شبلی و
استاد ابو عبد الله خفیف اند با جعفر حذا صحبت داشته اند
از ایشان پرسیدند که تصوف چیست گفت [illegible] شیخ الاسلام گفته
صفا ابوت است که هر چه بر دل گذشت [illegible] و یکی آنرا یکی [illegible] وفات ایشان
در آن جا در سال سه صد و پنجاه و سه هجری و شیخ [illegible] ایشان را
[illegible] داده شیخ عبد الملک بن علی بن عبد الرحمن [illegible]
[illegible] رحمة الله کنیت ایشان ابو عمرو و اصل ایشان از [illegible]
[illegible] مستجاب الدعوات بوده اند [illegible]
[illegible] وفات ایشان [illegible]
[illegible] سال سه صد و پنجاه [illegible] هجری بوده شیخ علی بن [illegible]
[illegible] کنیت ایشان ابو الحسن [illegible]

بزرگان مشایخ نیشابور بود با سید الطائفه و رویم و سمنون و ابن عطا
و جریری صحبت داشته بود بسیاری از مشایخ را دیده و یافته بود و در حدیث
ثقه بوده و هم ایشان گفته اند دور باشید از مشغولی بخلق که از هر چه دون
مشغولی خلق بسوی حق بازدارد وقت روزی با شیخ عبدالله خفیف به تبکی
بلی رسید شیخ ابوعبدالله ابن الخفیف پیش رو امی ابوالحسن گفتند
تکیه پیش بنه شیخ ابوعبدالله گفت تو شیخ جنید را دیده و من
ندیده ام و این را اثر صحبت گفته اند که دیدار مشایخ نسبتی است بزرگ
این طائفه را و مرتبه ایست بلند این قوم را گویند ایشان کیست فلان پیر را
دیده بود و فلان شیخ صحبت داشته وفات الشیخ در سال سیصد و پنجاه و
و سی بوده حضرت شیخ ابوبکر الدقی رحمه الله تعالی نام وی
محمد بن داود دقی است و گفته اند دینوری الاصل ابا سالکی بوده و
بشام مرید و متعلق کثیر از حضرت شیخ الطائفه را دیده اند و وقتی در ماه
بنا الشیوخ و گفته است الهی از ذات خود که ما را ولی بهره من چیزی بدل نمی
همتکلم الکن با آن صاحب خبر من ایشان بنا و فقیر ایشان
القا و فقر دیگر بلاد که بنام مغرب گفتی الهی به عزتش که نقش حرارت زلم را

امر او بغیر مقید شد و وفات ایشان در حالم بسال سیصد و پنجاه و نه هجری و
مدت عمر شریف صد و چند سال حضرت شیخ ابوالحسن بن سالم
بصری استاد ابوطالب مکی و مرید سهیل بن عبدالله تستری اند و هم
کسی که از مریدان سهیل بن عبدالله فوت کردند ایشان شد و وفات ایشان
در سال سیصد و شصت هجری بوده حضرت شیخ ابوبکر
معقد قدس سره نام ایشان محمد بن احمد بن ابراهیم است اصل او
از جرجآباد از بزرگان مشایخ بود سید الطایفه و یوسف بن حسین
را دیده اند و با ابوعثمان حیری صحبت داشته اند وفات ایشان در
سال سیصد و شصت و پنج هجری بوده حضرت شیخ اسمعیل
نیشاپوری قدس سره نام ایشان اسمعیل بن نجید بن احمد السلمی
است جد شیخ عبدالرحمن سلمی از جانب مادر از اصحاب ابوعثمان حیری اند
و سید الطایفه را دیده بودند و در حدیث ثقه اند وفات ایشان در سال
سیصد و شصت و پنج هجری یا شش است حضرت شیخ ابوعمرو بن نجید
نام ایشان محمد بن احمد المقری با یوسف بن حسین و عبدالله خراز رازی و
مظفر کرمانشاهی و رویم و جریری و ابن عطا صحبت داشته اند گویند

پنجاه هزار دینار میراث بایشان رسید همه را بر فقرا نفقه کردند و چند بار
و بتجرید احرام حج بستند وفات ایشان در سال سیصد و شصت و شش
هجری بوده شیخ ابو عبد الله مغربی رحمه الله حافظ
بود امام بغداد بوده اند در حدیث شاگرد عبد الله بن احمد بن حنبل رضی الله
عنهم بوده اند شیخ جنید را دیده بوده اند وفات ایشان در ذی حجه
سال سیصد و شصت هجری بوده و قبر در بغداد است حضرت
شیخ ابو بکر قطبی رحمه الله نام پدر ایشان محمد بن علی نیشاپوری
است جامع بوده اند میان ظاهری و باطنی حاکم ابو عبد الله گفته اند
بیست و چند سال با ایشان صحبت داشته ام گمان نبرم که فرشته
بر وی گناهی نوشته باشند وفات ایشان در سال سیصد و شصت
و هشت هجری بوده حضرت شیخ ابو احمد قدس الله تعالی سره
نام ایشان احمد بن عطا است از کبار مشایخ شام اند و ساکن صور بوده اند
ایشان گفته اند که صحبت و نشستن جاهلان مرد بیمار و درویش بیگانه گیرد وفات
ایشان در سال سیصد و شصت و نه هجری است و قبر در صور بوده که
الحال آن زمین را آب گرفته شیخ ابو عبد الله [illegible]

رحمه الله نام ایشان محمد بن سلیمان صعلوکی الفقیه و اصل از نیشابور
است در شریعت و طریقت امام وقت بوده اند با شبلی و مرتعش
و ابوعلی ثقفی صحبت داشته اند و صاحب ابن عباد گفته که ابوسهل
مثل خود ندیده و ما نیز مثل او ندیدیم و لادت ایشان در سال دو صد
و نود و یک و وفات در سال سه صد و شصت و نه هجری بوده
مدت عمر هفتاد و نه سال **شیخ ابوسهیل صعلوکی** کنیت ایشان
ابواسحق است با سید الطائفه صحبت داشته اند شیخ ابوعبدالرحمن سلمی
گفته اند ایشان را گفتم مرا وصیتی کن گفتند کاری مکن که از آن پشیمان
شوی وفات ایشان در سال سه صد و شصت و نه بوده
حضرت شیخ ابراهیم بن ثابت نام ایشان محمد بن عمر الحکیم است
و اصل از ترمذ اما در بلخ می بود مرید محمد بن علی حکیم ترمذی اند و با احمد
خضرویه صحبت داشته بودند و صاحب تصانیف اند توریت و انجیل و
دیگر کتب آسمانی خوانده بودند و دیوان اشعار نیز داشتند و گفته اند
اگر طفل را بپرسند که پدر تو کیست گوید شک در مقدمه و اگر گویند چیست تو
هست گوید که سبب کردن ذلیل خواری و اگر گویند نهایت توحید گوید

توحیدی وفات ایشان در سال سیصد و هفتاد و هجری بوده و قبر وی در نیشا
بور است شیخ ابوبکر فراز رحمه الله نام ایشان محمد بن حمدون الفرا است
از اجله مشایخ نیشاپور بوده‌اند با ابوعلی ثقفی و عبدالله منازل و ابوبکر شبلی
و ابوبکر طاهر ابهری و مرتعش صحبت داشته‌اند شیخ عمو گفته‌اند اگر من
ابوبکر فرا را ندیدمی صوفی نبودمی وفات ایشان در سال سیصد و
هفتاد هجری واقع شده حضرت شیخ ابوالحسین حصری نام
ایشان علی ابن ابراهیم است و اصل از بصره و ساکن بوده‌اند بغداد
حنبلی مذهب‌اند و مرید شیخ شبلی مشهور بوده‌اند که هرگز شمس بر اولیا
من طلوع نکرده و گفته‌اند سحرگاهی مناجات کردم که الهی از من راضی
هستی که من از تو راضی‌ام ندا آمد که ای کذاب اگر تو از من راضی میبودی
رضای ما طلب نمیکردی وفات ایشان در روز جمعه ماه ذی حجه سال سیصد و
هفتاد و یک هجری بوده حضرت شیخ ابوالقاسم نصرآبادی
نام ایشان ابراهیم بن محمد بن محمویه است و مولد و مقام نیشاپور مرید شیخ
شبلی‌اند و جامع بوده‌اند میان علوم ظاهر و باطن در حدیث و فقه ثقه اند
واسطی را دیده بودند با ابوعلی رودباری و مرتعش و ابوبکر طاهر ابهری

با یکدیگر صحبت داشته‌اند و در آخر مجاور مکه معظمه گشتند وفات ایشان
در نفحات الانس مذکور است بخط مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره
که در سال سه صد و هفتاد و دو هجری نوشته‌اند و بقول امام یافعی در
کتاب محاسن الاخبار و رساله امام قشیری در ماه ربیع الاول در سال سه صد و
هفتاد و هفت است و قول اصح همین است حضرت شیخ ابو بکر
طرسوسی الحرمی نام ایشان علی بن احمد بن محمد طرسوسی است چند سال
مجاور مکه معظمه بوده‌اند ایشان را [illegible] شیخ الحرمین میخواندند
شاگرد ابو الحسن مالکی اند و با ابراهیم شیبان کرمانشاهی صحبت داشته‌اند
و با ایشان نسبت درست می‌کردند وفات ایشان در سال سه صد و هفتاد و
چهار هجری بوده و قبر در مکه معظمه است حضرت شیخ عبد الواحد بن علی
السیاری ایشان شاگرد و خواهرزاده ابو العباس سیاری [illegible]
صوفیانه [illegible] مشغول [illegible]
[illegible] هر که [illegible] صوفیان [illegible] کرده‌اند و
[illegible] آمده‌اند وفات ایشان در سال سه صد و هفتاد و [illegible]
حضرت شیخ عبد الله مبرقی اصل ایشان از [illegible] خوارزم

خوارزم است و در بغداد متوطن شده اند و در فقه و شعر و لغت و نحو و علم
معرفت امام بوده اند وفات ایشان در سال سیصد و هفتاد و شش هجری
بوده حضرت شیخ ابو نصر سراج نام ایشان عبدالله بن علی
الطوسی است و لقب طاوس الفقرا و تصانیف بسیار دارند از جمله
کتاب لمع است در علم تصوف مرید ابو محمد مرتعش اند و سری سقطی و
سهل تستری را دیده بودند و [illegible] آنکس معرفت و د
معارف [illegible] معرفت ایشان را حالتی پدید آید و در مجالسش [illegible]
و روی ایشان را از آتش آسیبی نرسید از آن سوال کردند گفتند کسی که
او بر روی خود در محبت باشد آتش روی او را نسوزد و وفات ایشان
در سال سیصد و هفتاد و هشت هجری بوده و قبر ایشان در طوس است گفته اند
هر جنازه که از پیش قبر ایشان می گذرانند مغفور بود [illegible]
[illegible] می گذرانند حضرت شیخ ابو القاسم نصرابادی قدس
سره نام ایشان [illegible] بن محمد بن محمویه است و اصل از نیشاپور بوده اند
[illegible] ابو علی رودباری را صحبت داشته اند و استاد مشایخ [illegible]
[illegible] ابو القاسم [illegible]

وسخاوت بکمال وفات ایشان در سال سه صد و هفتاد و هشت هجری بوده
حضرت شیخ ابو القاسم المقری نام ایشان جعفر بن احمد بن محمد
المقری است برادر ابو عبد الله مقری اند از مشایخ خراسان بوده‌اند و با ابن عطا
و حریری و ابوبکر بن ابی سعدان و ابو علی رودباری و ابوبکر ممشاد دینوری
صحبت داشته اند وفات ایشان بنیشاپور در سال سه صد و هفتاد و هشت
هجری واقع شده است حضرت شیخ ابوبکر کلاباذی قدس سره
نام ایشان محمد بن ابراهیم بن یعقوب الکلاباذی البخاری است کتاب تعرف
از تصانیف ایشان است و بعضے از بزرگان گفته اند اگر تعرف نبودے
تصوف دانسته نشدے وفات ایشان در بخارا روز جمعه نوزدهم جمادی
الاول سال سه صد و هشتاد و اثنی هشتاد و چهار هجری روئیداده
حضرت شیخ ابو الخیر حبشی قدس سره نام ایشان اقبال
بوده و لقب ایشان طاؤس الحرمین گویند هرگاه بروضه مقدسه حضرت
رسالت پناه صلعم درآمدی و گفتی السلام علیک یا رسول الثقلین جواب
آمدی و علیک السلام یا طاؤس الحرمین و ایشان غلامی بودند حبشی
الاصل در وقت بندگی نیز بندگی حق سبحانه تعالے اشتغال تمام داشتند

وهمیشه خواجه ایشان میگفت ازمن چیزی بخواه هیچ نمی خواستند روزی
الحاح بسیار کرد گفتند اگر میخواهی برای خدا مرا آزاد کن خواجه گفت که من
چندین سال است که ترا آزاد کردم در حقیقت تو خواجه بودی و من بنده پس
خواجه خود را وداع کرده روی ببغداد آوردند شصت سال مجاور حرمین
شریفین بودند و هرگز ازمجلس چیزی طلب نکردند هرگاه میخواستند از
کسی سوال کنند هاتفی آواز میداد که شرم نمیداری روئی که با آن پیش ما
سجده میکنی آنرا پیش غیر ما خوار گردانی شیخ محمود و شیخ ابوالعباس بدیدار ایشان
فخر میکردند وفات ایشان بمکهٔ معظمه است درسال سه صد و هشتاد
و سه هجری حضرت شیخ احمد بن ابراهیم المسبوحی قدس
سره کنیت ایشان ابوعلی است و از اجله متقدمان مشایخ بغداد
بودند باشیخ سری سقطی صحبت داشته اند گفته اند ایشان با یک
پیراهن و ردای و نعلینی بی آنکه زکوة و کوزه برداشتند حج میکرداردند
و در تمام راه بغداد تا مکهٔ معظمه بوی سیبی میگذرد ما میدیدند وفات ایشان
در شعبان سال سه صد و هفتاد و شش هجری بوده مدت عمر
هشتاد و سه سال حضرت شیخ ابوالحسین بن سمعون نام ایشان

ایشان محمد است و لقب ناطق بالحکمة و مشهوراند بابن سمعون از مشایخ
بغداد و معاصر شیخ شبلی بوده‌اند ابن سمعون گفته اند هر سخنی که از ذکر خالی
است لغو است و هر خاموشی که از فکر خالیست سهو است و هر نظر که از عبرت
خالیست لهو است و شیخ الاسلام گفته اند با ابن سمعون نیک نیم چرا که حصری
استاد مرا پیر نخوانید و هر که استاد را نخواند و تو از او نرنجی سگ به از تو
بود ولادت ایشان در سال سه صد هجری بوده وفات روز جمعه
پانزدهم ذیقعده یا ذی حجه در سال سه صد و هشتاد و شش یا هفت هجری است
و ایشان را در خانه که می بودند دفن کردند بعد از سی و نه سال خواستند
که بگورستان نقل کنند کفن ایشان همچنان تازه و نو بود حضرت شیخ
ابوطالب مکی نام ایشان محمد بن علی بن عطیه الحارثی است و منشاء
وی مکه معظمه است مرید شیخ ابوالحسن محمد بن ابی عبد الله احمد بن سالم
البصری اند وفات ایشان در جمادی الآخر سال سه صد و هشتاد
و شش هجری بوده حضرت شیخ ابوبکر السوسی قدس سره
نام ایشان محمد بن ابراهیم الصوفی السوسی است در شام متوطن بوده
اند و صاحب خوارق و کرامات وفات ایشان بدمشق در ماه

ذی حجه سال سه صد و هشتاد و شش واقع شده حضرت شیخ ابو القاسم دینوری واعظ نام ایشان عبد الصمد بن عمر بن اسحق است در فقه و حدیث و زهد و ورع و مجاهده نفس و صدق امام وقت خود بودند قوت ایشان از اجره کوفتن ادویه عطاران بود وفات ایشان روز سه شنبه بیست و چهارم ذی حجه سال سه صد و نود و هفت هجری واقع شده و قبر نزدیک قبر امام احمد حنبل است قدس الله سره حضرت خواجه یحیی بن عمار الشیبانی قدس سره اصل ایشان از سجستانست شیخ عبد الله خفیف را دیده بودند و شیخ الاسلام حضرت خواجه عبد الله انصاری در ایام طفولیت ایشانرا دیده اند و خواجه یحیی فرموده اند که بعد از ما بجای ما عبد الله بنشیند و ملحدان و مبتدعانرا براه آورد هم شیخ الاسلام گفته اند که رسوم علم را بهرات خواجه یحیی آورد وفات ایشان در سال چهار صد و دو هجری بوده حضرت شیخ عثمان بن ابو عمر باقلانی از بزرگان این قوم بوده اند گویند که هیچگاه از خانه خود بیرون نیامدند مگر برای نماز جمعه و در ختی چند از خرما در خانه داشتند که قوت ایشان از آن بود وفات

وفات ایشان در رجب سال چهارصد و دو روداده مدت عمر هشتاد
و چهار سال حضرت شیخ ابوعلی دقاق نام ایشان حسن بن
محمد بن دقاق ست مرید شیخ ابوالقاسم نصرابادی بوده و بسیارے
از مشایخ را دریافته بودند استاد ابوالقاسم قشیری داماد و شاگرد
ایشان بوده روزی پیرے بمجلس ایشان در آمد بهیئت آنکه از توکل چیزے
بپرسد و شیخ دستاری نیکو بر سر داشتند دل آن پیر بآن میل کرد
گفت ایها الاستاد توکل چه باشد گفت آنکه طمع از دستار مردم کوتاه
کنی و دستار را باو دادند وفات ایشان به نیشاپور بوده در ماه ذیقعده
سال چهارصد و پنج و بقول چهارصد و شش بجرے حضرت شیخ
ابوعبدالرحمن سلمی نام ایشان محمد بن حسین بن محمد بن موسی
السلمی ست صاحب تفسیر حقایق و طبقات مشایخ اند تصانیف ایشان
بصد رسیده مرید شیخ ابوالقاسم نصرابادی مرید شیخ شبلی و شیخ ابوسعید
ابوالخیر قدس الله سره بعد از وفات پیر ابوالفضل از دست شیخ ابوعبدالرحمن
خرقه پوشیده اند و حضرت مولانا عبدالرحمن جامی که در نفحات
الانس در ذکر بعضے از مشایخ آورده اند که فلان از طبقه اولی ست و

فلان بود طبقه ثانی از کتاب طبقات ایشان است وفات ایشان در ماه
شعبان سال چهار صد و دوازده هجری واقع شده حضرت شیخ
ابو سعید مالینی نام ایشان احمد بن محمد بن اسمعیل بن حفص است
واصل از مالین و آن موضعی است از توابع هرات از بزرگان این قوم اند
و در حدیث ثقه بودند و اکناف عالم را سیر نموده اند و بصحبت بسیاری
از مشایخ رسیده اند وفات ایشان در مصر در شوال سال چهار صد
و دوازده هجری روداده است حضرت شیخ ابو الحسین بن
جهضم همدانی نام ایشان علی است شاگرد کوکنی و جعفر خلدی
اند از مشایخ حرم بودند و ایشان را کتابی است معتبر بهجة الاسرار نام
که در آن خوارق و احوال حضرت غوث اعظم شیخ عبد القادر جیلی رض
نوشته اند وفات ایشان در سال چهار صد و چهار هجری بوده
حضرت شیخ عبد الله طاقی نام ایشان محمد بن فضیل بن العطائی
السجستانی الهروی است مرید موسی بن عمران جیرفتی و از استادان
پیران شیخ الاسلام اند وفات ایشان در غره ماه سال چهار صد
و شانزده هجری است و قبر در هرات واقع است حضرت شیخ

شیخ ابو عبد الله داستانی نام ایشان محمد بن علی داستانی
ولقب شیخ المشایخ نسبت ارادت ایشان بہ واسطہ شیخ عمر بسطامی
کہ برادر زادہ و مرید حضرت سلطان بایزید بسطامی اند میرسد و از اقران شیخ
ابو الحسن خرقانی اند وفات ایشان در ماہ رجب سال چہار صد و
ہفدہ ہجری است و مدت عمر ہشتاد و نہ سال حضرت شیخ ابو
منصور اصفہانی قدس سرہ از کبار مشایخ زمان و بزرگان
صوفیہ بودند وفات ایشان در ماہ رمضان سال چہار صد و ہژدہ
ہجری بودہ شیخ سالار مسعود غازی قدس سرہ شیخ عبد الحق
دہلوی نوشتہ اند کہ از سروران و غازیان لشکر سلطان محمود غزنوی
اند در اوایل اسلام در ہندستان فتوحات بسیار نمودہ بدرجہ
شہادت رسیدہ اند و خوارق و کرامات بسیار بعد از وفات از
ایشان ظاہر گشتہ و میگردد خلق انبوہی معتقد ایشانند شہادت
ایشان در سال چہار صد و نوزدہ ہجری بودہ و قبر در قصبہ بہرایچ است
و جمع کثیری ہر سال در روز عرس زیارت روضہ ایشان خصوصاً
بسیار از اطراف و اکناف ہندوستان جمع میشوند و نذر نیاز بسیار

می برند حضرت شیخ ابو علی سیاه قدس سره از کبار مشایخ
مرو اند و با شیخ ابو العباس قصاب و احمد نصر معاصر بوده‌اند و با استاد
ابو علی دقاق صحبت داشته اند در ابتدای دهقانی میکردند
سی سال روزه داشتند چنانچه کسی مطلع نشد شخصی با ایشان گفت
هیچکس باشد که عیب خلق داند گفتند باشد گفت پس الله تعالی
ستار العیوب نبود شیخ گفتند خویش را از من بپوش فی الحال آنمرد
اماس کرد و جامه او پاره شد و برهنه گشت تضرع و زاری نمودند تا
دعا کردند آنمرد بحال خود باز آمد وفات ایشان به مرو در شعبان
سال چهار صد و بست و چهار هجری بوده حضرت شیخ ابو اسحق
بن شهریار کازرونی نام ایشان ابراهیم و اصل ایشان از
فارس است و انتساب ایشان در تصوف بشیخ ابو علی حسین بن
محمد الفیروز آبادی الاکار است و ابو حسین جهضم را دیده اند و در حدیث
ثقه بودند و معاصر بودند با صاحب کشف المحجوب لیکن ملاقات واقع
نشده یکی از وزرا با شیخ ارادت تمام داشت هر چند جهد کرد شیخ ازو
چیزی قبول نکردند پیغام بشیخ فرستاد که چون چیزی قبول نمیکنی از

از برای تو چند بنده را آزاد کردم و ثواب آنرا بتو بخشیدم شیخ فرمودند که
پیغام بمن رسیده و شکر نیکوئی تو وا کردم لیکن آزاد کردن بندگان مذهب
من نیست مذهب من بنده گردانیدن از او است بمهربانی و احسان وفات
ایشان در ذی قعده سال چهار صد و هفت و شش هجری بوده

حضرت شیخ ابو منصور محمد الانصاری قدس سره

پدر شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری اند و مرید شریف حمزه عقیل و
خدمت ابو المظفر ترمذی کرده بودند شیخ الاسلام گفته اند که شیخ احمد کوفانی
مرا گفت که در همه عالم بگشتی چون پدر خود ندیدی و هم گفته اند که هفتاد و چند سال
علم آموختم و نوشتم و رنج بردم در اعتقاد و آنچه از پدر خود آموخته بودم وفات ایشان
در ماه شعبان سال چهار صد و سی هجری بوده و قبر ایشان در بلخ نزدیک شریف
حمزه عقیلی است

حضرت شیخ ابو سعید بن ابو الخیر قدس سره

نام ایشان فضل الله است و اصل از مهنه خراسان سلطان وقت و سر دفتر
اهل طریقت و پیشوای زمره حقیقت بودند و صاحب علوم ظاهر و باطن و مشرف
القلوب و همه اهل آن زمان مسخر ایشان بودند نسبت ارادت ایشان بشیخ ابو
الفضل بن حسن سرخسی است و ایشان مرید ابو نصر سراج و ایشان مرید ابو محمد

مرتعش و ایشان مرید سید الطائفه حضرت شیخ جنید بغدادی و بعد از فوت
پیر ابو الفضل خرقه از شیخ عبد الرحمن سلمی پوشیده اند و بجهته حل بعضی مشکلات
یکسال با شیخ ابو العباس قصاب آملی بوده اند گویند شبی شیخ ابو العباس از
صومعه بیرون آمدند چون فصد کرده بودند رگ گشاده شده بود و شیخ ابو
سعید از آن حال خبردار شدند از زاویه خویش پیش شیخ رفتند دوست ایشان را
شسته ببستند و جامه را فرود آورده جامه خویش ایشان داشتند شیخ
گرفته پوشیدند و شیخ ابو سعید جامه را شسته و خشک کرده پیش شیخ
آوردند شیخ اشارت کردند که بپوش شیخ ابو سعید پوشیده بزاویه
خود رفتند چون بامداد اصحاب حاضر شدند جامه شیخ ابو العباس را در بر
شیخ ابو سعید و جامه شیخ ابو سعید را در بر شیخ ابو العباس دیده متعجب شدند شیخ
ابو العباس فرمودند دوش نثار ما رفت و همه نصیب این جوان همگی گشت
مبارکش باد و حضرت شیخ ابو سعید را اشعار نیکو در تصوف بسیار است و
این از الجمله است رباعی چشمم همه اشک گشت و چشمم بگریست ؛ در عشق
تو بی چشم همه بباید زیست ؛ از من اثری نماند این عشق از چیست ؛ چون
من همه معشوق شدم عاشق کیست ؛ در راه یگانگی نه کفر است و نه دین یک

یک کام ز خود برون نه و راه ببین ٭ ای جان جهان تو راه اسلام گزین ٭
با مار سیه نشین و با خود منشین ٭ تا روی ترا بدیدم ای شمع طراز ٭ نی کار کنم
نه روزه دارم نه نماز ٭ چون با تو بوم مجاز من جمله نماز ٭ چون بی تو بوم
نماز من جمله مجاز ٭ واین رباعی نیز از حضرت ایشانست بجهته تب مجربست
که بر کاغذ نوشته به بندد رباعی ای در صفت ذات تو حیران که و مه
و ز جمله جهان خدمت درگاه تو به ٭ علت تو ستانی و شفا هم تو دهی ٭
یا رب تو بفضل خویش بستان و بده ٭ و از حضرت شیخ پرسیدند که تصوف
چیست فرمودند آنچه در سر داری بنهی و آنچه در کف داری بدهی و از آنچه
بسر تو آید نجهی و با ایشان گفتند که فلان کس بر روی آب میرود فرمودند سهلست بزغی
و صعوه نیز بر آب ها برود و گفتند فلان کس در هوا میرود گفتند زغنی و مگسی نیز
در هوا میپرد و گفتند فلان در یک لحظه از شهری بشهری میرود گفتند شیطان
در یکنفس از مشرق بمغرب میرود و اینچنین چیزها را بس قیمتی نیست مرد آنست
که در میان خلق نشیند و داد و ستد کند و زن خواهد و با مردم در آمیزد و
یک لحظه از خدای خود غافل نباشد ولادت حضرت شیخ روز یکشنبه غره
محرم سال سه صد و پنجاه و هفت وفات ایشان در شب جمعه چهارم

شعبان سال چهارصد و چهل هجری و مدت عمر شریف ایشان هزار ماه
است حضرت شیخ وصیت کرده بودند که این ابیات را پیش جنازهٔ ما
بخوانید ابیات خوبتر اندر جهان ازینچه بود کار ؛ دوست بر دوست رفت
یار بر یار ؛ آن همه اندوه بود این همه شادی ؛ وآن همه گفتار بود این همه کردار
و قبر در میهنه است حضرت شیخ عمو قدس سره کنیت ایشان
ابو اسمعیل است و نام احمد بن محمد بن حمزه صوفی شیخ ابو العباس نهاوندی
لقب ایشان عمو کرده‌اند مشایخ بسیاری را خدمت کرده بودند و با شیخ
الاسلام صحبت داشته‌اند و کمال یگانگی در میان یکدیگر بوده وفات
ایشان در رجب سال چهارصد و چهل و یک هجری است و مدت عمر نود
و دو سال و قبر در کازرگاه هرات است نزدیک مسجد جامع حضرت
شیخ ابو عبد الله باکو رحمه الله نام ایشان علی محمد بن عبد الله است
و معروف با بن باکویه در جوانی شیخ ابو عبد الله خفیف را دیده‌اند و با استاد ابو
القاسم قشیری و شیخ ابو سعید و شیخ ابو العباس نهاوندی ملاقات
کرده بودند وفات ایشان در شیراز سال چهارصد و چهل و دو هجری
است حضرت شیخ ابو الحسن بوزی نام ایشان علی بن محمود بن ابراهیم است

است از کبار مشایخ وقت بودند مرید شیخ ابو الحسن حصری اند و با شیخ عبد الرحمن
سلمی صحبت داشته اند وایشان فرموده اند که با ہزار شیخ صحبت داشته
ام واز هر یکی حکایتی یاد دارم رباط روزی بایشان منسوب است که برای
پیر خود ابو الحسن حصری بنا کرده بودند وفات ایشان در رمضان
سال چهار صد و پنجاه و یک هجری رو داده و مدت عمر هشتاد و پنج سال است
حضرت شیخ پیر علی هجویری قدس سره کنیت ایشان ابو الحسن است
و نام پدر عثمان ابن ابی علی الجلالی الغزنوی وایشان صاحب صحو بودند
چنانچه درنیاب میفرمایند که شیخ من جنیدی مذهب بود و میگفت که سکر
بازیگاه کودکانست و صحو فناگاه مردان و منکه علی بن عثمان الجلالی ام
بر موافقت شیخ خودم که کمال حال صاحب سکر صحو باشد و کمترین درجه
اندر صحو از رویت بازماند که بشریت بود پس صحوی که آفت نماید بهتر از
سکری که عین آن آفت بود مرید شیخ ابو الفضل بن حسن الختلی اند وایشان
مرید حصری وایشان مرید شیخ شبلی اند و شیخ ابو القاسم گرگانی و شیخ ابو سعید
ابو الخیر و شیخ ابو القاسم قشیری و بسیاری از مشایخ را دیده اند و حنفی مذهب
بوده و اصل ایشان از غزنین است و جلاب و هجویر دو محله است از محلات

شهر از غزنین ست که انتقال کرده اند از یکی بدیگری و قبر والده بزرگوار
ایشان در غزنین است و مسجدی که خود ساخته بودند محراب آن بنسبت مساجد
دیگر مایل بسمت جنوب ست گویند علمای آنوقت بر شیخ درین باب اعتراض کردند
روزی همه را جمع نموده خود امام شده در آن مسجد نماز گذاردند و بعد از نماز
بحاضران گفتند که نگاه کنید که کعبه بکدام سمت است حجابها از میان برخاست
و کعبهٔ مجازی نمودار گشت و قبر ایشان موافق مسجد ایشانست و قبر والدهٔ
ماجده نیز در غزنین ست متصل تاج الاولیا که خال پیر علی هجویری اند
و خانوادهٔ ایشان خانوادهٔ زهد و تقوی بوده و حضرت پیر علی هجویری را
تصانیف بسیارست اما کشف المحجوب مشهور و معروف ست و هیچکس را
بران سخن نیست و مرشدی ست کامل در کتب تصوف بخوبی آن در زبان فارسی
کتابی تصنیف نشده و خوارق و کرامات زیاده از حد و نهایت و بارها
بر قدم تجرید و توکل سفر کرده اند و بعد از سیاحی بسیار در دار السلطنت لاهور
رسیده اقامت ورزیدند اهل آن دیار همه مرید و معتقد او گشتند و لاهور
شهریست معظم و متبرک نفایس ربع مسکون درین شهر بهم میرسد و
امروز مجمع اولیا و صلحا و علما و فضلاست و مزارات متبرکه بسیار دارد و از

واز مردم صحیح القول شنیده شد دریک محله طلا که از محلات این شهرست قریب
بسی هزار حافظ قرآن مجید از مرد و زن و صغیر و کبیر پیش از وبائی که درین
شهر شده بوده اند و اکنون نیز در آن محله حفاظ بسیارند وفات ایشان
در سال چهار صد و پنجاه و شش و بقولی شصت و چهار هجری بوده و قبر در میان
شهر لاهور مغربی قلعه واقع شده و خلق انبوه هر شب جمعه بزیارت آن روضه
منوره مشرف میکردند و مشهورست که هر که چهل شب جمعه یا چهل روز پیاپی
طواف روضهٔ شریفه ایشان بکند هر حاجتی که داشته باشد بحصول می انجامد
فقیر نیز بزیارت روضهٔ منوره ایشان و دو الدین و خال ایشان مشرف
گشته **حضرت شیخ ابو القاسم قشیری قدس سره** نام ایشان
عبد الکریم بن هوازن القشیریست از مشایخ خراسانند و رساله قشیریه و
تفسیر لطایف الاشارات از تصانیف ایشانست مرید و داماد شیخ ابو علی
دقاق و استاد شیخ ابو علی فارمذی و صاحب کشف المحجوب گفته است
که امام قشیری را از ابتدای حالش پرسیدم گفت وقتی مرا سنگی می بایست
از بهر روزن خانه هر سنگ که میگرفتم میشد می انداختم وفات ایشان
در ربیع الآخر سال چهار صد و شصت و پنج هجری بوده **شیخ الاسلام**

حضرت خواجه عبد الله انصاری قدس سره کنیت ایشان

ابو اسمعیل است و نام پدر ایشان ابو منصور محمد الانصاری و لقب شیخ الاسلام
و هر جا که در نفحات الانس و این کتاب شیخ الاسلام مطلق مذکور شده مراد
ایشانند مرید پدر خود اند و اصل ایشان از هرات است و از فرزندان
ابو منصور مت انصاری ابن ابو ایوب انصاری که صاحب رحل رسول صلعم
بوده اند و مت انصاری در زمان خلافت حضرت امیر المومنین عثمان رض
با احنف ابن قیس بخراسان آمده در هرات ساکن شدند شیخ الاسلام
از بزرگان و محدثان و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند و در زمانه
خود یگانه بوده اند فرموده که اول مرا در دبیرستان زلی کردند چون چهار
ساله شدم مرا در دبیرستان با لینی کردند چون نه ساله شدم املا نوشتم
از قاضی با منصور و از جار رودی و چهارده ساله بودم مرا بمجلس بنشاندند
و من در دبیرستان ادب خود بودم که شعر عربی میگفتم چنانچه دیگران حسد
می بردند و اشعار ایشان از شش هزار بیت عربی بیش است و گفته اند یک لک
بیت اشعار عرب یاد دارم و گفته اند که من سه صد هزار حدیث یاد دارم با هزار
هزار اسناد و گفته اند که هیچکس بروزگار من آن نکرده که من اگر دست برانداام

براندام خود بنهادم می گفتند این چیست آنرا حدیثی داشتم و گفته اند من
از سیصد تن حدیث نوشته ام همه شیخ صاحب حدیث فرموده اند که قاضی
ابراهیم باخرزی مرا گفت الله تعالی را بخواب دیدم گفتم خداوندا بنده
کی بتو رسد گفت آنگاه که او را هیچ مانع نماند که او را از من باز دارد وفات
ایشان روز جمعه وقت غروب آفتاب ماه شعبان در فصل بهار سال چهارصد
و نود و شش هجری وفات ایشان در نهم ربیع الآخر سال چهارصد و هشتاد
و یک هجری بوده و مدت عمر شریف ایشان هشتاد و پنج سال و قبر در
گازرگاه هرات است **حضرت شیخ ابوالحسن نجار** از بزرگان مشایخ
بوده اند و درودگری میکرده اند و در چند زی بوده بهوشی که ایشانرا
کسی نشناخت وفات ایشان روز جمعه دوم ماه ذی حجه سال چهارصد
و هشتاد و یک هجری بوده و مدت عمر هشتاد و چهار سال **حضرت
شیخ ابونصر الهروی الخانجه بادی** نام ایشان محمد بن احمد بن
ابی جعفر است و اصل از کرمان است گویند که سه صد پیر را خدمت کرده صحبت
دار خضر بوده علیه السلام و در حرمین و بیت المقدس وغیره ریاضتها کشیده
اند وفات ایشان در سال پانصد هجری بوده و قبر در خانجه باد است

و مدت عمر یکصد و بیست و چهار سال **حجة الاسلام حضرت امام**
محمد بن محمد الغزالی الطوسی کنیت ایشان ابو حامد ست و لقب
زین الدین اصل ایشان از طوس بوده و انتساب ایشان در تصوف
بشیخ ابو علی فارمدی است جامع بودند در علوم ظاهری و باطنی و در وقت
خود اعلم العلماء و مجتهد بودند در مذهب امام شافعی رحمة الله و صاحب
تصانیف بسیار مثل تفسیر یاقوت التاویل که چهل مجلد ست و احیاء
العلوم و جواهر القرآن و کیمیای سعادت و غیرهم و برادر امام احمد غزالی اند
گویند چون کتاب منخول تصنیف کرده پیش حضرت امام الحرمین که استاد
ایشان بودند بردند امام الحرمین گفتند تو زنده در گور کردی یعنی این کتاب
تو مصنفات مرا پوشید ولادت ایشان در سال چهار صد و پنجاه و وفات
در چهاردهم جمادی الآخر سال پانصد و پنج هجری و مدت عمر شریف
پنجاه و چهار سال و قبر در بغداد ست **حضرت شیخ ابو العباس**
خضری نام ایشان احمد بن جعفر ست با بسیاری از مشایخ صحبت داشته
اند و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند بوده اند گویند در سالی که
ایشان بحج نرفته نیز ایشانرا هر روز در عرفات میدیدند وفات

وفات ایشان در سال پانصد و هفت هجری رو نداده است حضرت
حکیم سنائی غزنوی رحمه الله کنیت ایشان و نام ابو
المجد مجدود بن آدم است از کبرای شعرای صوفیه و مرید خواجه یوسف همدانی
اند و پدر شیخ رضی الدین علی لالا ابنای عم اند چون در حدیقه حکیم بعضی
ابیات نامعقول و الحاقی است و از استماع آن در دل این فقیر انکاری
بهم رسیده بود روزیکه بغزنین داخل شد بخود قرار داده بود که بزیارت جمیع اکابر
آنجا مشرف گردد الا حکیم همان شب پیش از آنکه داخل شود بخواب دید که
در زیارت مزارات مشایخ غزنین است و شخصی میگوید که این قبر حکیم سنائی
است چون بآنجا رسید قبری از سنگ سفید دید که بر آن نوشته اند هذا
قبر حکیم سنائی و درین شبهه دارد که سنی نیز نوشته بود یا نه چون چنین مشاهده
شد فهمیده که اشارت بآنست که حکیم سنی اند چون صباح آن زیارت
کرد همان قبر سنگ سفید بر روشنی که در خواب دیده بود مشاهده نمود یقین
شد که آن ابیات الحاقی بعضی مبتدع است وفات ایشان در سال
بست و پنج هجری است و همین تاریخ بر قبر ایشان نوشته اند

حضرت شیخ ابو عبد الله جوئی قدس سره نام ایشان محمد

بن حمویه است از جمله مشایخ خراسانند و از اصحاب شیخ ابو الحسن بستی
و بعلوم ظاهر و باطن آراسته بودند وفات ایشان در سال پانصد و
سی هجری بوده و مدت عمر شریف نود سال **حضرت عین
القضاة همدانی قدس سره** نام و کنیت ایشان ابو الفضائل
عبد الله بن محمد المیانجی است و لقب عین القضاة و اصل ایشان از
همدان است و با شیخ محمد بن حمویه و امام احمد غزالی صحبت داشته و
خوارق و کرامات عجیبه مثل احیاء و اماتت بسیار از ایشان بظهور
رسیده و فضایل و کمالات از تصانیف عربی و فارسی ایشان ظاهر
است وفات ایشان در سال پانصد و سی و سه هجری بوده

**حضرت حجة الانام شیخ الاسلام حضرت شیخ
احمد جام قدس سره** کنیت ایشان قدوه انام ابو
نصر است و نام پدر ایشان ابو الحسن و اصل ایشان از موضع نامق
که از توابع جام است قطب و غوث وقت مقتدای اهل طریقت و رهنمای
سالکان حقیقت و یگانه زمانه خود بودند و از فرزندان جریر بن
عبد الله البجلی اند که ایشان از حضرت امیر المؤمنین عمر ابن الخطاب رض

رضا یوسف این است نام کرده بودند و حضرت شیخ امی بودند و در سبب
دو سالگی توفیق یافته بکوه رفتند و بعد از سیزده سال ریاضت
در چهل سالگی ایشان را میان خلق فرستادند و ابواب علم لدنی بر
ایشان گشاده گشت زیاده از سه صد کاغذ در علم توحید و معرفت و علم
اسرار و حکمت تصنیف کرده اند که هیچ عالم و حکیم بران اعتراض نکرده است
و این تصانیف همه بآیات و احادیث موید و موافق است و اشعار عالی
در تصوف نیز دارند و چهل و دو فرزند حق سبحانه تعالی بحضرت شیخ کرامت
فرموده بود سی و نه پسر و سه دختر و والده اکبر پادشاه که جده والد
ماجد این فقیر اند از اولاد حضرت شیخ بودند و بعد از وفات شیخ چهارده
پسر و سه دختر ماندند و این چهارده پسر عالم و کامل و صاحب تصانیف
و کرامات بوده اند و در شصت و دو سالگی میفرمودند که تا حال صد و هشتاد
هزار مرد بر دست من توبه کرده اند و شیخ ظهیر الدین عیسی که از فرزندان
ایشانند در کتاب رموز الحقایق آورده که تا آخر عمر بر دست پدرم شش صد هزار
کس توبه کرده اند و شیخ ابوسعید ابوالخیر خرقه داشتند که از حضرت صدیق
اکبر بایشان رسیده بود و در آن طاعت میکردند و ما مور گشتند که آن خرقه

را بحضرت شیخ جام رسانند فرزند خود شیخ ابوطاهر را وصیت کردند
که بعد از وفات بچند سال جوانی نوخط بلند بالای ازرق چشم
احمد نام بخانقاه تو در آید و تو در میان یاران نشسته باشی البته آن خرقه
را باو بده بعد از وفات حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر بشیخ ابوطاهر بخواب
دیدند که والد ایشان با جمعی از یاران بتعجیل میروند و پرسیدند یا شیخ
چه تعجیل ست فرمودند تو نیز برو که قطب اولیا میرسد چون روز دیگر
شیخ ابوطاهر در خانقاه خود نشسته بودند جوانی با آن صفت که شیخ
فرموده بودند در آمد شیخ ابوطاهر در حال دریافته اعزاز و اکرام
تمام نمودند اما چنانچه مقتضای بشریت است متفکر گشتند که
خرقه پدر را چون از دست بدهم حضرت شیخ جام گفتند الخواجه
در امانت خیانت روا نباشد شیخ ابوطاهر را وقت خوش شد برخاستند
آن خرقه را بدست خویش بحضرت شیخ جام پوشانیدند گویند که آن خرقه را
بیست و دو تن از مشایخ پوشیده بودند آخر بحضرت شیخ حواله شده
بعد از ان کس ندانست که آن خرقه چه شد ایشان با شیخ ابوطاهر کرد
صحبت داشته اند خواجه مودود چشتی را نسبت ارادت بخدمت حضرت

شیخ بوده از حضرت شیخ پرسیدند که مقامات مشایخ شنیده ایم
و کتب ایشان دیده از هیچکس مثل این حالات که از شما ظاهر میشود نشده
فرمودند که ما در وقت ریاضت هر ریاضتی که دانستیم که اولیای خدا کرده اند
بجا آوردیم و بمریدان نیز کردیم حق سبحانه تعالی بفضل و کرم خود هرچه
بهمه ایشان داده بود بیکبار با ما داد ولادت ایشان در سال چهار
صد و پنجاه و یک هجری و وفات در سال پانصد و سی و شش هجری
بوده مدت عمر شریف نود و یکسال و قبر حضرت شیخ در موضع خرجم
د جام است **حضرت شیخ ابو العباس بن عریف** نام ایشان
احمد بن محمد الصنهاجی اندلسی است جامع بودند میان علوم ظاهری
و باطنی چون مریدان و معتقدان ایشان بسیار شدند سلطان وقت
را هراسی در دل پدید آمد ایشان را بحضور طلب فرمود در راه مراکش
رحلت نمودند سال پانصد و سی و شش هجری **شیخ عبد
السلام بن عبد الرحمن بن ابی الرجال اللخمی
الاشبیلی** کنیت ایشان ابو الحکم است کسب علوم صوری و معنوی
نموده بودند و کتاب شرح اسماء الحسنی از مولفات ایشان است

وفات ایشان در سال پانصد و سی شش هجری بوده و قبر در مراکش
برابر قبر شیخ ابوالعباس بن عریف است حضرت شیخ ابوالبیان
بن محفوظ القرشی معروف اند با بن الحواری صاحب
مقامات و حالات علیه و در علم ظاهر و باطن کامل بودند و مرید بسیار داشتند
وفات ایشان در سال پانصد و پنجاه و یک هجری بوده حضرت
شیخ الشیوخ عبدالاول بن شعیب السنجری الهروی
قدس سره کنیت ایشان ابوالوقت است مقبول خواص و عوام
و جامع ظاهر و باطن بوده اند و در حدیث شاگرد جمال الاسلام داودی اند
و بصحبت حضرت شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری رسیده اند
و از خراسان به بغداد رفتند ولادت ایشان در ماه ذیقعده سال
چهارصد و پنجاه و هشت وفات در رباط فقیرا در بغداد ذی قعده سال
پانصد و پنجاه و سه هجری بوده و قبر ایشان در شونیزیه متصل
بغداد متصل قبر شیخ رویم است و حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی
غوث الثقلین سید عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه امامت نماز جنازه
ایشان کردند حضرت تاج العارفین ابوالوفا قدس سره

ستره نام ایشان کاکیش ست از کبار مشایخ و بزرگان این قوم و قدوهٔ
اولیاء اکمل و مرید شیخ محمد شنبکی اند و در ارشاد طالبان آیتی بودند شیخ علی
هیتی و شیخ بقای بن بطو شیخ عبد الرحمن طفسونجی و شیخ مطر بای البازرانی و
شیخ ماجد کردی و شیخ جاکیر و شیخ احمد بن نقلی از مریدان ایشانند
نقل ست از شیخ علی هیتی و شیخ ماجد کردی رحمهما الله که روزی شیخ
تاج العارفین بالای منبر در وعظ بودند که حضرت شیخ عبد القادر رضی الله
عنه در مجلس ایشان حاضر شدند و در همان ایام ببغداد آمده بودند و اوان
جوانی ایشان بوده شیخ تاج العارفین قطع کلام کردند و گفتند این جوان را
از مجلس بیرون برید بجان کردند باز در وعظ شدند شیخ عبد القادر باز در آمدند
باز تاج العارفین بیرون کردند غوث اعظم امر نمودند باز آنحضرت در آمدند مرتبه
سوم تاج العارفین از منبر فرود آمده اند شیخ عبد القادر را در کنار گرفتند میان
دو چشم ایشان بوسه دادند و حاضران مجلس را گفتند برخیزید و تعظیم کنید که
این ولی خدای ست و گفتند ای اهل بغداد امر باخراج او نه از بهر اهانت او
کردم بلکه از برای آنکه شما او را بشناسید و بعزت معبود که بر سر او علمی
می بینم که شعاع از مشرق و مغرب گذشته است بعد از ان فرمودند ای

شیخ عبد القادر امروز وقت ماست و درین نزدیکی وقت تو خواهد شد خروس
هر یکی بانگ کند و خاموشش کرده مگر خروس تو که تا قیامت در بانگ
خواهد بود دست آنحضرت را گرفته گفتند ای شیخ عبد القادر هر وقتی خواهی
بود چون آن وقت بیاید مرا یاد کنی و سجاده و پیراهن و تسبیح و کاسه
عصا که خود بشیخ عبد القادر داده بودند شیخ عمر بزاز گفته تسبیحی که شیخ تاج العارفین
بغوث الثقلین داده بودند چون آنرا بر زمین مے نهادند یکان یکان دانه
خود میگشت و آن کاسه را چون کسی میخواست که بدست گیرد خود می جست
و بر دست آن شخص مے آمد وفات ایشان بعد از پانصد هجری بوده و قبر در
موضع قلمینا که از مضافات بغداد است واقع شده و مدت عمر هشتاد و سال
منجا ذرست حضرت شیخ عدی ابن مسافر الشامی الهکاری
قدس سره با حضرت غوث الثقلین سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه
و شیخ حماد دباس که پیر حضرت غوث الثقلین و با شیخ عقیل منبجی صحبت
داشته اند کرامات و خوارق عالیه از ایشان بظهور آمده و چون در شام
خلق بر ایشان جمع شدند از آنجا بجبل هکاری که از توابع موصل هست زاویه
بنا کرده عزلت گزیدند و مردم آن دیار همه مرید و معتقد گشتند و حضرت شیخ

الثقلین شیخ عبد القادر رضی الله عنه فرمودند اول بار که بقدم تجرید از بغداد
عزیمت حج کردم جوان بودم تنها میرفتم شیخ عدی بن مسافر پیش آمد
و نیز جوان بود پرسید کجا میروی گفتم بمکه گفت هیچ صحبت داری گفتم
من بر قدم تجریدم گفت من نیز بر قدم تجریدم باهم روانه شدیم روزی دیدیم
که جاریه حبشیه رحمها الله پیدا شد برقعی بر سر پیش من بایستاد و نظر
تیز در روی من نگریست پس گفت ای جوان از کجائی گفتم از عجم گفت امروز
مرا در رنج افکنده ی گفتم چرا گفت همین لحظه در بلاد حبشه بودم مرا مشاهده افتاد
که حق تعالی بر دل تو تجلی کرد و عطا فرمود ترا آنچه عطا نفرمود مثل آن غیر
ترا از اینجا که من دانم خواستم که ترا ببینم و بشناسم و گفت امروز در صحبت شما ام
و امشب با شما افطار خواهم کرد و روان شد او در یکطرف وادی میرفت
و ما یکطرف و چون شب شد طبقی از هوا فرود آمد بر آن شش نان با سرکه
و سبزی آن جاریه گفت شکر خدایرا که اکرام کرد مرا و مهمانان مرا هر شب
دو نان فرود می آمد امشب برای هر یک دو نان بعد از آن سه ابریق آب
فرود آمد بیاشامیدیم در لذت و حلاوت بآبهای زمین مانند نبود پس
همان شب آن جاریه از ما جدا شد و برفت چون بمکه رسیدیم شیخ عبد القادر

تجلی واقع شد بجز و بعضی از چنانکه بعضی می گفتند که بر ناگاه دیدم
آن جاریه پیش سماع ایستاده بود و میگوید زنده کرد ما را دیروز آنکس که
بیرون آید بعد از این در طرف ما را تجلی واقع شد و از باطن خود خطابی شنیدم
و بعد از آن با من گفتند که ای عبد القادر تجرید ظاهر را بگذار و تفرید توحید را
لازم دار و برای نفع مردم بنشین که ما را بندهای خاص هستند که میخواهیم ایشان را
بر تو به دست تو بشرف قرب خود برسانیم ناگاه آن جاریه گفت ای جوان بیگانه
دیدم امروز چه شان است ترا که بر سر تو از نور خیمه زده اند و تا آسمان نهایت گرد
تو در آمده اند و چشم همه اولیا از مطالعه حالهای خود در تو خیره مانده است و همه مثل
آنچه ترا داده اند می دادند بعد از ان جاریه بر جنب دیگر او را ندیدم و وفات شیخ
عدی در سال پانصد و پنجاه و هفت هجری بوده و قبر ایشان در
جبل هکاریه است حضرت شیخ ماجد کردی رحمه الله مرید شیخ
تاج العارفین ابو الوفا اند صاحب کشف و کرامات بودند جمع کثیری از
ایشان بهره مند شدند و از معتقدان حضرت غوث الثقلین بود و عارفی
شخصی بخدمت شیخ ماجد آمد گفت اراده مکه معظمه دارم بر قدم تجرید شیخ
گفتند چون بیابان و عطش بعد و غیب شود هرگاه تشنه شوی آب شیرین و هرگاه

هرگاه گرسنه گردی لقمان باش کز آمیخته ازین کوه بچید آید وفات
ایشان در سال پانصد وشصت ویک هجری بوده وقبر در جبل حمرین
است

حضرت شیخ سیدی احمد بن ابو الحسن الرفاعی

قدس سره از اولاد امجاد حضرت امام موسی کاظم اند ونسبت خرقه
ایشان به پنج واسطه بحضرت شیخ شبلی میرسد حضرت غوث الثقلین را
دیده اند ودر ایام عبیده بطایح سکونت داشتند صاحب کشف وکرامات
ومقامات علیه وبسیار بزرگ وشافعی مذهب بودند ابو الحسن علی
که خواهرزاده ایشانند گفتند روزی بر در خلوت ایشان نشسته
بودم که آواز کسی شنیدم چون نظر کردم پیش خال من شخصی نشسته بود
که آنرا هرگز ندیده بودم ساعتی باهم سخن گفتند پس آن شخص از روزنی که در
دیوار حضرت شیخ بود بیرون آمد وچون برق در هوا بگذشت پیش سیدی
درآمدم وپرسیدم که اینمرد که بود فرمودند اورا دیدی گفتم دیدم گفتند
او کسی است که خدا تعالی بحر محیط را بوی محافظت میکند ویکی از رجال
اربعه است سه روز است که مهجور شده است اما خبر ندارد گفتم یا سیدی
سبب مهجوری او چیست گفتند ویکی از جزایر محیط مقیم است آنجا که

شبانروز متصل باران بارید بخاطر او گذشت که کاش این باران بند آمدی
می بارید بعد از آن استغفار کرد بسبب این اعتراض مهجور شد من گفتم یا سیدی
از این مهجوری خبر دار ساختی گفتند نه شنیدم و دانستم گفتم التماس من در حجره را
گنم گفتند بیکی گفتم آری گفتند سر بگریبان خود فرو کش چنان کردم آواز
بگوشم رسید که یا علی سر برآر سر برآوردم خود را در یکی از جزایر بحر محیط دیدم
حیران شدم برخاستم و اندوهگین برفتم و آنمرد را دیدم و برو سلام کردم و آن
قصه را بگفتم سوگند بمن داد که هرچه ترا بگویم چنان کن قبول کردم و گفت خرقه
مرا در گردن من و مرا بر روی در زمین بکش و منادی بکن که هست
سزای کسیکه بر خدا تعالی اعتراض کند خرقه در گردن او کردم خواستم که بکشم
هاتفی آواز داد که ای علی بگذار که ملائکه آسمان برای او بزاری می آمده اند
و گریان شده اند خدا تعالی ازو خشنود گشت بعد از شنیدن آن آواز
بیخود شدم چون بخود باز آمدم خود را بیش خان خود دیدم و الله ندانستم
که چون آمدم و چون رفتم روزی در مجلس شیخ احمد رفاعی مناقب
حضرت شیخ عبد القادر رضی الله عنه مذکور می شد شخصی بطریق انکار گفت
بس کن سیدی بجانب او بغضب نگاه کردند فی الحال آن شخص بمرد

ابو سعید می فرمودند که کرا قدرت است که مناقب شیخ عبد القادر را تواند
بیان بکند که هر مرتبه او تواند رسید او شخصی است که در یکجانب او دو دریای
شریعت و در یکجانب او دو دریای حقیقت است هر جا که میخواهد غوطه
میزند و برادران و مریدان خود را وصیت میکردند که چون به بغداد روید پیش
از شیخ عبد القادر کسی را نه بینید چه در ایام حیات و چه بعد از وفات
که او از حق تعالی عهد گرفته است هر که ببغداد درآید و بزیارت نکند احوال
او مسلوب گردد میفرمودند که حسرت بر کسیکه حضرت شیخ عبد القادر
را ندیده وفات ایشان روز پنجشنبه دوازدهم جمادی الاول سال پانصد
و هفتاد و هشت هجری بوده و بعضی گفته اند که در سماع از دنیا رفته اند و
عمر هشتاد سال متجاوز بود و قبر در قریه ام عبیده بطایح ست حضرت

شیخ حیوة بن قیس الحرانی قدس سره

صاحب اوصاف
جمیله و مقامات جلیله و از اجله اکابر و مرجع مشایخ کبار بوده و حضرت
غوث اعظم را دریافته شیخ ابو الحسن قریشی فرموده اند چهار کس دیده ام
از کبار مشایخ که در قبور خود تصرف میکنند چنانکه احیا شیخ معروف کرخی
و شیخ محی الدین عبد القادر جیلی و شیخ عقیل منبجی و شیخ حیوة حرانی قدس الله

الله تعالی اسرارهم وفات ایشان در سلخ جمادی الآخر سال پانصد
و هشتاد و یک هجری بوده و قبر در موضع حران است **حضرت شیخ
شهاب الدین سهروردی المقتول رحمه الله** نام
ایشان یحیی بن حبش است در حکمت مشائیان و اشراقیان متبحر بودند
بعضی از مشایخ ایشان را منسوب بعلم سیمیا و بعضی بخلل در عقیده و اعتقاد
فلاسفه متهم میداشتند چون بحلب رسیدند علما بقتل ایشان فتوی دادند
و بعضی گویند در حبس خفه کردند و بعضی گویند قتل و صلب کردند و بعضی
گویند مخیر ساختند میان انواع قتل چون بزیارت عادت داشتند
اختیار کردند که بگرسنگی بکشند و اهل حلب در شان ایشان مختلف
بودند بعضی بالحاد و زندقه نسبت میکردند و بعضی بکرامات و مقامات
می ستودند و مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره فرموده اند علم بر عقل
غالب بود باید که عقل بر علم غالب باشد وفات ایشان در سال پانصد
و هشتاد و هفت هجری مدت عمر شریف سی و هفت و یا سی و
شش سال بود **حضرت شیخ جاگیر قدس سره** اصل ایشان
از کردستان است و متوطن بنواحی سامره بودند شیخ تاج العارفین ابو الوفا

ابوالوفا طاقیهٔ خود را بدست شیخ علی هیتی بجهت ایشان فرستاده بودند و تکلیف
حضور نکردند و گفتند که من از خدای تعالی درخواستم که جاکیر را از جملهٔ مریدان من
گرداند خدای عزوجل او را بمن بخشید حضرت غوث الثقلین را دریافته
بودند و صاحب کرامات عالیه بودند وفات ایشان در سال پانصد
و نود هجری و قبر در نواحی ساره است **شیخ عبد الرحیم مغربی قدس**
سرہ کنیت ایشان ابومحمد و اصل از مغرب زمین است از سادات
حسنی و اعیان مشایخ مصر و صاحب کرامات و مقامات علیه بودند
روزی شیخ طهارت میکردند شخصی بخدمت ایشان آمده التماس نمود
که شیخ باآبی که طهارت نموده بودند اشارت کردند و از آن آب بخورد
حالیکه از و سلب شده بود باز یافت و ایشان میفرمودند که شیخ عبد القادر
از اعیان دنیا و ادنا و جود است وفات ایشان در سال پانصد
و نود و دو هجری بوده است و مدت عمر هفتاد سال و قبر در موضع قنی
واقع شده که از توابع مصر است **حضرت شیخ ابوعلی بن مسلم**
قدس سرہ از کبار مشایخ عراقند و صاحب تاریخ یافعی نوشته که
ایشان از جملهٔ ابدالان بودند و ترک و تجرید بکمال داشتند و هیبت مرا تب

و کرمان میبودند وفات ایشان در سال پانصد و نود و چهار هجری بوده

و مدت عمر نود سال **حضرت شیخ نظام گنجوی گنجی قدس سره**

مولد ایشان گنجه ست و عالم بوده اند بعلوم ظاهر و باطن و از مریدان اخی فرخ ریحانی اند و عمر گرانمایه از اول تا آخر بقناعت و تقوی و عزلت گذرانیده اند و صاحب کشف و کرامات بوده اند و از ملاقات سلاطین اجتناب داشته اند بلکه سلاطین را بخدمت ایشان رجوع بود و حق تعالی شیخ را در سخن قدرت تمام داده بود و اشعار ایشان تمام حقیقت کشف و بیان معارف است و این از جمله اشعار شیخ است **ابیات**

چون بعهد جوانی از بر تو ... بدکس نرفتم از در تو

همه را بر درم فرستادی ... من نمی خواستم تو میدادی

چونکه بر درگه تو گشتم پیر ... زانچه ترسیده نیست دستم گیر

وفات ایشان در سال پانصد و نود و شش هجری بوده و قبر

در گنجه ست **حضرت شیخ عبد الله القرشی الهاشمی قدس سره**

نام ایشان محمد بن ابراهیم ست صاحب کرامات و مقامات بلند عالم بعلوم ظاهری و باطنی بوده اند و در زمان خود تصرف تمام داشتند و بصحبت شیخ

شیخ صباح رسیده بودند وفات ایشان در سال پانصد و نود و نه
هجری روی داده **حضرت شیخ** کنیت ایشان ابو
محمد بن ابی نصر است مرید سراج الدین محمود بن خلیفه اند و با شیخ
ابو النجیب سهروردی در سماع صحیح بخاری شریک بوده‌اند و تصانیف
بسیار دارند از آن جمله تفسیر عرائس است که در آن بس نکته‌های دقیق و
اشارتهای لطیف مندرج است و در وجد و ذوق و استغراق حالت تمام داشتند
و پنجاه سال در جامع عتیق شیراز وعظ گفتند و مجلس نهادند گویند در اواخر
عمر از وجد و سماع باز ایستادند شیخ ابو الحسن کردویه گفته در دعوت بعضی
صوفیه با شیخ روزبهان یکجا شدم و بر حقیقت حال او مطلع نبودم در خاطرم
آمد که در علم و حال از او زیاده ام بر سر من مطلع شد گفت ای ابو الحسن
این خطره را از خود دور کن که امروز در مجلس با روزبهان برابر نیست و او یگانه
زمان خود است وفات ایشان در نصف محرم سال ششصد و شش هجری
روی داده ۰ **حضرت شیخ روزبهان بقلی** صحبت دار خضر بوده‌اند
و شصت سال از خانه که در شیراز داشتند جز بادای نماز جمعه و کفایت
مهمات بیرون نیامدند و در علم و تقوی کامل بودند وفات در آخر محرم

سال ششصد و شش هجری **حضرت شیخ ابو اسحق اعزب قدس**
سره نام ایشان ابراهیم بن علی است و از اعیان مشایخ بطایح و صاحب
کرامات و مقامات عالیه و جامع میان علوم ظاهری و باطنی و شافعی
مذهب بودند بجهته غلبهٔ استغراق اکثر مراقب می نشستند گویند سالها
سر بجانب آسمان نکردند اگر شیری آمد و سر بر پای شیخ میمالید و ایشان معزز بودند
که شیخ عبد القادر رسیده است امام صدیقان و محب عارفان و مقتدی
سالکان است وفات ایشان در سال ششصد و نه هجری بوده و قبر
در بطایح است **حضرت شیخ ابو الحسن کردویه قدس سره** کنیت
ایشان ابو الحسن و نام علی بن حمید الصعیدی خوارق بسیار و کرامات
بیشمار از ایشان ظاهر شده پدر ایشان رنگریز بوده و میخواست که پسر
نیز رنگریزی کند ایشان را گران آمد و بخدمت صوفیه رفت و آمد داشتند
روزی پدر ایشان آمده دید که جامهای مردم را رنگ نکرده اند در غضب شد
و در دوکان تغارهای بسیار بود در هر یکی رنگی چون غضب پدر را دیدند
همه جامهای را گرفته در یک تغار نهادند غضب پدر زیاده شد گفت جامهای
مردم را ضایع کردی هر یکی رنگی خواسته بودند تو همه را در یک رنگ

رنگ کردی شیخ ابوالحسن دست در آن تغار کرده همه را بیکبار بیرون آوردند
هر یکی را آن رنگ شده بود که صاحبش خواسته بود چون او آن بدید
بسلوک راه صوفیه بازگذاشت و از رنگریزی معذور داشت وفات ایشان
در پانزدهم شعبان سال ششصد و دوازده هجری بوده و قبر در دهی است از
توابع مصر **حضرت شیخ ابن صباغ رضی الله عنه** کنیت ایشان
ابومحمد است صاحب اسرار و معارف و کرامات و خوارق در زمان خود
از مشاهیره بودند بصحبت حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلی رض
رسیده اند و فائدها گرفته اند مرید شیخ علی هیتی بودند و ایشان مرید
تاج العارفین ابوالوفا و ایشان مرید شیخ ابومحمد شنبکی و ایشان مرید
شیخ ابوبکر بطایحی قدس الله اسرارهم و خرقه که حضرت صدیق اکبر رض در
واقعه بشیخ ابوبکر بطایحی داده بودند و از شیخ علی بن هیتی بایشان رسیده
از ایشان ثابت شده وفات ایشان در سلخ ذیقعده سال ششصد و نود و دو
هجری بوده و قبر در رباط یعقوبی است **حضرت شیخ یونس بن
یوسف شیبانی** طایفه یونسیه بایشان منسوب است صاحب
کرامات و مقامات عالیه بودند وفات ایشان در سال ششصد و

نوزده هجری بوده **حضرت شیخ علی بن ادریس یعقوبی رحمه الله**
کنیت ایشان ابو الحسن است و نام علی صاحب معارف و اسم او
احوال و مقامات عالی بوده و ایشان اند که گفته اند چهار کس را شناختم
از اولیای خدای که در قبور خود تصرف میکنند چنانکه زنده اند شیخ محی الدین عبدالقادر
جیلی و شیخ معروف کرخی و شیخ عقیل منبجی و شیخ حیوة بن قیس حرانی
انتقدمه در ذکر شیخ حیوة نیز مذکور شد وفات ایشان در سال ششصد و
بیست و یک هجری روی داده **حضرت شیخ فریدالدین عطار**
اصل ایشان از قریه کدکن است از مضافات نیشاپور و هشتاد و پنج سال
در نیشاپور بوده مرید شیخ مجدالدین بغدادی اند و در ابتدا توبه بر دست
شیخ رکن الدین اکاف کرده اند بصحبت بسیاری از اکابر مشایخ را دریافته اند
و بعضی گفته اند که اویسی بودند صاحب وجد و سماع و از بزرگان صوفیه
اند مولانا جلال الدین رومی فرموده اند که نور منصور بعد از صد و پنجاه
سال بر روح فریدالدین عطار تجلی کرد و مربی او شد و حضرت مولانا
عبدالرحمن جامی گفته اند آنقدر اسرار توحید و حقایق و ذوق که
در مثنویات و غزلیات عطار است در سخنان هیچ یک از طایفه یافته

یافته نمی شود کتاب تذکرة الاولیا و الهی نامه و بیسر نامه و منطق الطیر از
تصانیف ایشان است ولادت ایشان در شعبان سال پانصد و سیزده
وفات در سال ششصد و بیست و هفت هجری بوده در دست کفار در
سن یکصد و بست و یک سالگی بدرجه شهادت رسیده اند حضرت
شیخ ابن فارض المصری کنیت ایشان ابوحفص است و لقب
شرف الدین و نام عمر بن فارض الحموی و ولادت و سکونت ایشان در مصر بود
از قبیله بنی سعد اند و قصیده تائیه فارضیه از ایشان است چون این
قصیده را تمام کردند شبی پیغمبر را صلعم بخواب دیدند که از ایشان می پرسیدند
قصیده خود را تمام کرده چه نام کردی گفتند لوایح الجنان و روایح الجنان
فرموده اند نظم السلوک نام کن همچنان کردند که حضرت رسالت پناه
صلعم فرموده بودند وفات ایشان در دوم جمادی الاول سال ششصد
و سی و دو هجری روی داده حضرت شیخ اوحد الدین الکرمانی
قدس سره مرید شیخ رکن الدین سنجاسی اند و ایشان مرید شیخ
قطب الدین ابهری و ایشان مرید شیخ ابوالنجیب عبد القاهر سهروردی
اند قدس الله اسرارهم و بصحبت شیخ محی الدین عربی رسیده اند گویند

ایشان از مشاهده جمال ظاهری میل تمام بود و شیخ شمس الدین تبریزی می
از ایشان پرسیدند که در چه کاری گفتند ماه را در طشت آب می بینم فرمودند
اگر بر قفا دمل نداری چرا بر آسمان نمی بینی و پیش مولانا جلال الدین
رومی گفتند شیخ اوحد الدین شاهد باز بود اما پاکباز بود مولوی
فرموده کاش کردی و گذشتی وفات ایشان در سال ششصد و سی و پنج
هجری بوده **حضرت مولانا شمس الدین تبریزی** نام ایشان
محمد بن علی بن ملک داد است گفته اند که هنوز در مکتب بودم پیش از
بلوغ اگر چهل روز بر من میگذشت از عشق سیرت محمدی مرا آرزوی
طعام نمیشد و اگر سخن طعام می گفتند بدست و سر منع آن میکردم مرید شیخ
ابوبکر سله باف تبریزی اند و بعضی گویند که مرید بابا کمال خجندی بودند
و بعضی گویند مرید شیخ رکن الدین سنجاسی اند و حضرت مولانا عبد الرحمن
جامی فرموده اند احتمال دارد که بصحبت همه رسیده اند و از همه
تربیت یافته باشند مولانا جلال الدین رومی را کمال یگانگی و یکجهتی
با ایشان بوده و همیشه باهم صحبت میداشته اند و در اشعار خود همه جا
ستایش ایشان کرده اند و اکثر در خلوت روز و شب بصوم وصال

وصال می نوشته اند وفات ایشان در سال ششصد و چهل و پنج هجری بوده

شیخ ابو الغیث جمیل یمنی قدس سره از کبار مشایخ و بزرگان

این قوم صاحب کشف و کرامات اند در اوایل از قطاع الطریق بوده اند روزی

در کمین قافله نشسته انتظار می کشیدند شنیدند که هاتفی میگوید ای آنکه چشم بر

قافله داری و دیگری را چشم بر تست در ایشان این اثر عظیم کرده توبه نمودند

از آن عمل باز ایستادند و بصحبت شیخ ابن الافلح یمنی رسیده بمرتبه ولایت

فایز گردیدند بعد از آن بشیخ کبیر علی اهدل رسیده التماس صحبت کردند

شیخ قبول فرمودند روزی برای هیزم بصحرا رفتند و دراز گوشی با خود بردند چون

بجمع کردن هیزم مشغول شدند شیری دراز گوش را بدرید چون هیزم آوردند

که بار کنند دیدند که شیر دراز گوش را کشته روی بشیر کرده گفتند که هیزم خود را

بر چه بار کنم سوگند بعزت معبود که بر پشت تو بار خواهم کرد هیزم را جمع کرده بر پشت

شیر نهادند و او را راندند تا نزدیک شهر آمدند بعد از آن گفتند هر جا خواهی

برو وفات ایشان در سال ششصد و پنجاه و یک هجری روی داده

حضرت شیخ ابو الحسن شاذلی نام ایشان علی بن عبد الله

و اصل از مغرب از سادات حسینی اند و ساکن بوده اند در اسکندریه جمیع

کثیری آنجا بصحبت ایشان پیوسته اند از کبار اولیای و عظمای مشایخ بودند

گفته اند یکبار هشتاد روز گرسنه بودم در خاطرم گذشت که مرا ازینکار نصیبی

شد ناگاه زنی دیدم که از غاری میرون آمد بغایت خوبروی گوئیا روی چو

نور افتاب بود میگفت یحیی هشتاد روز گرسته بود ایستاده تا از سر حد استغنای

میکند بعمل خود و ششماه برسن گذشته که طعامی بچشیده ام گویند اول کسیکه

قهوه خورد ایشان بودند وفات ایشان در سال ششصد و پنجاه و چهار

یا شش هجری بوده در راه مکه معظمه در صحرای که آب شور داشت چون ایشان را

انجا دفن کردند ببرکت ایشان آب آن سرزمین شیرین گشت حضرت

شیخ علی الخبار قدس سره از مشایخ کبار عراقند و صاحب

مقامات جلیه شهادت ایشان در سال ششصد و پنجاه و شش هجری

بوده حضرت شیخ عبد الله بلیانی قدس سره لقب القدوه

اولیای اکمل اوحد الدین و نام پدر ایشان ضیاء الدین مسعود بن محمد بن علی

بن احمد بن عمر بن اسمعیل بن شیخ ابو علی دقاق است قدس الله ارواحهم

و شیخ عبد الله بلیانی خرقه را از پدر خود دارند و پدر ایشان بچهار واسطه از

شیخ ابو النجیب سهروردی و بصحبت زاهد ابوبکر همدانی پیوسته از ایشان نیز

نیز بهره تمام حاصل نموده اند و پدر ایشان میگفته اند که من آنچه از خدای
خود خواسته بودم بعبد الله دادند و آنچه بر من بمقدار دریچه گشادند بر او بمقدار
دروازه گشادند و شیخ از بزرگان و موحدان این طایفه و صاحب کرامات
بلند و مقامات ارجمند بوده اند فرموده اند که بیک آه که برآرم صد هزار چون
منصور حسین پیدا کنم و شیخ فرموده اند که درویشی نه نماز و روزه و احیای
شب است اینجمله اسباب بندگی است درویشی نه رنجیدن است اگر اینحاصل
کنی واصل گردی و این رباعی از اشعار ایشان است رباعی

تا حق بدو چشم سر نه بینم نه مردم ٭ از پای طلب نمی نشینم نه مردم ٭ گویند
خدا بچشم سر نتوان دید ٭ آن ایشانند من چنینم نه مردم ٭ وفات
ایشان روز عاشورا سال ششصد و هشتاد و شش هجری واقع شد

حضرت شیخ یس المغربی الاسود قدس سره

ایشان کسب حجامی را ستر حال خود ساخته بودند اما از اهل کرامت و ولایت
بوده اند امام محی الدین نووی از جمله مریدان و معتقدان ایشان بودند و
بصحبت و خدمت ایشان تبرک میجستند وفات ایشان در ربیع الاول
سال ششصد و هفتاد و هفت هجری بوده و مدت عمر هشتاد سال

حضرت شیخ عفیف الدین تلمسانی نام ایشان سلیمان بن
علی است بعضی از فقها ایشانرا بزندقه و الحاد منسوب داشتند اما صوفیه
بزرگ داشتند و حضرت مولانا عبدالرحمن جامی فرموده اند که هرکه
اندک چاشنی از شرب اینطایفه باشد داند که سخن او در شرح منازل
السایرین که تصنیف شیخ الاسلام است چقدر مبنی بر فواید علم و عرفانست
گویند که بمجلس سماع حاضر می شدند و رغبت تمام بآن داشتند و خودی
نمودند وفات ایشان در سال ششصد و نود هجری بوده است حضرت
شیخ سعدی شیرازی رحمه الله لقب ایشان شرف الدین
و نام مصلح الدین بن عبدالله است و تخلص سعدی در علوم ظاهر و باطن و نظم و نثر
جامع و کامل و مجاور بقعه شریفه شیخ ابوعبدالله خفیف بوده اند قدس الله سره
بارها بزیارت حرمین شریفین پیاده رفته اند و اکثر اقالیم را گشته اند و بهندوستان
رسیده است سومنات را شکسته اند و صحبت شیخ شهاب الدین سهروردی
و بسیاری از اکابر را دریافته اند و در بیت المقدس و بلاد شام مدتی سقائی
کرده اند وقتی با یکی از اکابر سادات فی الجمله گفت و گوئی واقع شد آنشب
حضرت رسالت پناه صلعم را بخواب دید که او را عتاب کردند چون بیدار شد

شد پیش شیخ آمده و عذر خواست و تصانیف ایشان همه مشهور و مقبول است
و این از جمله شعر ایشان است **غزل** من ندانستم از اول که تو بی‌مهر و
وفایی ؛ عهد نابستن از آن به که ببندی و نپایی ؛ گفته بودم چو بیایی غم دل
با تو بگویم ؛ چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی ؛ دوستان عیب کنندم که
چرا دل بتو دادم ؛ باید اول بتو گفتن که چنین خوب چرایی ؛ شمع را باید
ازین خانه برون بردن و کشتن ؛ تا که همسایه نداند که تو در خانهٔ مایی ؛ وفات
ایشان شب جمعه ماه شوال سال ششصد و نود و یک هجری بوده و قبر در
بیرون شهر شیراز است **حضرت شیخ حسن بلغاری قدس**
سره اصل ایشان از نخجوان است و صاحب جذب و مقامات عالیه
بوده اند و نسبت ارادت ایشان بواسطه بشیخ ابو النجیب سهروردی میرسد
در سن سی سالگی تایب شده در نیکار در آمده اند و اکناف عالم را سیر نموده
اند وفات ایشان در سال ششصد و نود و هشت هجری بوده و مدت عمر
نود و سه سال و قبر در سرخاب تبریز است **حضرت شیخ ابو محمد**
مرجانی نام ایشان عبدالله بن محمد است و اصل از مرجان مغرب زمین
ابواب علوم الهی و انوار ربانی بر روی ایشان گشاده بود و از بزرگان

اینقوم اند وفات ایشان تونس سال ششصد و نود و شش هجری بوده
حضرت ابن مطرف اندلسی کنیت ایشان ابو عبد الله ست
و مجاور مکه معظمه بوده اند و زواد داشته اند که شبانروزی پنجاه اسبوع طواف
میکردند وفات ایشان در رمضان سال هفتصد و هفت هجری بوده و مدت
عمر ایشان از نود سال متجاوز پادشاه عصر از سعادتمندی و کمال اخلاص
که بخدمت ایشان داشت جنازه شیخ را بر دوش خود گرفت حضرت
شیخ شمس الدین قدس سره نام ایشان محمد بن احمد ونائی
صوفی ست حنبلی مذهب بوده اند وفات ایشان در سال هفتصد
یازده هجری رو داده حضرت شیخ عماد الدین رح نام ایشان احمد
بن شیخ الحرامیه ابراهیم بن عبد الرحمن ست واصل ار واسط در علم تصوف
تصانیف بسیار دارند وفات ایشان در هفتصد و یازده هجری سال بوده
و مدت عمر پنجاه و چهار سال حضرت شیخ سلمان ترکمان قدس
سره در دمشق بوده اند کم می گفتند و کم از جای بر میخاستند و کم می خفتند
و علمای ظاهر با جلالت و بزرگی نیاز مندانه سلوک با ایشان میکردند با وجود انکه
در ماه رمضان چیزی میخوردند و نماز نمیگذاردند اما کشف حد اطلاع بر مغیبات

مصیبات بسیار داشتند و بطایفه استر حال خود ساخته بودند وفات
ایشان در سال هفتصد و چهارده هجری **حضرت شیخ نجم الدین**
قدس سره نام ایشان عبدالله بن احمد بن محمد الاصفهانی است صاحب
مقامات و مناقب عالیه شاگرد ابو العباس المرسی الشاذلی و مدتی
مجاور مکه معظمه بودند وفات ایشان بمکه معظمه در جمادی الآخر سال
هفتصد و بیست و یک هجری بوده و مدت عمر هفتاد و هشت سال
حضرت شیخ اوحدی اصفهانی گویند ایشان از جمله اصحاب
شیخ اوحد الدین کرمانی اند و بر سرهای حلقه داشتند جام جم از ایشان است
و اکثر اشعار ایشان در تصوف و حقیقت است و این بیت نیز از ایشانست
بیت اوحدی شصت سال سختی دید تا شبی روی نیک بختی دید
وفات ایشان در سال هفتصد و سی و هفت هجری بوده و قبر در مراغه
تبریز است **حضرت مولانا محمود زاهد مرغانی قدس سره**
لقب ایشان جلال الدین است در علوم ظاهر شاگرد مولانا نظام الدین
هروی اند و بجهت متابعت سنت و شریعت بمرتبه عالی رسیده بودند
در تقوی و ورع جهد بلیغ مینمودند وفات ایشان در ماه ذی حجه سال هفتصد

و هفتاد و هشت هجری بوده و قبر در سرغاب هرات است حضرت مولانا
زاهد سرغانی رحمه الله نام پدر ایشان شیخ علی بن شیخ ابوبکر بن
شیخ احمد بن شیخ محمد شاه بن شیخ محمود بن شیخ سهیل تایبادی است
و تایباد دهی است از توابع جام در علوم ظاهر شاگرد مولانا نظام الدین هروی
بوده اند اما بواسطه متابعت سنت و آداب شریعت ابواب علم باطن بر ایشان
مفتوح گشت و کرامات و مقامات عالیه از ایشان بظهور آمد و اویسی
بوده اند از روحانیت شیخ احمد جام و پیوسته زیارت روضه حضرت میفرمودند
و در مدت هفت سال پیاده و پای برهنه از تایباد بروضه متبرکه ایشان
قرآن خوانده میرفتند و از برکت روحانیت حضرت شیخ بمطلب اقصی و
مرتبه اعلی فایز گشتند حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند قدس الله سره
چون بمجلس ایشان رسیدند مولانا حضرت خواجه پرسیدند که چه نام دارید
خواجه فرمودند که بهاء الدین نقشبند گفتند از برای ما نقشی ببندید خواجه فرموده اند
که آمده ایم که نقشی ببریم و دو روز باهم صحبت داشتند و حضرت تیمور صاحبقران
انار الله برهانه کمال اخلاص و ارادت در خدمت مولانا داشتند بلکه مولانا
مربی صاحبقران بوده اند وفات ایشان نهم روز پنجشنبه سلخ محرم الحرام سال

سال هفتصد و نود و یک هجری بوده و قبر در موضع تا یا دست حضرت خواجه
حافظ شیرازی نام ایشان محمد است و لقب شمس الدین حضرت مولانا
عبد الرحمن جامی قدس سره فرموده اند با وجود آنکه معلوم نیست که بظاهر دست ارادت به پیری
داده باشند اما ایشانرا لسان الغیب گفته اند و آثار حقایق و معارف در دیوان
ایشان بسیار است و در تذکره عبد القادر بداونی از خدمت شیخ نظام الدین
انتی نقل کرده است که خواجه حافظ مرید حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند اند و
اکثر تفاولی که از دیوان حقیقت بیان ایشان نموده میشود موافق مطلب بر می آید
چنانچه جهانگیر بادشاه که در ایام شاهزادگی بسبب آزردگی از والد خود جدا شده در
الهآبادمی بودند و تردد داشتند در اینکه بملازمت پدر عالیقدر بروند یا نه دیوان حافظ
را طلب نموده فال گشادند و این غزل برآمده

غزل

چرا نه در پی عزم دیار خود باشم	چرا نه خاک ره کوی یار خود باشم
غم غریبی و غربت چو بر نمی تابم	بشهر خود روم و شهریار خود باشم
ز محرمان سراپرده وصال شوم	ز بندگان خداوندگار خود باشم
چو کار عمر نه پیدا است باری آن اولی	که روز واقعه پیش نگار خود باشم
بود که لطف ازل رهنمون شود حافظ	وگرنه تا به ابد شرمسار خود باشم

و بموجب این فال بی تأمل و اهمال بسرعت روانه شده بملازمت ایشان
مشرف گشتند و قضارا بعد از شنشاه اکبر بادشاه فوت کردند و ایشان
بادشاه شدند این فقیر بدستخط حضرت جهانگیر بادشاه دیده که در حاشیه
دیوان حافظ این مقدمه را نوشته اند وفات ایشان در سال هفتصد و نود
و دو هجری بوده و قبر در شیراز است **حضرت مولانا ظهیر الدین**
خلوتی قدس سره جامع بودند میان علوم ظاهر و باطن مولانا زین الدین
ابابکر تایبادی معتقد بودند امروز در زیر فلک مثل ظهیر الدین کس نیست اند مرید
شیخ سیف الدین خلوتی اند وفات شیخ سیف الدین در سال هفتصد و هشتاد
و سه هجری بوده و قبر شیخ در مزار خلوتیان بر سر پل کاذکاه است
حضرت شیخ کمال خجندی قدس سره بسیار بزرگ و صاحب حال
بودند و خود را در لباس شعر و شاعری پوشیده میداشتند و ترک و تجرید ایشان بکمال
بوده چنانچه گویند در تبریز زاویه داشتند که در انجا بسر میبردند چون بعد از فوت ایشان
انجا دیدند بغیر از بوریایی که بر ان می نشستند و سنگی که زیر سر می نهادند چیزی دیگر نبود وفات
ایشان در هشتصد و سه هجری بوده و قبر در تبریز است و بر قبر ایشان این
بیت نقش کرده اند **بیت** کمال از کعبه رفتی بر در یار ؛ هزارت آفرین مردانه

و وفات ایشان در سال [illegible] و قبر در [illegible]

سر دوانه رفتی حضرت مولانا محمد شیرین تخلص ایشان مغربی است مرید
شیخ اسمعیل سیسی اند و شیخ اسمعیل از اصحاب شیخ نور الدین عبدالرحمن اسفراینی
و از معاصران و مصاحبان شیخ کمال خجندی بوده اند وفات ایشان در
سال هشتصد و نه هجری است و مدت عمر شصت سال و این غزل نیز از جمله

اشعار ایشان است **غزل**

از جنبش بحر قدم برخاست موج بی عدد
وز موج دریای ازل برگشت صحرای ابد
وز موج بحر بیکران صحرا و دریا شد عیان
صحرا الیقین دریا شو و چون باید از دریا مدد
اندر جهان بی عدد واحد احد بنمود ولی
در خطهٔ ملک صمد احمد بود عین احد
لیکن جهان جسم و جان گرچه شد از دریا عیان
بر روی بحر بیکران باشد چو در دریا رمد
اندر سرای لم یزل باشد ابد عین ازل
سر در هم آرد دایره از جنبش پرگار عدد
اندر یکی صد بین نهان در صد یکی را بین عیان
از یکی گفتم بدان صد را ز یک یک را ز صد
من بر مثال ماهیم افتاده از دریا برون
باشد که موجی در رسد بازم به دریا در کشد
وقتست کان خورشید ما وان ماه تابان بی بدل
از برج دل طالع شود از اندرون سر بر زند
آن آفتاب مشرقی پیدا شود در مغربی
گر مغربی را آینه پنهان نباشد در نهد

حضرت شاه قاسم انوار
قدس سره اصل آن سیادت مآب از اذربایجانست مولود ایشان و

تبریز و بها داین حال نسبت ارادت بشیخ صدر الدین اردبیلی داشتند بعد از ان بصحبت
صدر الدین علی یمنی که از مریدان اوحد الدین کرمانی بوده‌اند رسیده‌اند و در نواحی
انجوره حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند را دیده‌اند و با ایشان صحبت داشته‌اند
دیوان اشعار ایشان مشتمل بر حقایق و معارف و اسرار است و در باب مریدان
ایشان حضرت مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره فرموده‌اند که فقیر بعضی از ایشان
را دیده و احوال بعضی را شنیده اکثری از ربقه دین اسلام خارج بوده‌اند و بدایره
اباحت و تهاون بشرع و سنت داخل نموده اندکه میتوانند بود که چون فتوح و نذور
بسیاری میرسیده و همه را صرف لنگر مریدان و درویشان میشده و اصحاب
نفس و هوا را مقصود در انجا حاصل بوده بدینجهت جماعه بیباک نیز خود را
در زمره مریدان ایشان داخل ساخته باشند و آن سیادت منزلت از ینهمه
پاک بوده‌اند و مریدان حضرت شاه مدار نیز در هندوستان باینحال دارند و اکثری
بیباک اند وفات ایشان در سال هشتصد و سی و هفت هجری بوده و قبر
در خرجرد جام است **شیخ زین الدین خوافی رحمه الله** نسبت ایشان
ابوبکر است جامع بوده‌اند میان علوم ظاهری و باطنی و از اول تا آخر توفیق
استقامت بر جاده شریعت و متابعت سنت یافته بوده‌اند و حضرت مولانا

مولانا عبد الرحمن جامی فرموده اند که متابعت سنت بزرگترین کرامتی هست پیش
ایطایفه و شیخ زین الدین خوافی مرید شیخ نور الدین عبد الرحمن قریشی مصری اند
و ایشان مرید شیخ سیف کورالی و ایشان مرید شیخ تاج الدین حسن تشیری
و ایشان مرید شیخ محمود اصفهانی و ایشان مرید شیخ عبد الصمد نطیری و ایشان مرید
شیخ علی برغش و ایشان مرید شیخ شهاب الدین سهروردی گویند در آخر حیات
ایشانرا وادی رسید که شبانه روز بالکل از خود غائب بودند و چون
ازان غیبت ایشانرا باز آوردند قریب یکسال خاموشی بر ایشان غالب بود
و سخن کم میگفتند وفات ایشان در شب یکشنبه دوم شوال سال هشتصد و
سی و هشت هجری بوده بعد از وفات ایشان سه جا نقل کرده الحال
قبر شیخ در هرات است نزدیک عیدگاه و عمارت عالی بر آن ساخته اند

حضرت سید بدیع الدین قدس سره لقب ایشان شاه مدار است
و مرید شیخ محمد طیفور شامی نسبت ارادت ایشان بسبب کبرسن یا جهت
دیگر به پنج یا شش واسطه بحضرت رسالت پناه صلعم میرسد غرایب احوال
و عجایب اطوار و مقامات بلند و کرامات ارجمند داشته اند و بزرگی
حضرت شاه مدار زیاده ازانست که در تحریر و تقریر آید گویند دو نشده ...

طعام نخوردند و لباسیکه یکبار می پوشیدند دیگر احتیاج شستن نمیشد و همیشه
سفید و پاکیزه میماندند و شیخ عبد الحق دهلوی نوشته اند که ایشان در مقام
صمدیت بودند و آن مرتبه سالکان است و از جهت جمال بکمالی که حق تعالی بایشان
عطا فرموده بود هر که ناظره بر روی مبارک ایشان افتادی پس بی اختیار
سجود کردی از این جهت همیشه برقع بر روی خود می انداختند وفات ایشان
هفدهم جمادی الاولی سال هشتصد و چهل هجری بوده و قبر ایشان در موضع
مکن پور که از توابع قنوج است واقع شده و هر سال در ماه جمادی الاولی
که عرس ایشان است قریب پنج شش لک آدم مرد و زن صغیر و کبیر از
اطراف و جوانب هندوستان در آن روز بزیارت روضه شریفه ایشان
با علمهای بسیار جمع میشوند و به نذر و نیاز می آرند و کرامات و خوارق عجیبه
الحال نیز نقل میکنند و از چهار حصه اهل هندوستان از وضیع و شریف دو حصه
مرید حضرت پیر دستگیر غوث الثقلین شاه محی الدین سید عبد القادر جیلی
اند اما اشراف بیشتر و یک حصه مرید شاه مدار اما اجلاف بیشتر و نیم
حصه مرید حضرت خواجه معین الدین چشتی و نیم حصه مرید مخدوم بهاء الدین
زکریای ملتانی قدس الله اسرارهم حضرت مولانا جلال الدین

الدین پورانی کنیت ایشان ابو یزید است بعد از کسب علوم ظاهر برکت
متابعت سنت و رعایت شریعت بمرتبهٔ اعلی رسیده‌اند و اکثر بکفایت مهمات
مسلمانان بقدر امکان کوشش می‌نمودند هر که رجوع بایستی کرد خود بانجا میرفتند
اگرچه بظاهر دست ارادت به پیری نداده‌اند اما اویسی بوده‌اند چنانچه میفرمودند
هرگاه مرا اشکالی می‌افتد روحانیت حضرت رسالت پناه صلعم بواسطه
رفع آن میکنند گویند روزی از اصحاب خود شانه طلبیده‌اند و گفتند حضرت
رسالت پناه صلعم فرموده‌اند که تزیدکای محاسن خود را شانه میکن و ایشان
بصحبت مولانا حضرت ظهیر الدین خلوتی رسیده‌اند و معتقد طریقهٔ ایشان
بوده‌اند حضرت مولانا عبدالرحمن جامی اکثر پیش ایشان میرفتند چنانچه
گفته‌اند روزی با جماعتی بزیارت مولانا جلال الدین پورانی رفتیم وقت
بازگذشتن یکی از ایشان را در خاطر گذشته بود که اگر مولانا را کرامتی است
میباید که پارهٔ کشمش بترک بمن بدهد چون روانه شدیم آن شخص را آواز دادند
که یکساعت باش بخانه درون رفته یک طبق مویز بیرون آوردند و باو دادند
و گفتند معذور دار که در باغهای ما کشمش نمی‌باشد وفات ایشان در شب
دوشنبه دهم ماه ذیقعده سال هشتصد و شصت و دو هجری بوده ٭

حضرت خواجه شمس الدین محمد الکوسوی الجامی قدس سره

کوسو قصبه ایست از توابع هرات که ولادت ایشان در انجا واقع شده واز
اولاد بزرگوار حضرت شیخ الاسلام احمد الجامی النامقی اند قدس الله
سره جامع بودند بعلوم ظاهر و باطن و بخدمت شیخ زین الدین خافی
بسیار میرفته اند و بصحبت شیخ بهاء الدین عمر نیز بسیار میرسیده اند مولانا
سعد الدین کاشغری و مولانا شمس الدین محمد اسد و مولانا جلال الدین پورانی
و غیرهم از عزیزانی که در انوقت بودند بمجلس ایشان حاضر میشدند و معارف
و لطایف خواجه را استحسان میکردند در اثنای وعظ و مجلس سماع خواجه
را وجدی عظیم میرسید و صیحهای بسیار میزدند و مجلسها را اثر میکرد و اکثر
در صحبت ایشان چیزی که در خاطر کسی میگذشت آنرا بروجهی که غیر او کسی
ندانستی اظهار میفرمودند وفات ایشان در روز شنبه بیست و ششم جمادی الاولی
سال هشتصد و شصت و سه هجری بوده و قبر در هرات نزدیک مسجد جامع
در تربت مزار فقیه ابو یزید مرغزی است

مولانا شمس الدین محمد اسد

اصل ایشان از قریه روج ست و آن بر ده فرسنگی هرات واقع شده از
کبار مریدان مولانا سعد الدین کاشغری اند و هم بهره حضرت مولانای جامی

جامی ایشان گفتند که مرا همیشه آرزوی آن میبود که پیغمبر صلعم را بخواب بینم روزی
بخدمت والده خود رفتم ایشان کتابی در پیش داشتند و میخواندند که هر کس این
دعا را شب جمعه چند بار بخواند پیغمبر صلعم را بخواب بیند اتفاق آن شب آینده شب
جمعه بود رخصت خواندن دعا از والده خود گرفته بخلوتخانه خود رفتم و مشغول شده
باشم الحال نیز دعا را خواندم و نیز شنیده بودم که هر کس شب جمعه سه هزار مرتبه
درود بر رسول علیه الصلوة والسلام بفرستد آنسرور را بخواب بیند این عمل
نیز کردم چون بخواب رفتم در واقعه دیدم که از در سرای خود در آمدم و والده
من ایستاده مرا گفت من انتظار تو می بردم اینک رسول صلعم بخانه ما آمده اند
بیا تا ترا در خدمت آنحضرت برم پس دست مرا گرفته بجائی که آنحضرت
نشسته بودند بردند دیدم که آنحضرت نشسته اند و جمعی کثیر در گرد و پیش آنسرور
نشسته و ایستاده اند و مکاتبات نوشته باطراف عالم میفرستند و گوئی
املا حضرت رسول میکنند و مولانا شرف الدین عثمان زیارتگاهی که از علمای
ربانی بودند مینویسند و مادر مرا برده عرض کرد که یا رسول الله پسر که وعده
کرده بودی که دراز عمر و دولتمند خواهد شد این آن پسر است یا نه آنسرور
بجانب من دیده تبسم کردند و فرمودند که همان فرزندست چه وقتی که مادر من

پسری داشت صاحب جمال فوت کرد و او بسیار متألم شد شب حضرت رسالت
پناه صلعم را بخواب دید که میفرمایند غمگین مباش که خدای تعالی بتو پسری صاحب
دولت و دراز عمر خواهد عطا فرمود و مرا خدای عز و جل بایشان داد پس آنحضرت
بمولانا عثمان حکم فرمودند که مکتوبی برای این پسر بنویس مولانا کاغذی
نوشت مشتمل بر سه سطر و در زیر آن سطور مثل گواهی که مردم در قبالها مینویسند
جدا جدا چیزی نوشت و پیچیده بدست من داد و من روان شدم با خود گفتم که
مضمون مکتوب را ندانستم بازگشته بخدمت آنحضرت آمدم و عرض کردم
ندانستم یا رسول الله که درین کاغذ چه نوشته شده حضرت آن مکتوب را
از دست من گرفته بخواندند و من بیک خواندن مضمون آن سطور را یاد گرفتم
و باز پیچیده بدست من دادند میخواستم که باز چیزی بپرسم ناگاه آواز در
برآمد از خواب بیدار شدم دیدم که مادرم می آید و شمعی در دست دارد و چراغ
گفت ای محمد چیزی در خواب دیدی گفتم آری گفت من خوابی دیده ام
و آنچه من مشاهده نموده بودم بعینه آنرا نقل کرد و ولادت ایشان در شب برات
سال هشتصد و بیست هجری بوده و وفات روز شنبه شانزدهم ماه رمضان
سال نهصد و چهار هجری بوده و قبر در کازرگاه نزدیک مرقد شیخ الاسلام

الاسلام خواجه عبدالله انصاری ست قدس الله سره **حضرت شیخ صوفی علی قدس سره** اصل ایشان از ولایت جام ست و مرید شیخ زین الدین خوافی اند وسبب در آمدن ایشان باین راه این بود که روزی جمعی از درویشان بزیارت مزار بزرگی میرفتند و ایشان در صحرائی بزراعت مشغول بودند چون نظر ایشان بر درویشان افتاد اثری در دل شیخ بهم رسیده و با درویشان همراه شدند بزیارت آن مزار رفتند و از برکت متابعت درویشان و زیارت نمودن مزار آن بزرگوار دل از دنیا و اهل دنیا بر کندند و درین راه در آمده اند و وفات ایشان در سال هفصد و هشت هجری **حضرت امیر سید علی قوام** رحمه الله از سادات سوانه اند که در نزدیکی سرهند است و از بزرگان ارباب کمال و سکر و وجد و حال و از کبار مشایخ هندوستان بوده اند لباس ایشان معین نبود گاهی خرقه میپوشیدند و گاه لباس لشکریان در بر میکردند در راه این طلب الهی بجونپور رفته بخدمت شیخ بهاء الدین جونپوری رسیده مرید شدند و ابواب فتوحات بر ایشان گشاده گشت گویند تا چهل سال هیچ خادمی از نگردند و خدمت فقرا میم

میگفتند که پیغمبر صلعم را بخواب دیدم که میفرمودند علی دهلی برو در جود میرزا
و از احوال خلق خبردار میشوی گفتم یا رسول الله اگر دهلی ست ازین تحت
علی بیچاره در میان جنبیت فرمودند برای خلق خدا دعا کن که دعای تو در
حق ایشان مستجاب ست وفات ایشان در سال هفصد و پنجاه هجری بوده
و قبر در حوالی جونپور در موضعی ست که توطن داشته اند و آن لب دریای میران
مشهور ست بزار و تبرک **حضرت مخدومی شیخ حسین خوارزمی**
ایشان مرید حضرت مخدومی اعظم حاجی محمد خبوشانی که از کبار متاخرین
و بزرگان دین و صاحب کرامات ارجمند و مقامات بلند بوده اند مخدوم
اعظم در سلسله کبرویه مرید شاه علی بیدآوری و ایشان مرید شیخ رشید الدین
محمد اسفراینی و ایشان مرید عبدالله برزش آبادی و ایشان مرید شیخ
اسحق ختلانی و ایشان مرید سید علی همدانی اند قدس الله اسرارهم وفات
مخدومی اعظم در سال نهصد و سی و هفت هجری روی داده وفات شیخ
حسین ایشان بوده در نهصد و پنجاه و شش سال هجری **حضرت شیخ
علی متقی قدس سره** نام ایشان عبدالملک بن قاضیخان
المتقی القادری الشاذلی المدنی الحسینی ست از کبار اولیای وقت و مشائخ

هندوستان اند آبای کرام ایشان از جونپور بوده‌اند و مولد ایشان در
برهانپور است در سن هفت سالگی والد ایشان در خدمت شاه باجن
چشتی که در برهانپور بوده مرید ساختند و بعد از آن از شیخ عبد الحکیم بن شاه
باجن خرقه مشایخ چشت پوشیدند و بجانب دیار ملتان سفر کرده بصحبت
بسیاری از مشایخ آنجا رسیدند و تحصیل علوم نموده و عزیمت حرمین شریفین
کردند و بآنجا رسیده از شیخ محمد بن السخاوی خرقه متبرکه قادریه و شاذلیه که
منسوب است بشیخ نور الدین ابو الحسن علی الحسینی الشاذلی پوشیده و بمرتبه
کمال رسیدند و تصانیف مشهور بسیار دارند وفات ایشان دوم شهر
جمادی الاولی سال نهصد و هفتاد و پنج هجری بوده و مدت عمر نود سال از
ولادت شیخ در سال هشتصد و هشتاد و پنج هجری بوده و قبر در مدینه مطهره است

حضرت شیخ ادهن جونپوری نام پدر ایشان شیخ بهار الدین
است در وقت خود از بزرگان مشایخ هندوستان بودند با وجود آنکه چنان
مسن و معمر گشته بودند که دو کس ایشان را میگرفتند نمیتوانستند ایستاد
اما چون بسماع می درآمدند ایشان را دو کس نمیتوانستند نگهداشت وفات
شیخ در سال نهصد و هفتاد و شش هجری بوده و عمر ایشان از صد متجاوز

بوده و قبر در جونپور است

حضرت شیخ سلیم فتحپوری قدس سره

نام پدر ایشان شیخ بهاء الدین است و اصل از دهلی و مرید خواجه ابراهیم اند
که از اولاد حضرت خواجه فضیل عیاض و در سلسله چشت بوده‌ند و شیخ از اولاد
گنجشکر اند در مدت عمر روزه طی میداشته اند در اوایل حال بطریق سیاحان
می بودند چون دو یکبار در آمده اند بزیارت حرمین شریفین مشرف گشته
در مملکت عرب و عجم را سیر کرده و مشایخ آن وقت را دریافته باز بهندوستان
آمدند و در کوه سیکری که در آن وقت ویرانه بود توطن گزیدند و حضرت اکبر بادشاه
از اخلاص و اعتقادی که بشیخ داشتند شهری در انجا آباد کردند و قلعه متین
بر آن کوه ساختند و فتحپور نام نهادند چون بادشاه را فرزندی نمی ماند و هر گاه
که از ارباب کمال و صاحب حال شخصی را می شنیدند رجوع باو نموده التماس
فرزند میکردند شخصی بعرض رسانید که عزیزی درین نزدیکی از خانه مبارک آمده
در کوه سیکری میگذرانند بادشاه خود بزاویه شیخ رفته التماس فرزند نمودند
شیخ گفتند فردا جواب خواهیم داد چون روز دیگر بادشاه رفتند شیخ فرمودند
حق تعالی بشما سه فرزند خواهد عطا فرمود و فرزند کلان خود را بما خواهید داد که
تربیت نمایم چون مدت حمل جهانگیر بادشاه نزدیک رسید اکبر بادشاه

بادشاه بخانهٔ شیخ فرستادند جهانگیر بادشاه بخانهٔ شیخ متولد شدند و شیخ
خود را برای ایشان گذاشته سلطان سلیم نام کردند و صبیهٔ خود را بشیر خوار
دادند مقرر نمودند و گفتند وقتی که این پسر بسخن در آید ما رحلت خواهیم نمود
و همچنین شد ولادت شیخ در سال هشتصد و نود و هفت هجری بوده وفات
در بیست و نهم رمضان سال نهصد و هفتاد و نه و قبر در مسجد کلان فتحپور است
که اکبر بادشاه بجنبه حضرت شیخ بنا کرده اند بس عالی ساخته اند **حضرت
شیخ نظام امیتهی قدس سره** از بزرگان مشایخ هندوستان اند
و اصل از قصبه امیتهی که از توابع لکهنو است مرید شیخ معروف جونپوری اند
و شیخ معروف مرید شیخ الهداد شارح کافیه و هدایه اند که سلسلهٔ ایشان بچند
واسطه بشیخ نور قطب عالم که در بنگاله آسوده اند میرسد ریاضتهای شاقه کشیده
صاحب کشف و کرامات گشته بودند و از سماع پرهیز مینمودند و میگفتند چرا در
اختلاف باید افتاد وفات ایشان در سال نهصد و هفتاد و نه هجری بوده و
قبر در قصبه امیتهی است **حضرت شیخ داود جهنی وال قدس سره**
جهنی قصبه ایست از مضافات لاهور آبای کرام ایشان از عرب بهندوستان
آمده اند و تولد ایشان در ستپور شده والده ایشان پیش از ولادت

شیخ فوت کرده اند در اوایل حال پیش مولانا اسمعیل آچه که از شاگردان
حضرت مولانا عبد الرحمن جامی قدس الله سره السامی بوده‌اند کسب علوم
می نمودند در ایام طفولیت اصفهانی را بقدرت تمام میخواندند و منسوب اند
بسلسله علیه قادریه در اوایل سلوک اویسی بوده‌اند از روحانیت حضرت
قطب ربانی غوث صمدانی سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه و باشاره حضرت
غوث اعظم بعنایت دست ارادت بشیخ حامد قادری ولد شیخ عبد القادر ثانی داده
و از بزرگان مشایخ متاخرین صاحب مقامات بلند و خوارق ارجمند
گشتند وفات ایشان در سال نهصد و هشتاد و دو هجری بوده و قبر
در شیرگده نواحی جهنی است **حضرت شیخ نظام نارنولی قدس**
سره نارنول از شهرهای مشهوره هندوستان است مرید شیخ خانو
چشتی اند که در گوالیار توطن داشتند و از کبار مشایخ وقت خود بوده‌اند
و شیخ نظام تا چهل سال بارشاد طالبان مشغول بوده‌اند و جمع کثیری ببرکت
ایشان بمرتبه عالیه رسیدند گویند همیشه پیاده از نارنول حضرت خواجه قطب الدین
اویسی قدس روحه بوجد و ذوق و جذبه تمام سیر رفتند ولادت شیخ خانو
در سال نهصد و چهل هجری بوده و وفات ایشان در سال نهصد و نود و هفت

و بعثت هجری روداده **حضرت شیخ وجیه الدین گجراتی** نسب ایشان
علویست از کبار مشایخ متاخرین اند و در علوم ظاهری قدرت ایشان بمرتبه
بود که بر اکثر کتب درسی حاشیه یا شرحی نوشته اند خلقی انبوه بخدمت شیخ
رسیده مستفیض و مستفید میگشتند و حالت باطنی نیز بکمال داشته اند در احمدآباد
سکونت ورزیده بودند و بهیچ جای رفت و آمد نمیکردند اگرچه ارادت بجای دیگر
داشتند اما ارشاد از شیخ محمد غوث اعظم یافته اند و در آداب طریقت تابع ایشان
بودند و کار را نزد شیخ محمد غوث باتمام رسانیده اند و چون شیخ محمد غوث بگجرات
رفتند شیخ علی متقی که صاحب علوم ظاهر و باطن بودند با جمعی از علمای ظاهر بسبب
بعضی سخنان بلند فتوی بر قتل ایشان نوشتند و حاکم آنجا فتوی را موقوف بر
نوشتن شیخ وجیه الدین داشت چون ایشان بخانه شیخ محمد غوث رفتند در دیدن
اول فریفته شیخ گشتند و کاغذ فتوی را پاره کردند و بشیخ علی متقی گفتند که فهم شما
بکمالات شیخ نرسیده و میگفتند که در ظاهر شریعت چنان باید بود که شیخ علی متقی
است و در حقیقت آنچنانکه مرشد ماست و آنچه از اکثر مردم معتبر تحقیق نموده است
که شیخ محمد غوث از اهل دعوت بودند اما اثر بکمال رسانیده بودند وفات شیخ
وجیه الدین در غره صفر سال نهصد و نود و هشت هجری بوده و قبر و در میان شهر

احمدآباد است وفات شیخ محمد غوث اعظم پانزدهم رمضان سال نهصد و هفتاد
هجری در اکبراباد واقع شده و مدت عمر هشتاد سال و قبر در گوالیار است حضرت
شیخ علاؤالدین اودهی قدس سره صاحب کرامات و مقامات
عالیه بوده‌اند گاه گاهی حقایق و معارف را بصورت نظم در می آوردند چنانچه این مطلع
از ایشانست بیت ندانم آن گل خودرو چه رنگ و بو دارد که مرغ هر چمنی
گفتگوی او دارد ٭ و از مریدان ایشان بسیاری بکمال رسیده‌اند گویند همیشه دعا
میکردند که شهادت نصیب ایشان گردد و شبی دزدان بخانهٔ ایشان در آمدند و
باوجود آنکه سن شیخ به نود رسیده بود شمشیری بدست گرفتند و چندی را کشته
خود بدرجهٔ شهادت رسیدند و شهادت ایشان در سال نهصد و نود و هشت
هجری بوده است حضرت شیخ محمد بن فضل الله قدس سره از
اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلام احمد جام اند قدس الله روحه در موضع زندجان
که از توابع هرات است می بوده‌اند صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند در
ریاضت و مجاهدت یگانهٔ زمانه و اکثر صایم می بوده‌اند و افطار بشوربائی کرده و
بالای آن صابون آب میخوردند تا رد شود و از حضرت اخوند خود شنیده‌ام که مسموع شد
چون عبدالله خان اوزبک از ماوراءالنهر بتسخیر خراسان روانه شد و در زندجان بخدمت

بخدمت ایشان رسید خواجه تبسم نمودند های حذار انگشتن بده و صبر کن که قلعه
هرات بعد از نه ماه و نه روز و نه ساعت فتح خواهد شد بعد از گذشتن مدت مذکور
همچنان شد که خواجه فرموده بودند و نیز حضرت اخوند از زبان والد ماجد خود شیخ
فصیح الدین نقل میکردند که ایشان میفرمودند شبی بخدمت خواجه عبد الحق رفتیم ایشان
اراده زیارت حضرت خواجه عبد الله انصاری کردند و چون شب تاریک بود خواستند
که چراغی روشن کنند روغن چراغ بهم نرسید چراغ دانرا بآب تر کردند و فتیله را
با آب دهن خود تر نموده دران گذاشته روشن ساخته وانرا بدست مبارک خود گرفته
متوجه شدند و راه قریب یک فرسنگ بود و باد تندی میوزید و چراغ روشن بود
تا بمرقد حضرت خواجه رسیدند بمجرد رسیدن چراغ خاموش شد بعد از زیارت باز
چراغ را روشن کرده تا منزل خود بهمان طریق آمدند و نیز اخوند میفرمودند که قریب بموت
خواجه وصیت کردند که جنازه مرا خواهید نگهداشت تا ابلق سواری رسد و امامت جنازه
من کند چون خواجه برحمت حق پیوستند چنین کردند و انتظار میکشیدند که در همان وقت
والد من شیخ فصیح الدین بر اسپ ابلق سوار رسیدند و امامت جنازه ایشان کردند
وفات خواجه در سال هزار و پنج هجری بوده و قبر در زندجان است و وفات شیخ فصیح
الدین روز پنجشنبه بیست و دوم رمضان سال هزار و نوزده هجری بوده قبر در لاهور است

حضرت شاه ابو المعالی قدس سره از سادات صحیح النسب وصاحب

کرامات و خوارق بوده اند در سلسلهٔ علیه قادریه مرید شیخ داود جهنی وال اند و بعد
از سی سال ریاضت و مجاهدت در شهر لاهور سکونت ورزیدند حضرت اخوند
[illegible] نمودند که روزی همراه اخوند خود ملا نعمت الله که عالم و عامل بودند بدین ایشان
رفتیم و آنجا نشسته بودیم که شخصی تسبیح لبناه آورد و در دل من گذشت که اگر شاه را
کرامتی باشد باید که این تسبیح را بمن بدهند وقتی حضرت مرا طلبیده و همان تسبیح را
بمن دادند و گفتند هر وقت تسبیح تو بشما بهرسد صد مرتبه صلوات بخوانید و از
اخوند ملا نعمت الله منقول است که روزی در خاطر من گذشت که من اراده و اعتقاد
بحضرت غوث الثقلین دارم آیا آنحضرت از من خبردار خواهند بود شب در خواب
دیدم که بجهت امری درمانده ام و سر من برهنه است فی الحال غوث الثقلین حاضر
شدند و دستاری سفید عنایت کردند فرمودند که ملا نعمت الله ما در چنین جا ها از شما
خبرداریم فردای آن شاه ابو المعالی مرا طلبیده اند و دستاری سفید دادند و گفتند
که این دستار است ولادت شاه روز دوشنبه دهم ذی حجه سال نهصد و بیست
هجری و وفات شانزدهم ربیع الاول سال یکهزار و بیست و چهار هجری واقع
و قبر در شهر لاهور است تحفة القادریه که در آن تمام احوال حضرت غوث اعظم است

است ایشان جمع کرده اند و کمال ارادت و اخلاص بآنحضرت داشتند و
آنحضرت را نیز کمال عنایت و شفقت بشیخ بود و امداد از و حمایت آنحضرت
بشاه پیر سید حضرت خواجه عبد الحق جامی قدس سره نام
جد ایشان شیخ محمد صدر است از فرزندان حضرت صدیق اکبر اند رضی الله عنه
و آبای ایشان در جونپور میبودند اما مولد شیخ در احمد آباد گجرات است و شیخ صغیر
بودند که والد ایشان برحمت حق پیوست در ابتدای جوانی بخدمت شیخ صفی
گجراتی رسیده خرقه اجازت پوشیدند و شیخ ایشانرا رخصت مکه معظمه دادند
و بقدم تجرید و تفرید زیارت حرمین شریفین کرده تا دوازده سال در مکه شریفه
در صحبت شیخ علی متقی گذرانیده اند و از آنجا بار معاودت نموده باحمد آباد رسیده
متاهل شدند و تا دوازده سال دیگر پیش شیخ وجیه الدین گجراتی بتحصیل علوم ظاهر
مشغول بودند و درهمین ایام بصحبت شیخ ماه جونپوری هم که در گجرات بودند رسیدند
شیخ ماه چون از زبان والد ماجد ایشان شنیده بودند که پسر خورد ما قطب
وقت خواهد شد ایشانرا محترم میداشتند و شیخ ابو محمد حضرمی که مرید والد
ایشان بودند از قلعه اسیر کتابتی بشیخ وجیه الدین و شیخ ماه نوشتند که ایشانرا
را چه از بهر واز نمی آید ایشان در جواب نوشتند که بدست تمامت و شیخ

و شیخ را رخصت اسپیر کردند شیخ بملازمت شیخ ابو محمد رسیده و نعمتی را که والد بزرگوار
ایشان بشیخ ابو محمد امانت سپرده بودند گرفتند و در برهانپور توطن گرفته بدرس
اشتغال داشتند و بعد ازان ترک تدریس نموده بهدایت خلق مشغول
گشتند و جمع کثیری ببرکت صحبت ایشان صاحب کمالات ظاهری و باطنی
شدند و شیخ در زمان خویش یگانه و مرجع مشایخ کبار و از بزرگان متاخرین
سلسله چشت بودند وضیع و شریف ولایت خاندیس و آن حوالی را روی
ارادت بایشان بود و قبولی عظیم داشتند و شیخ را محبت و اخلاص بخدمت
حضرت سید انام صلی الله علیه و علی آله الکرام و اصحابه العظام بمرتبه بود که
بگفت و شنید راست نیاید چنانچه هرچند گاه از ذوق و اشتیاق و از بی اختیاری
متوجه مدینه متبرکه میگشتند و بعد از رفتن چند منزل بموجب اشاره آنسرور
باز مراجعت می نمودند و طریقه ایشان تمام مطابق شرع و سنت بود و آنچه فتوح میرسید
سه حصه میکردند یک حصه بجهت قوت عیال میدادند و حصه دیگر صرف خانقاه
و فقرا می نمودند و یک حصه دیگر نذر حضرت سرور کائنات صلعم نموده بحرمین شریفین
میفرستادند خوارق و کرامات ایشان بسیار و بیشمار است وفات ایشان
در برهانپور شب دوشنبه دوم ماه رمضان سال یکهزار و سی و نه هجری بوده

بوده چنانچه خواجه هاشم رحمه الله تاریخ فوت ایشان را ابن فضل الله یافته‌اند
و مدت عمر هشتاد و شش سال و قبر در شیخ پور سرهند است که خود آباد کرده بودند
بزار و تبرک حضرت احمد کابلی و السرهندی قدس سره از اولاد
حضرت امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله عنه حنفی مذهب بوده اند و در سرهند
سکونت ورزیدند در سلسله نقشبندیه مرید خواجه باقی بودند و ایشان مرید مولانا
خواجگی امکنگی و ایشان مرید پدر خود مولانا درویش محمد و از مشایخ قادریه و چشتیه
نیز اجازت ارشاد حاصل کرده بودند از متأخرین مشایخ و صاحب ریاضت و
مجاهدت و خوارق و تصانیف اند در اواخر حال بعضی بر شیخ تهمت کردند که
شیخ میگوید مرتبه من زیاده است از خلفای راشدین رضی الله عنهم اما این محض
بهتان و افترای مخالفان است بر شیخ چرا که این فقیر خود شنیده از سیادت و نقابت
پناه فضایل و کمالات دستگاه حقایق و معارف آگاه افضل فضلای عصر
علامی فهامی استادی حضرت میرک شیخ بن شیخ فصیح الدین که میفرمودند وقتی
ما را عبور بسرهند واقع شد و کیفیت اتفاق ملاقات شیخ احمد روی داد و در اثنای
ملاقات بخاطر گذشت که اگر شیخ را کرامتی است باید که مردم آنچه از ایشان سؤال میکنند
حلشان من بسازند و دیگر آنکه شنیده بودم که خواجه باقی که پیر ایشان است

لی اجازت مولانا خواجگی امکنگی بدیده میگرفتند دیگر آنکه بخواجه خاوند محمود چه اعتقاد
دارند چون ساعتی پیش شیخ نشستم جزوی که از زیر مسند خود بمن دادند که مطالعه نمایید
چون آن را تمام دیدیم بمن گفتند ازین چیزی ظاهر میشود گفتم ازین خود هیچ ظاهر نمیشود و
آنچه درینجاست درست است گفتند پس بدانید که آنچه از ما واقع شده همین است
و باقی افتراست و باز بعد از ساعتی گفتند که روزی خواجه خاوند محمود با سیاحی آمده
بودند گفتند که خواجه باقی اجازت صریح از پیر خود ندارد بجهت آنکه روزی مولانا
خواجگی امکنگی خربزه میخوردند و قاچ قاچ را خود بریده بدست حاضران و مریدان
میدادند و بخواجه باقی ندادند اصحاب گفتند خواجه نیز حاضر اند مولانا خواجگی
امکنگی فرمودند ما خربوزه باد درست دادیم خواجه باقی ازین استنباط کردند
که مرا اجازت ارشاد دادند من گفتم این چنین نیست چرا که ما هرگز اینچنین سخنی
از پیر خود و از دیگر مردم نشنیده ایم بلکه خواجه باقی ابا میکردند که این کار از دست من
نمی آید و این بار را من نمیتوانم برداشت و مولانا خواجگی میفرمودند که ما اجازت
دادیم و ترا انکار را باید کرد درین اثنا چندی اندیش سعیدان نیز گفته اند که
ما هم دران مجلس حاضر بودیم که مولانا خواجگی اجازت ارشاد بخواجه باقی دادند
خواجه خاوند محمود گفتند پس ما غلط شنیده بودیم و بعد ازان شیخ احمد فرمودند

فرمودند که آنچه از مریدان خواجه خاوند محمود بایشان اعتقاد دار خواجه آنچنان
نیستند و من آن اعتقاد بخواجه ندارم هر سه سوالیکه در خاطر حضرت اخوند گذشته
بود شیخ جواب دادند وفات ایشان در سال یکهزار و سی و چهار هجری بوده
و مدت عمر شصت و سه سال و قبر در سرهند است **حضرت شاه
بلاول قدس سره** ولادت ایشان در قصبه شیخو واهن که از مضافات
پنجاب است واقع شده و در لاهور سکونت داشتند و علم ظاهری و باطنی کسب
نموده بودند و در سلسله علیه قادریه مرید شیخ شمس اند و ایشان مرید شیخ ابو
اسحق و ایشان مرید شیخ داؤد جهنی وال که ذکر ایشان بالا گذشته و شیخ
بلاول صایم الدهر و قایم اللیل میبودند در زهد و ورع امتیاز داشتند این حقیر
یک مرتبه بخدمت ایشان رسیده آثار ریاضت و مجاهدت بسیار از
بشره شیخ ظاهر میشد هر روز جمع دیگری بخدمت ایشان آمده طعام میخوردند
و هر کس هر وقت که بخدمت شیخ میرفت البته برای او ما حضری میکشیدند و
مردم همیشه بجهت شفای بیماران کوزه آبی بخدمت شیخ می بردند و ایشان
دعا خوانده بران آب میدمیدند و اکثری شفا می یافتند وفات ایشان
در وقت عشای شب دوشنبه بیست و هشتم شعبان سال یکهزار و چهل

وشش ہجری بوده مدت عمر شریف هفتاد سال و قبر در لاهور ست بموضعی که
سکونت داشتند الحمد لله والمنة که باتمام رسید ذکر مشایخ متفرقه که تاریخ
وفات وولادت ومحل قبور اکثری درکتاب نفحات الانس و تاریخ یافعی
وطبقات سلمی نبود واین خادم فقرا بعد از تفحص وتجسس بسیار ازکتابهای
معتبر متقدمین ومتاخرین پیدا نموده بقید ضبط درآورد و امید که ارواح طیبه
ایشان قدس الله اسرارهم ازین فقیر خشنود گردد ۞ **ذکر نساء**
العارفات الصالحات الکاملات الواصلات
رضی الله عنهن بدانکه افضل نساء العالمین پیش از عهد حضرت
رسول صلعم آسیه بنت مزاحم زن فرعون و مریم بنت عمران ست و بعد
ازان سرور ازواج مطهره خدیجه کبری و عائشه صدیقه وازبنات
فاطمه زهرا رضی الله عنهن **ذکر ازواج مطهرات حضرت سرور**
عالم صلی الله علیه وسلم مرویست که آن حضرت فرموده اند من زنی
نخواستم و هیچ یک از دختران خود بزنی بکسی ندادم مگر انکه جبرئیل آمد از خدای
مرا بآن امر نمود ازواج مطهرات دوازده بودند که آنحضرت بایشان نکاح
فرموده اند از انجملی یازده متفق علیه اند و یکی مختلف فیه که زوجه او ریاسیه ۞

حضرت خدیجه کبری رضی الله عنها کنیت ایشان ام هند هست و نام
پدر ایشان خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی بن کلاب و نسب ایشان
در قصی به نسب آنحضرت صلعم متصل میشود و نام والده ایشان فاطمه بنت زایده
بن الاصم که از بنی عامر بن لوی بوده اول زنی که پیغمبر صلعم خواسته اند حضرت
خدیجه اند و پیش از خواستگاری آنسرور در خوابی دیده بودند که آفتابی از آسمان
در خانه ایشان فرود آمد و نور آن از خانه ایشان منتشر شد چنانکه در مکه معظمه
هیچ خانه نماند الا که بآن نور منور گشت و در آن زمان که در عقد آنسرور در
آمدند سن مبارک ایشان چهل سال بود و سن آنحضرت بیست و پنج سال
و مهر ایشان بیست شتر مایه بود و اولاد آنحضرت از دختر و پسر تمام از ایشان
بود و سید عالم صلعم جهت رعایت خاطر ایشان تا ایشان در حیات بودند
هیچ زن نخواستند و اول کسیکه از زنان باتفاق بشرف اسلام مشرف گشت
حضرت خدیجه کبری بودند روزی جبرئیل علیه السلام بسید عالم صلعم گفت
یا رسول الله صلعم این خدیجه است که می آید برای تو ظرفی همراه ادام و طعام می آرد
چون بتو رسد او را از پروردگار او و از من سلام برسان و بشارت ده
او را بخانه در بهشت از یک مروارید مجوف که در آن خانه هیچ خصومت و رنجی

بود گویند چون حضرت سیده بشر از حضرت پروردگار خود و امد جبرئیل سلام
رسانید حضرت خدیجه جواب سلام فرمودند وفات ایشان اصح آنست که
بود دهم ماه رمضان سال دهم از بعثت آنسرور واقع شده مدت عمر شریف ایشان
شصت و پنج سال و قبر ایشان در مقبره حجون است پیغمبر صلعم خود بمقبره ایشان
رفته دعای خیر کردند و بعد از رحلت آنسرور بسیار یاد میکردند حضرت
عایشه صدیقه رضی الله عنها کنیت ایشان ام عبد الله است
ایشان از مفتیات و فقها و علما و فصحای و بلغای صحابه بودند چنانچه
حضرت رسالت پناه صلعم در شان ایشان فرموده اند که خذوا ثلثی دینکم
عن هذه الحمیرا یعنی بگیرید دو حصه از سه حصه دین خود تا را ازین سرخ پوش
واز حضرت عایشه صدیقه مرویست که گفتند مرا فضیلت و مزیت داده
اند بر سایر ازواج پیغمبر صلعم به ده چیز اول بکری غیر از من نخواستند بشید
ام دوم آنکه هیچ نخواسته آنحضرت که پدر و مادر او هجرت کرده باشند از
خدا غیر از من سوم آنکه در پاکی من آیات کریمه از آسمان نازل شد چهارم
آنکه پیش از آنکه مرا رسول صلعم بخواهد جبرئیل علیه السلام صورت مرا بر پارچه حریر
بآنسرور نمود و گفت این را نکاح کن پنجم آنکه من و پیغمبر صلعم از یک ظرف غسل

غسل میکردیم و با هیچ زنی این امر بجا نمی آوردند ششم آنکه آنحضرت نماز میگذاردند
و من پیش نماز آنحضرت به پهلو خوابیده بودم و این امر مخصوص من بود هفتم
آنکه در جامه خواب هیچ زن وحی بآنحضرت نازل نمیشد مگر در جامه خواب من
هشتم آنکه در حالی که روح مطهر آنسرور را قبض کردند سر مبارک آنحضرت
میان سینه و شش من بود نهم آنکه آنسرور صلعم روز نوبت من رحلت
نمودند دهم آنکه آنحضرت در خانه مدفون گشتند و بصحبت پیوسته که از رسول
صلعم پرسیدند که دوست ترین آدمیان نزدیک تو کیست فرمودند عایشه
گفتند از مردان فرمودند پدر او از انس بن مالک رضی الله عنه مرویست
که اول دوستی که در اسلام پیدا شد دوستی پیغمبر بود صلعم با عایشه
صدیقه و مردم هدایای خود را در نوبت عایشه صدیقه بخدمت آنحضرت
میفرستادند و مقصود ایشان ازین امر طلب رضای آنسرور بود و
آنحضرت بفاطمه زهرا میفرمودند که ای دخترک من دوست میداری هر
آنچه من دوست میدارم حضرت فاطمه گفتند آری دوست میدارم فرمودند
پس دوست دار عایشه را از حضرت عایشه منقول است که گفتند پیغمبر صلی
الله علیه وسلم بمن فرمودند که میدانم که تو از من چه وقتی خشنودی و کی در غضب

گفتم یا رسول الله از کجا میدانی فرمودند چون خشنودی قسم میخوری که لا ورب

محمد و هرگاه خشمناکی میگوئی لا ورب ابراهیم گفتم آری چنین است گویند عایشه

صدیقه رضی الله عنها شش ساله بودند که سید انام بعقد خویش درآوردند

و مهر ایشان متاعی که بود پنجاه درم می ارزید و بروایتی پانصد درهم بود

آنحضرت آنرا قرض نموده تسلیم ایشان کردند وفات حضرت عائشه

صدیقه رض شب سه شنبه هفدهم ماه رمضان سال پنجاه و هشت هجری

بوده و مدت عمر شریف شصت و شش سال و قبر در بقیع است و اکثر

اهالی مدینه مشرفه حاضر شدند و ابوهریره رضی الله عنه بر جنازه ایشان

نماز گذاردند حضرت زینب رضی الله عنها نام پدر ایشان خزیمه

بن حارث بن عبدالله بن عمر بن عبد مناف بن هلال بن عامر بن صعصعه

است در رمضان سال سوم از هجرت پیغمبر صلعم ایشان را در عقد نکاح

خویش درآوردند و هشت ماه در خانه مبارک آنحضرت بودند و بعضی

برآنند که سه ماه و ایشانرا ام المساکین میگفته اند بجهت رحم و شفقت

و کثرت طعام و احسانی که بر مساکین داشته اند وفات ایشان در غره

ربیع الآخر سال چهارم از هجرت بوده و قبر در بقیع است حضرت

حضرت زینب بنت جحش رضی الله عنها کنیت ایشان ام
الحکم و نام مادر ایشان امیمه بنت عبد المطلب که عمه رسول صلعم بودند و نام
اول ایشان بره بود حضرت سید انام ایشان را تغیر داده زینب گذاشته
اند و در ماه ذیقعده سال پنجم از هجرت ایشان را در عقد خود در آوردند و در
خواستگاری ایشان بجز آنحضرت آیات کریمه نزول شد مرویست که رسول صلعم
بی اذن بخانه زینب رفتند در حالی که ایشان سر برهنه بودند گفتند
یا رسول الله بی خطبه و بی گواه فرمودند الله المزوج و جبرئیل الشاهد
از زینب رضی الله عنها مرویست که روزی بحضرت سید المرسلین گفتم که
مرا چند فضیلت هست که هیچکدام از ازواج ترا نیست یکی آنکه نکاح من در
آسمان واقع شده و دیگر در آن قصه جبرئیل میانجی بود و گواه اول
زنی که از ازواج مطهرات بعد از پیغمبر صلعم فوت کرد ایشان بودند وفات
ایشان در سال بستم از هجرت و بقولی بیست و یکم بود مدت عمر پنجاه
و سه سال حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه اهل مدینه مشرفه را حاضر
ساخته بر ایشان نماز گزاردند و قبر در بقیع است حضرت سوده
رضی الله عنها کنیت ایشان ام الاسود و نام پدر ایشان زمعه بن قیس

بن عبد شمس بن عبد ود بن نصر بن مالک بن حسل بن لوی بن غالب
قرشیه العامریه است و نسب ایشان با نسب سرور کائنات در لوی
متصل میشود و نام والده ایشان بنت قیس بن عمرو بوده بمکه معظمه
اوایل بعثت مسلمان شدند در سال دهم از نبوت بعد از وفات حضرت
خدیجه کبری رض و پیش از تزوج حضرت عایشه صدیقه رض حضرت
سید انام ایشانرا در نکاح خود آوردند و مهر ایشان چهار صد درهم
بود و چون کبر سن ایشانرا دریافت و آنحضرت اراده طلاق ایشان
کردند شبی بر سر راه آنسرور نشسته وقتی که بخانه عایشه صدیقه میرفتند
گفتند یا رسول الله مرا طلاق مده و من هیچ طمعی ندارم لیکن میخواهم که
فردای قیامت با ازواج تو محشور شوم و من نوبت خودرا بعایشه بخشیدم
حضرت رسالت پناه صلعم از ان اراده درگذشتند وفات ایشان
در اواخر خلافت امیر المومنین عمر فاروق رضی الله عنه بوده و بقولی
در زمان حکومت معاویه رحلت نموده اند و قول اولی اشهر است و قبر
بقیع است حضرت صفیه رضی الله عنها نام پدر ایشان حیی
بن اخطب بن ثعلبه بن [illegible] است نام والده ایشان [illegible]

رضی الله عنها از سبایای خیبر بودند چون سید انام صلعم ایشان را مخیر ساختند که آزاد کنند
و بقوم ایشان ملحق سازند یا آنکه اسلام آورند و حضرت رسول خواستگاری نمایند و
گفتند یا رسول الله بتحقیق که آرزوی اسلام دارم و تصدیق تو کرده ام پیش از آنکه
دعوت کنی و اکنون که بمنزل تو آمدم مرا در یهود هیچ حاجت نیست نه پدری و نه
برادری در میان یهود دارم یا رسول الله مرا در میان کفر و اسلام مخیر میگردانی و الله
که خدا و رسول وی احب اند نزد من از آزادی و لحوق بقوم خود پس حضرت را
خوش آمد و ایشان را برای خود نگاه داشتند و آزاد کردند و آزادی ایشان را مهر
ایشان ساختند وفات ایشان در سال سی و شش و بقولی در سال پنجاه
و بقولی پنجاه و دو از هجرت و بقولی در ایام خلافت امیر المومنین عمر رضی الله عنه
بوده و ایشان نماز گذارده اند و قبر در بقیع است حضرت ام حبیبه رضی
الله عنها نام پدر ایشان ابو سفیان است و نام مادر ایشان صفیه بنت
ابی العاص بن امیه بن عبد شمس   عمه حضرت امیر المومنین عثمان بوده رضی
ام حبیبه فرمودند که در واقعه دیدم که شخصی   مرا خطاب میکند که یا ام المومنین
بیدار شدم و تعبیر آن خواب خویش بآن نمودم که پیغمبر صلعم مرا خواهند خواست حضرت
جملگی ایشان را در حبشه بسال هفتم از هجرت بسر در عالم داشتند در آن وقت

ایشان سی و پنجسال بودند و مهر ایشان چهارصد دینار زر سرخ و بروایتی
چهار هزار درم نقره بود و وفات ایشان در سال چهل دوم یا چهل و چهارم
از هجرت واقع شده و قبر در بقیع است حضرت حفصه رضی الله عنها
ایشان دختر حضرت امیر المومنین عمر بن خطاب اند رضی الله عنه و مادر ایشان
زینب بنت مظعون بن حبیب بن وهب است و در سال سوم یا دوم از
هجرت حضرت سید انام صلعم ایشانرا در عقد خویش در آوردند ولادت
ایشان پنجسال پیش از بعثت بوده و وفات در سال چهل و پنج یا چهل و یک
یا چهل و هفت هجری واقع شده و قبر در بقیع است حضرت جویریه رضی
الله عنها نام پدر ایشان حارث بن ابی ضرار بن حبیب بن عایذ بن
مالک است و آنسرور صلعم ایشانرا در همان سال پنجم یا ششم از هجرت در
عقد خویش در آوردند وفات ایشان در مدینه سال پنجاه و پنج یا پنجاه و
شش هجری واقع شده و مدت عمر شصت و پنجسال بوده و قبر در بقیع است
حضرت میمونه رض نام پدر ایشان حارث بن حزن بن بجیر بن
الهزم است و نام مادر هند بنت عوف بن زهیر بن الحرث است در سال
هفتم از هجرت سید انام صلعم در حین مراجعت ایشانرا در عقد خویش

درآوردند از ایشان مرویست که فرموده اند شبی نوبت من بود رسول
صلعم از پیش من بیرون رفتند برخاستم و در را بستم بعد از لحظه آمده در را
بزدند نگشودم سوگند دادند که در را بگشای گفتم یا رسول الله در شب نوبت
من در خانه زنان دیگر میروی فرمودند نکردم لیکن بقضای حاجت رفته
بودم وفات ایشان در سال پنجاه و یک هجری و بقولی شصت و یک یا سه
یا شش بوده و قبر در بقیع است **حضرت ام سلمه رضی الله عنها** نام
ایشان هند بنت ابی امیه است و رسول صلعم در ماه شوال سال چهارم از هجرت
ایشان را در عقد خود درآوردند مهر ایشان متاعی بود که قیمت آن ده درم
بود و آخر زنی که از ازواج مطهرات برحمت حق پیوست ایشان بوده
وفات ایشان در سوم ربیع الآخر سال شصت و یک یا پنجاه و نه هجری
بوده و ابوهریره رضی الله عنه بر ایشان نماز گذارده اند و مدت عمر هشتاد و
چهار سال قبر در بقیع است **ذکر بنات طاهرات زاکیات حضرت**
صلعم حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها کنیت ایشان ام محمد و
القاب مبارک ایشان طاهره و زاکیه و راضیه و مرضیه و بتول است اگرچه
فاطمه زهرا پس خردترین بنات النبی صلعم اند اما در محبت و شفقت صلعم

را بایشان بود بزرگترین همه اند و جمیع اولاد و امجاد سید انام صلعم از ایشان
است حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه در رمضان سال دوم از هجرت
بعد از مراجعت از غزوه بدر ایشانرا خواستگاری نمودند و در آنوقت حضرت
فاطمه پانزده یا هیژده ساله بودند و سه پسر که حضرت امیر المومنین حسن
وحسین ومحسن وسه دختر که زینب وام کلثوم ورقیه باشند از ایشان
متولد شده اند ومحسن ورقیه در طفولیت برحمت حق پیوستند واز زینب که
بعبد الله جعفر وام کلثوم که بحضرت امیر المومنین عمر فاروق تزویج کرده بودند
فرزند نماند از حضرت عائشه رضی الله عنها پرسیدند که از آن میان که دوست تر
بود رسول صلعم فرمودند فاطمه گفتند از مردان فرمودند شوهر وی
روزی پیغمبر صلعم با حضرت علی وفاطمه زهرا ملاطفت میفرمودند و
بهر دو تلطف مینمودند حضرت علی گفتند یا رسول الله او دوست تر است بتو از من
یا من گفته در فرمودند که ای احب الی منک وانت اعز علی منها یعنی
فاطمه دوست تر است بسوی من از تو وتو عزیزتری بر من از وی روزی
حضرت سید انام صلعم بحضرت فاطمه فرمودند این شخص که در راه
پیش آمد دیدی گفتند یا رسول الله آری فرمودند علی بود که هرگز پیش

ازین بر زمین بیامده امروز از پروردگار خود دستوری خواست که بر تو سلام
کند و بشارت مرا که فاطمه سیدهٔ زنان اهل بهشت و حسن و حسین سید جوانان
اهل بهشت خواهند بود ولادت با سعادت حضرت فاطمه زهرا در سال
پنجم و بقولی چهل و یکم از واقعهٔ فیل بخیال پیشتر از نبوت حضرت سید
انبیا صلعم واقع شده وفات در شب سه شنبه سوم ماه رمضان بعد از
وفات آنسرور صلعم و بقول اصح شش ماه روی نموده مدت عمر شریف
بیست و هشت سال بوده و قبر در بقیع است و نماز بر ایشان حضرت علی
گذارده اند و بقولی عباس رضی الله عنهما **حضرت زینب رضی
الله عنها** ایشان بزرگترین بنات آنسرور اند صلعم بقول اصح ایشان را
با پسر خاله ایشان ابو العاص بن الربیع عقد کرده بودند و بعد از ایمان
آوردن ابو العاص آنسرور زینب را بتجدید نکاح کرده اند و بقولی
بهمان نکاح باز گردانیده اند و از ایشان یک پسر علی نام و یک دختر
امامه نام متولد شد پسر چون بحد بلوغ رسید از دنیا برفت و امامه را
حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه بعد از وفات حضرت فاطمه زهرا بموجب
وصیت ایشان بعقد خویش در آورده اند ولادت ایشان پیش از نبوت

در سال سوم از واقعه فیل بوده وفات در سال هشتم از هجرت واقع شده
حضرت رقیه رضی الله عنها ایشان بعد از حضرت زینب متولد
شده اند و سید انام علیه الصلوة والسلام ایشان را با امیر المومنین عثمان رض
عقد نموده اند و از ایشان پسری شد و آن پسر در سن دو سالگی وفات
یافت و بعد از آن دیگر فرزند نشد ولادت حضرت رقیه پیش از نبوت
در سال سی و سوم از واقعه فیل بوده وفات در سال دوم از هجرت که
آنسرور بغزوه بدر رفته بودند واقع شده قبر در بقیع است **حضرت
ام کلثوم رضی الله عنها** بعد از رقیه و پیش از فاطمه زهرا رضی الله عنها
متولد شده اند نام ایشان امنه بود آنسرور صلعم بعد از وفات حضرت
رقیه در سال سوم از هجرت ایشان را بعقد نکاح امیر المومنین عثمان رضی الله عنه
دادند و مدتی با حضرت عثمان بودند وفات ایشان در سال نهم از هجرت
بوده **ذکر نساء العارفات الصالحات رحمه الله تعالی**
حضرت زایده رحمها الله تعالی ایشان کنیزی حضرت امیر
المومنین عمر فاروق اند رضی الله عنها گویند روزی بملازمت حضرت رسالت
پناه صلعم آمده سلام کردند آنسرور صلعم فرموده اند ای زایده چرا پیشتر

پیش من دیر دیر می آئی تو موقعه من ترا دوست میدارم زایده گفت یا رسول
الله صلعم امروز تعجبی آمده ام فرمودند آن چیست گفتند بامداد بطلب هیزم
بیرون رفتم چون پشتاره هیزم ببستم و بر سنگی نهادم تا برگیرم سواری دیدم که از آسمان
بر زمین آمد و بر من سلام گفت و گفت سید انبیا را از من سلام گوی
و بگوی رضوان خازن بهشت گفت بشارت مر ترا که بهشت بر امتان تو
به سه وجه قسمت کرده اند گروهی بحساب به بهشت روند و گروهی حساب آسان کنند
و گروهی را بشفاعت تو بخشند این بگفت و قصد آسمان کرد و از میان آسمان
و زمین بمن التفات کرد مرا دید که آن پشتاره را بر نمی توانستم برداشت گفت
یا زایده این پشتاره را بر سنگ بگذار و مر سنگ را گفت آن پشتاره را با زایده
بخانه عمر رضه ببر آن سنگ روان شد و پشتاره هیزم همی آورد تا بدر خانه حضرت
عمر رضه و رسول صلعم برخاستند و با زایده بدر خانه حضرت عمر رضه رفتند و اثر آن
شد سنگ بدیدند سید کونین صلعم گفتند الحمد لله که خدای تعالی مرا از دنیا بیرون
نبرد تا رضوان مرا بآمرزش امت من بشارت نداد و خدای تعالی زنی را از امت
من بدرجه مریم رسانید حضرت شعوانه رحمها الله تعالی از عجم
بوده اند و در ابله می نشستند و بنجات خویش وعظ میفرمودند و آواز خوش داشتند

عارفان و عابدان و زاهدان در مجلس ایشان حاضر میشدند ایشانرا گفتند
میترسیم که از گریه بسیار چشم تو نابینا شود گفتند در دنیا کور شدن از گریه بسیار
سهل و سهل‌ترست از کور شدن عذاب دوزخ در آخرت و گفتند چشمی
که از لقای محبوب باز ماند و بدیدار او مشتاق باشد بی گریه نیک نمی نماید
گویند چون پیر شدند شیخ فضیل عیاض نزد ایشان آمدند و طلب دعا کردند
گفتند ای فضیل میان تو و خدا تعالی چیزی هست که اگر دعا کنم مستجاب شود فضیل
عیاض نعره بزدند و بیهوش افتادند وفات ایشان در سال یکصد و هفتاد
و پنج هجری بوده **حضرت عفیرة العابده** رحمها الله از اهل بصره
بوده و معاذه عدویه صحبت داشته اند چندان بگریستند که چشم ایشان نابینا
گشت کسی گفت چه دشوار است نابینائی ایشان گفتند محجوب بودن از خدا تعالی
ازان دشوارترست وفات ایشان در سال یکصد و هشتاد هجری
بوده **حضرت رابعه بصری** رحمها الله تعالی اصل ایشان
از بصره است بزرگی و حالت فقر زیاده بران داشتند که در تحریر گنجد سفیان
ثوری رضی الله عنه بجهت پرسیدن مسایل بصحبت ایشان میرفتند و بجهت
دعای حضرت رابعه رغبت داشتند حضرت رابعه هر شب نماز میکردند تا

و تا سحر بر پای می ایستادند و گفته اند در شبانروزی هزار رکعت نماز میگذاردند
وقتی ایشان را عزم حج پدید آمد روی ببادیه نهادند و خری داشتند که رخت بر آن
بار کرده بودند چون بمیان بادیه رسیدند خر بمرد و اهل قافله گفتند که ما رخت شما
برمیداریم فرمودند شما بکار خود بروید که من بتوکل شما نیامده ام اهل قافله برفتند و
ایشان تنها ماندند مناجات نمودند که الهی پادشاهان چنین کنند با عورت غریب
عاجزی مرا بخانه خود خواندی و در راه خرم را بمیراندی و در بیابان تنها گذاشتی
هنوز مناجات تمام نکرده بودند که خر برخاست و ایشان بار برو نهادند و بمکه معظمه
رفتند و راوی گفته که بعد از مدتی همان خر را دیدم که میفروختند و شیخ امین الدین
عطار در باب ایشان مینویسند که چون زن در راه خدا مرد بود او را زن نتوان
گفت والد ایشان را چهار دختر بوده و ایشان چهارم بودند بدین جهت رابعه
میگفتند و در شبی که حضرت رابعه متولد شدند والد ایشان رسول صلعم را
بخواب دیدند که می فرمایند که این دختر سیده ایست که هفتاد کس از امت بشفاعت
او را مرزیده خواهند شد گویند وقتی در بادیه کعبه را دیدند که باستقبال ایشان
آمده گفتند مرا رب البیت می باید بیت را چکنم و چون سلطان ابراهیم گفتند
که دیگران راه کعبه را بقدم رفتند و من بدیده قدم هر قدمی دو رکعت نماز میگذاردم

تا چهارده سال بمکه رسیدند و خانه را ندیدند و گفتند سبحان الله مگر چشم
مرا خللی رسیده هاتفی آواز داد که چشم ترا خللی نرسیده اما کعبه باستقبال
ضعیفه رفته است که روی باین خانه دارد درین اثنا سلطان دیدند که حضرت
رابعه می آیند و کعبه بجای خویش باز آمد گفتند ای رابعه این چه شورست که در جهان
انگنده رابعه گفتند که تو شور در جهان انگنده که چهارده سال درنگ کرده تا بخانه
رسیده گفتند چنین است چهارده سال در نماز بادیه را قطع کردم رابعه گفتند
تو در نماز قطع کردی و من در نیاز از حضرت رابعه پرسیدند که حق سبحانه و تعالی
را دوست داری گفتند دارم گفتند شیطان را دشمن داری فرمودند از دوستی
رحمان بعداوت شیطان نمی پردازم گویند فصل بهاری در خانه رفتند و بیرون
نمی آمدند خادمه گفت ای سیده بیرون آی تا آثار صنع بینی گفتند باری تو درون
آی تا صانع بینی بزرگی بخدمت ایشان رفت و لباس ایشان را بسیار کهنه دید
گفت کسان باشند که اگر اشارت کنی جامه حاضر سازند گفتند شرم دارم که دنیا
خواهم از کسیکه دنیا ملک اوست پس چگونه خواهم از کسی که دنیا در دست او عاریتی
است و میفرمودند که الهی ما را از دنیا هر چه قسمت کرده بدشمنان خود ده که ما را
تو بسی چون وفات ایشان نزدیک رسید اکابر بر بالین ایشان حاضر بودند

بودند گفتند برخیزید و جای خالی کنید برای رسولان خدای برخاستند و بیرون
رفتند آوازی شنیدند که یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة
مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی ط یعنی ای نفس آرام گرفته بذکر
من که شاکر بودی در رحمت و صبر نمودی در محنت بازگرد از دنیا بسوی عهد
پروردگار خود در آن حالتی که پسند کننده آنچه تو داده اند پسندیده نزد
خدای پس درآ در زمره بندگان شایسته من و درآی در بهشت همراه مقربان
چون اکابر بدرون درآمدند دیدند که برحمت حق پیوستند وفات ایشان در
سال یکصد و هشتاد و پنج هجری بوده و قبر در جبل مقدس است بعد از فوت
ایشان را بخواب دیدند پرسیدند که خبر گوی از منکر و نکیر فرمودند چون آنجوانمردان
درآمدند گفتند من ربک گفتم باز گردید و حق تعالی را بگوئید که با چندین هزار خلق
تو پیره زالی را فراموش نکردی و من که از همه جهان ترا دارم چون فراموش
کنم **حضرت نفیسه** رحمها الله نام پدر ایشان حسن بن زید است
از قدماء نساء محدثه و مقیم مصر بودند منقول است که چون امام شافعی رحمه الله
بمصر رسیدند پیش ایشان حدیث سند نمودند و چون امام برحمت حق
پیوستند جنازه امام را بخانه ایشان برده نماز گذارده اند وفات ایشان

در ماه رمضان سال دو صد و هشت هجری بوده و چون برحمت حق پیوستند
زوج ایشان اسحق بن جعفر خواستند که بمدینه برند اهل مصر درخواست نمودند
که مرقد ایشان همین جا باشد قبول نمودند و بموضعی که مابین قاهره و مصر
است و آنرا درب سباع گویند دفن کردند **حضرت فاطمه نیشاپوریه**
رحمها الله از قدمای نساء خراسان و کبار عارفات بوده اند مجاور
مکه معظمه گشتند و گاهی بزیارت بیت المقدس میرفتند حضرت شیخ بایزید
بسطامی قدس الله سره بر ایشان ثنا گفته اند و فرموده اند در عمر خود
یک مرد و یک زن دیده ام آن زن فاطمه نیشاپوریه است از هیچ مقام اورا
خبر نکردم که آن خبر او را عیان نبوده یکی از مشایخ ذو النون مصری را دید و
پرسید که کرا بزرگتر دیدی از این طایفه فرمود زنی بود در مکه او را فاطمه
نیشاپوریه میگفتند و در فهم معانی قرآن مجید سخنان میگفت که مرا عجب آید
گویند روزی برای حضرت شیخ ذو النون چیزی فرستادند شیخ قبول نکردند
و گفتند از نسوان گرفتن ذلت و نقصان است ایشان گفتند هیچ صوفی در
دنیا بزرگتر از آن نیست که سبب در میان نه بیند وفات ایشان در سال
دو صد و بست و سه هجری بوده است **حضرت تحفه رحمها الله**

از کبار نساء عارفات کاملات و اصلات بودند از شیخ سری سقطی
قدس سره منقول است که فرمودند شبی اضطراب داشتم و خوابم نمی آمد
چنانچه تهجد فوت شد چون نماز بامداد بگذاردم و بیرون آمدم بجهت حصول
تسکین آن اضطراب بهر جا که رفتم هیچ فائده نکرد آخر گفتم به بیمارستان
روم و اهل ابتلا را ببینم شاید که از بیم آن بحال آیم چون به بیمارستان در
آمدم دل من تسکین یافت و سینهٔ من منشرح گشت ناگاه کنیزکی
دیدم جامهٔ نیکو داشت و جامهای پوشیده بوی خوش از وی بشامم
رسید هر دو دست و هر دو پای در بند بود چون مرا دید بگریست و شعری چند
بخواند صاحب بیمارستان را پرسیدم که این کیست گفت کنیزکی است دیوانه شده
خواجه او را بند کرده باینجا فرستاده تا مگر بحال آید چون این سخن بشنید بسیار
بگریست و اشعار عربی بخواند که معنی آن این است که ای گروه مردم گناهی ندارم
ولیکن بظاهر مستم و دل من هشیار است مرا در بند کرده اید و بغیر از محبت او
گناهی در خود نمی یابم و من شیفتهٔ محبت و دوستی ام که از درگاه او بی فرمانی نمی توانم
کرد و پس آنچه صلاح من انگاشته اید فساد منست و آنچه فساد من پنداشته اید صلاح
منست و شخصی که خداوند خود را دوست دارد از و راضی باشد بدو گناهی نیست

در ماه رمضان سال دو صد و هشت هجری بوده و چون برحمت حق پیوستند
زوج ایشان اسحق بن جعفر خواستند که بمدینه برند اهل مصر درخواست نمودند
که مرقد ایشان همین جا باشد قبول نمودند و بموضعی که مابین قاهره و مصر
است و آنرا درب سباع گویند دفن کردند **حضرت فاطمه نیشاپوریه**
رحمها الله از قدمای نساء خراسان و کبار عارفات بوده اند مجاور
مکه معظمه گشتند و گاهی بزیارت بیت المقدس میرفتند حضرت شیخ بایزید
بسطامی قدس الله سره بر ایشان ثنا گفته اند و فرموده اند در عمر خود
یک مرد و یک زن دیده ام آن زن فاطمه نیشاپوریه است از هیچ مقامی اورا
خبر نکردم که آن خبر او را عیان نبوده یکی از مشایخ ذو النون مصری را دیده
و پرسیده که کرا بزرگتر دیدی از این طایفه فرموده زنی بود در مکه او را فاطمه
نیشاپوریه میگفتند و در فهم معانی قرآن مجید سخنان میگفت که مرا عجب آمده
گویند روزی برای حضرت شیخ ذو النون چیزی فرستادند شیخ قبول نکردند
و گفتند از نسوان گرفتن مذلت و نقصان است ایشان گفتند هیچ صوفی در
دنیا بزرگتر از آن نیست که سبب در میان نه بیند وفات ایشان در سال
دو صد و بست و سه هجری بوده است **حضرت تحفه رحمها الله**

و نمی خوابید و نمیگذارد که ما خواب کنیم فکر و گریه بسیار میکند و تمام بضاعت من
این است و تمام مال خود که پنج هزار درم باشد خریده ام و امید داشتم
که مثل آن سود کنم از جهت کمالی که در هنر خود دارد گفتم صفت او چیست گفت
مطربه است گفتم چند گاه است که باین حال مبتلا است گفت یکسال گفتم
ابتدای این آشوب چه بود گفت عود در کنار داشت و باین ابیات سرود مینمود
که حاصل این بیت سوگند بحق تو که نشکستم عهدی که با تو بستم و تکدر نکرده ام دوستی را
بعد از آنکه صفا یافته پر شده اطراف دل من از وجد پس چگونه تسلی دهم و ساکن
سازم آن دل را پس ای آنکسی که مرا صاحبی نیست بغیر از تو در تو گذاشته مرا
در مردم بی بندگی بعد از آن برخاست و عود بشکست و بگریه در آمد تصور کردم که
بمحبت کسی مبتلا است و ظاهر شد که چنین نیست از تحفه پرسیدم حال چنین است
با دل بریان و دیده گریان بیتی چند برخواند که معنی این بیت خطاب کرد مرا حق
از دل من و وعظ من بر زبان من بود نزدیک شدم با و بعد از دوری و مخصوص
گردانید مرا الله تعالی و برگزید مرا و اجابت کردم وقتی که خواند مشدم لبیک
گویان از روی خواهش مر آنکسی را که مرا خواند بعد از آن صاحب تحفه را
گفتم که بهای او بر ذمه منست و زیادت میدهم فریاد برآورد گفت تو مرد دیوانه

در ماه رمضان سال دو صد و هشت هجری بوده و چون برحمت حق پیوستند
زوج ایشان اسحق بن جعفر خواستند که بمدینه برند اهل مصر درخواست نمودند
که مرقد ایشان همین جا باشد قبول نمودند و بموضعی که مابین قاهره و مصر
است وآنرا درب سباع گویند دفن کردند **حضرت فاطمه نیشاپوریه**
رحمها الله از قدمای نساء خراسان و کبار عارفات بوده اند مجاور
مکه معظمه گشتند و گاهی بزیارت بیت المقدس میرفتند حضرت شیخ بایزید
بسطامی قدس الله سره بر ایشان ثنا گفته اند و فرموده اند در عمر خود
یک مرد و یک زن دیده ام آن زن فاطمه نیشاپوریه است از هیچ مقام او را
خبر نکردم که آن خبر او را عیان نبوده یکی از مشایخ ذو النون مصری را دیدند
و پرسید که کرا بزرگتر دیدی از این طایفه فرمودند زنی بود در مکه او را فاطمه
نیشاپوریه میگفتند در فهم معانی قرآن مجید سخنان میگفت که مرا عجب آمد
گویند روزی برای حضرت شیخ ذو النون چیزی فرستادند شیخ قبول نکردند
و گفتند از نسوان گرفتن مذلت و نقصان است ایشان گفتند هیچ صوفی در
دنیا بزرگتر از آن نیست که سبب در میان نه بیند وفات ایشان در سال
دو صد و بست و سه هجری بوده است **حضرت تحفه رحمها الله**

شود گفت نخواهم گفتم بشنو قیمت سود گفت ای سری الرحمه دنیا را بمن
دهی قبول نکنم تحفه آزاد است در راه خدا گفتم قصه چیست گفت ای استاد
دوش مرا سرزنش کردند ترا گواه میگیرم که از همه مال خود بیرون آمدم و
در خدا تعالی گریختم روی این سخن کردم او نیز میگریست گفتم چرا میگریی
گفت گویا خدا تعالی بانچه مرا خواند بآن از من راضی نیست ترا گواه میگیرم
همه مال خود را در راه خدا تعالی صدقه کردم گفتم سبحان الله چه بزرگست
برکت تحفه بر همه بعد از آن تحفه برخاست و جامهای که داشت بیرون کرد
و پلاسی پوشیده بیرون رفت و میگریست گفتم خدا تعالی ترا رهائی
داد گریه از بهر چیست بیتی چند خواند که معنی آن اینست میگریزم از وسوی او
گریه میکنم از و نزد او سوگند بحق او که از دست خویشتن و همیشه ام بپیش او تا
برساند مرا و محفوظ گرداند بچیزی که امید دارم از و بعد از آن بیرون آمدیم و چند آ
تحفه را جستیم نیافتیم پس از ۴ نیت کعبه کردیم احمد مثنی در راه بمرد و من و صاحب
تحفه بمکه معظمه رسیدیم چون در وقت طواف آواز مجروحی شنیدیم که این ابیات
میخواند که معنی آن اینست دوست خدا در دنیا بیمارست و دراز ست بیماری
او پس بیمار دوای او در درد او ست نوشانید او دست خود را جام محبت خود

در ماه رمضان سال دو صد و هشت هجری بوده و چون برحمت حق پیوستند
زوج ایشان اسحق بن جعفر خواستند که بمدینه برند اهل مصر درخواست نمودند
که مرقد ایشان همین جا باشد قبول نمودند و بموضعی که مابین قاهره و مصر
است و آنرا درب سباع گویند دفن کردند **حضرت فاطمه نیشاپوری**
رحمها الله از قدمای نساء خراسان و کبار عارفات بوده اند مجاور
مکه معظمه گشتند و گاهی بزیارت بیت المقدس میرفتند حضرت شیخ بایزید
بسطامی قدس الله سره بر ایشان ثنا گفته اند و فرموده اند در عمر خود
یک مرد و یک زن دیده ام آن زن فاطمه نیشاپوریه است از هیچ مقامی اورا
خبر نکردم که آن خبر او را عیان نبوده یکی از مشایخ ذو النون مصری را دیدند
و پرسیده که کرا بزرگتر دیدی از اینطایفه فرموده زنی بود در مکه او را فاطمه
نیشاپوریه میگفتند و در فهم معانی قرآن مجید سخنان میگفت که مرا عجب آمده
گویند روزی برای حضرت شیخ ذو النون چیزی فرستادند شیخ قبول نکردند
و گفتند از نسوان گرفتن مذلت و نقصان است ایشان گفتند هیچ صوفی در
دنیا بزرگتر از آن نیست که سبب در میان نه بیند وفات ایشان در سال
دو صد و بست و سه هجری بوده است **حضرت تحفه رحمها الله**

هشت هجری بوده و قبر نزدیک قبر والد ایشانست حضرت ام
محمد رحمها الله تعالی والده ماجده شیخ ابی عبد الله خفیف
قدس الله سره از کبرای عابدات قانتات بوده اند و ایشان را مشاهدات
و مکاشفات بسیارست همراه پسر خود از راه بحر بسفر حجاز رفتند گویند
که شیخ ابو عبد الله در عشره اخیر رمضان احیای شب میکردند تا شب قدر
دریابند بنام برآمده نماز میکردند والده ایشان ام محمد در درون متوجه نشسته
بودند ناگاه انوار شب قدر بر ایشان ظاهر شدن گرفت آواز دادند که
ای محمد ای فرزند آنچه تو آنجا طلبی اینجاست شیخ فرود آمدند و آن انوار را
دیدند و در قدم والده خود افتادند شیخ بی خبر شوند از آن وقت قدر والده
خود دانستم حضرت امة الواحد رحمها الله نام ایشان
ستیته و نام پدر حسین بن اسمعیل محاملی ست هم علم قرات و حدیث و فقه
و فرایض و هم حساب و نحو را خوب میدانستند و صدقه بسیار میدادند
وفات ایشان در ماه رمضان سال سه صد و هفتاد و هفت هجری
بوده است عمر ایشان از نود متجاوز بود حضرت امة السلام نام پدر
ایشان قاضی ابوبکر بن کامل بن [illegible] ست [illegible] و محمد بن اسمعیل

در ماه رمضان سال دو صد و هشت هجری بوده و چون برحمت حق پیوستند
زوج ایشان اسحق بن جعفر خواستند که بمدینه برند اهل مصر درخواست نمودند
که مرقد ایشان همین جا باشد قبول نمودند و بموضعی که مابین قاهره و مصر
است وآنرا درب سباع گویند دفن کردند **حضرت فاطمه نیشاپوری**
رحمها الله از قدمای نساء خراسان وکبار عارفات بوده اند مجاور
مکه معظمه گشتند وگاهی بزیارت بیت المقدس میرفتند حضرت شیخ بایزید
بسطامی قدس الله سره بر ایشان ثنا گفته اند وفرموده اند در عمر خود
یک مرد ویک زن دیده ام آن زن فاطمه نیشاپوریه است از هیچ مقامی اورا
خبر نکردم که آن خبر اورا عیان نبوده یکی از مشایخ ذوالنون مصری را دیدند
وپرسیده که کرا بزرگتر دیدی از این طایفه فرمودند زنی بود در مکه اورا فاطمه
نیشاپوریه میگفتند و در فهم معانی قرآن مجید سخنان میگفت که مرا عجب آمدی
گویند روزی برای حضرت شیخ ذوالنون چیزی فرستادند شیخ قبول نکردند
وگفتند از نسوان گرفتن مذلت ونقصان است ایشان گفتند هیچ صوفی در
دنیا بزرگتر از آن نیست که سبب در میان نه بیند وفات ایشان در سال
دو صد وبیست و سه هجری بوده است **حضرت تحفه رحمها الله**

بالکلیه اعتقاد عارفات صالحات و عمه حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی
غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی اند رضی الله عنهما گویند یکبار در جیلان
خشک سال شد مردم بجهت طلب باران بیرون رفته باران نبارید
همه بخدمت ام محمد آمدند و درخواست دعای نزول باران نمودند ایشان
صحن خانه خود را رفتند و گفتند خداوندا من جاروب کردم و تو آب
بپاش در همان زودی باران درگرفت و چندان بارید که گویی سر
مشکها گشادند حضرت ام محمد رحمها الله نام پدر ایشان محمد
بن علی بن عبد الله است با ابن سمعون صحبت داشته اند و در صدق و
صلاح و زهد و ورع بی نظیر بوده اند ولادت ایشان در سال سصد و
هفتاد و چهار هجری وفات در سال چهارصد و شصت بوده و مدت عمر
هشتاد و شش سال قبر ایشان نزدیک قبر ابن سمعون است حضرت
کریمه مروزیه نام پدر ایشان احمد بن محمد بن ابی حاتم است علم
ظاهری و باطنی را جمع کرده بودند و حدیث درس میگفتند وفات
ایشان در سال چهارصد و شصت و سه هجری بوده حضرت
فاطمه [illegible] رحمها الله تعالی نام پدر ایشان حسین بن حسن

در ماه رمضان سال دو صد و هشت هجری بوده و چون برحمت حق پیوستند
زوج ایشان اسحق بن جعفر خواستند که بمدینه برند اهل مصر درخواست نمودند
که مرقد ایشان همین جا باشد قبول نمودند و بموضعی که مابین قاهره و مصر
است و آنرا درب سباع گویند دفن کردند **حضرت فاطمه نیشاپوریه**
رحمها الله از قدمای نساء خراسان و کبار عارفات بوده اند مجاور
مکه معظمه گشتند و گاهی بزیارت بیت المقدس میرفتند حضرت شیخ بایزید
بسطامی قدس الله سره بر ایشان ثنا گفته اند و فرموده اند در عمر خود
یک مرد و یک زن دیده ام آن زن فاطمه نیشاپوریه است از هیچ مقام اورا
خبر نکردم که آن خبر او را عیان نبوده یکی از مشایخ ذو النون مصری را دیدند
و پرسیدند که کرا بزرگتر دیدی از این طایفه فرمودند زنی بود در مکه اورا فاطمه
نیشاپوریه میگفتند در فهم معانی قرآن مجید سخنان میگفت که مرا عجب آمدی
گویند روزی برای حضرت شیخ ذو النون چیزی فرستادند شیخ قبول نکردند
و گفتند از نسوان گرفتن ذلت و نقصان است ایشان گفتند هیچ صوفی در
دنیا بزرگتر از آن نیست که سبب درمیان نه بیند وفات ایشان در سال
دو صد و بست و سه هجری بوده است **حضرت تحفه رحمها الله**

نموده و هشت سال هیچ نخورده و هیچ نیاشامیده و حضرت مولانا عبد
الرحمن جامی قدس الله سره در نفحات الانس نوشته اند که حضرت
شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس الله تعالی روحه فرموده اند که در مرو پیره زنی بود
که او را عینک می گفتند نزد من آمد و گفت ای ابوسعید بتظلم آمده ام گفتم
بگوی گفت مردم دعا میکنند که ما را یک نفس بجا باز نگذار سی سال است
که میگویم که مرا یک طرفة العین بمن باز گذار تا ببینم که من کیم با من خود هستم
هنوز اتفاق نیفتاده است حضرت بی بی جمال خاتون نام
پدر ایشان قاضی سائیده است خواهر حضرت میان میر اند که ذکر
ایشان در ذکر سلسله علیه قادریه مذکور شده بی بی جمال خاتون
از کبار نساء عارفات قانتات اند و در ترک و تجرید رابعه وقت
طریقه شغل ازرو الله [illegible] خود و از برادر بزرگوار خود اخذ نموده خوارق و کرامات بسیار
از ایشان بظهور رسیده و میرسد چنانچه وقتی قریب بده من گندم
در ظرفی بر بسته مبارک خود انداخته بودند و هر روز از آن گندم بیرون می آوردند
صرف وابستگان و فقرا مینمودند و گندم بحال خود بود و تا یکسال کفایت
کرد گویند روزی ماهی بخانه ایشان آوردند و وقت ایشان خوش بود

در ماه رمضان سال دو صد و هشت هجری بوده و چون برحمت حق پیوستند
زوج ایشان اسحق بن جعفر خواستند که بمدینه برند اهل مصر درخواست نمودند
که مرقد ایشان همین جا باشد قبول نمودند و بموضعی که مابین قاهره و مصر
است و آنرا درب سباع گویند دفن کردند **حضرت فاطمه نیشاپوریه**
رحمها الله از قدمای نساء خراسان و کبار عارفات بوده اند مجاور
مکه معظمه گشتند و گاهی بزیارت بیت المقدس میرفتند حضرت شیخ بایزید
بسطامی قدس الله سره بر ایشان ثنا گفته اند و فرموده اند در عمر خود
یک مرد و یک زن دیده ام آن زن فاطمه نیشاپوریه است از هیچ مقام او را
خبر نکردم که آن خبر او را عیان نبوده یکی از مشایخ ذو النون مصری را دیده
و پرسیده که کرا بزرگتر دیدی از این طایفه فرمود زنی بود در مکه او را فاطمه
نیشاپوریه میگفتند و در فهم معانی قرآن مجید سخنان میگفت که مرا عجب آمد
گویند روزی برای حضرت شیخ ذو النون چیزی فرستادند شیخ قبول نکردند
و گفتند از نسوان گرفتن مذلت و نقصان است ایشان گفتند هیچ صوفی در
دنیا بزرگتر از آن نیست که سبب در میان نه بیند وفات ایشان در سال
دو صد و بست و سه هجری بوده است **حضرت تحفه رحمها الله**

اگرچه عبارات این کتاب را از آن جهت پیراسته است و در عبارت آرائی

مفید نشده و فارسی ساده عام فهم نوشته لیکن بعضی جا اقتباس

بعبارات نفحات الانس قطب الاولیا قدوة الاتقیا نیر آسمان عرفان خورشید

فلک ایقان حضرت مولانا نور الملت والدین عبدالرحمن جامی

قدس سره السامی که بکمال فصاحت و متانت دارد و ایشان

اسنادی خود رسید نکرده و تاروزنده خود را نیز ترک ساخته

اگرچه میخواست که بعضی از سخنان خوش و احوال و خوارق مشایخ

که بعد از نفحات تا حیات اند و این فقیر خود ایشان را ملازمت نموده

و کرامت از ایشان مشاهده کرده داخل این کتاب سازد

لیکن چون وقت تقاضا نمیکرد ننوشت و بهمین سبب سخنان

عالی و نکتهای دقیق را که بر خلاف آنکه عام فهم بود نیز داخل ساخته

در ماه رمضان سال دو صد و هشت هجری بوده و چون برحمت حق پیوستند
زوج ایشان اسحق بن جعفر خواستند که بمدینه برند اهل مصر درخواست نمودند
که مرقد ایشان همین جا باشد قبول نمودند و بموضعی که مابین قاهره و مصر
است و آنرا درب سباع گویند دفن کردند **حضرت فاطمه نیشاپوریه**
رحمها الله از قدمای نساء خراسان و کبار عارفات بوده اند مجاور
مکه معظمه گشتند و گاهی بزیارت بیت المقدس میرفتند حضرت شیخ بایزید
بسطامی قدس الله سره بر ایشان ثنا گفته اند و فرموده اند در عمر خود
یک مرد و یک زن دیده ام آن زن فاطمه نیشاپوریه است از هیچ مقامی او را
خبر نکردم که آن خبر او را عیان نبوده یکی از مشایخ ذو النون مصری را دیدند
و پرسیدند که کرا بزرگتر دیدی از این طایفه فرمودند زنی بود در مکه او را فاطمه
نیشاپوریه میگفتند و در فهم معانی قرآن مجید سخنان میگفت که مرا عجب آمدی
گویند روزی برای حضرت شیخ ذو النون چیزی فرستادند شیخ قبول نکردند
و گفتند از نسوان گرفتن مذلت و نقصان است ایشان گفتند هیچ صوفی در
دنیا بزرگتر از آن نیست که سبب در میان نه بیند وفات ایشان در سال
دو صد و بست و سه هجری بوده است **حضرت تحفه رحمها الله**

در ماه رمضان سال دو صد و هشت هجری بوده و چون برحمت حق پیوستند
زوج ایشان اسحق بن جعفر خواستند که بمدینه برند اهل مصر درخواست نمودند
که مرقد ایشان همین جا باشد قبول نمودند و بموضعی که مابین قاهره و مصر
است و آنرا درب سباع گویند دفن کردند **حضرت فاطمه نیشاپوری**
رحمها الله از قدمای نساء خراسان و کبار عارفات بوده اند مجاور
مکه معظمه گشتند و گاهی بزیارت بیت المقدس میرفتند حضرت شیخ بایزید
بسطامی قدس الله سره بر ایشان ثنا گفته اند و فرموده اند در عمر خود
یک مرد و یک زن دیده ام آن زن فاطمه نیشاپوریه است از هیچ مقامی اورا
خبر نکردم که آن خبر او را عیان نبوده یکی از مشایخ ذو النون مصری را دیدند
و پرسیدند که کرا بزرگتر دیدی از این طایفه فرمودند زنی بود در مکه او را فاطمه
نیشاپوریه میگفتند و در فهم معانی قرآن مجید سخنان میگفت که مرا عجب آمدی
گویند روزی برای حضرت شیخ ذو النون چیزی فرستادند شیخ قبول نکردند
و گفتند از سوی زنان گرفتن مذلت و نقصان است ایشان گفتند هیچ صوفی در
دنیا بزرگتر از آن نیست که سبب در میان نه بیند وفات ایشان در سال
دو صد و بیست و سه هجری بوده است **حضرت تحفه رحمها الله**

در ماه رمضان سال دو صد و هشت هجری بوده و چون برحمت حق پیوستند
زوج ایشان اسحق بن جعفر خواستند که بمدینه برند اهل مصر درخواست نمودند
که مرقد ایشان همین جا باشد قبول نمودند و بموضعی که مابین قاهره و مصر
است و آنرا درب سباع گویند دفن کردند **حضرت فاطمه نیشاپوریه**
رحمها الله از قدمای نساء خراسان و کبار عارفات بوده اند مجاور
مکه معظمه گشتند و گاهی بزیارت بیت المقدس میرفتند حضرت شیخ بایزید
بسطامی قدس الله سره برایشان ثنا گفته اند و فرموده اند در عمر خود
یک مرد و یک زن دیده ام آن زن فاطمه نیشاپوریه است از هیچ مقام اورا
خبر نکردم که آن خبر او را عیان نبوده یکی از مشایخ ذوالنون مصری را دیدند
و پرسید که کرا بزرگتر دیدی از این طایفه فرمود زنی بود در مکه او را فاطمه
نیشاپوریه میگفتند در فهم معانی قرآن مجید سخنان میگفت که مرا عجب آمد
گویند روزی برای حضرت شیخ ذوالنون چیزی فرستاده شیخ قبول نکردند
و گفتند از نسوان گرفتن مذلت و نقصان است ایشان گفتند هیچ صوفی در
دنیا بزرگتر از آن نیست که سبب در میان نه بیند وفات ایشان در سال
دو صد و بست و سه هجری بوده است **حضرت تحفه رحمها الله**

در ماه رمضان سال دو صد و هشت هجری بوده و چون برحمت حق پیوستند
زوج ایشان اسحق بن جعفر خواستند که بمدینه برند اهل مصر درخواست نمودند
که مرقد ایشان همین جا باشد قبول نمودند و بموضعی که مابین قاهره و مصر
است و آنرا درب سباع گویند دفن کردند **حضرت فاطمه نیشاپوریه**
رحمها الله از قدمای نساء خراسان و کبار عارفات بوده اند مجاور
مکه معظمه گشتند و گاهی بزیارت بیت المقدس میرفتند حضرت شیخ بایزید
بسطامی قدس الله سره برایشان ثنا گفته اند و فرموده اند در عمر خود
یک مرد و یک زن دیده ام آن زن فاطمه نیشاپوریه است از هیچ مقام او را
خبر نکردم که آن خبر او را عیان نبوده یکی از مشایخ ذوالنون مصری را دیدند
و پرسیدند که کرا بزرگتر دیدی از این طایفه فرمودند زنی بود در مکه او را فاطمه
نیشاپوریه میگفتند در فهم معانی قرآن مجید سخنان میگفت که مرا عجب آمدی
گویند روزی برای حضرت شیخ ذوالنون چیزی فرستادند شیخ قبول نکردند
و گفتند از نسوان گرفتن مذلت و نقصان است ایشان گفتند هیچ صوفی در
دنیا بزرگتر از آن نیست که سبب در میان نه بیند وفات ایشان در سال
دو صد و بست و سه هجری بوده است **حضرت تحفه رحمها الله**